

مبارزه مسلحانه و اپورتونيستها جلد دوم -- کارنامه سه سال «کار آرام سياسي»

بيژن هيرمن پور

آبان ۱۳۶۱ (اکتبر ۱۹۸۲)



<https://bijan.hirmanpour.net>

فهرست مطالب

۵	۱	مقدمه
۷	۲	پیشگفتار
۱۱	۳	فصل اول - آیا اپورتونیستهای جدید ما مشغول مبارزه ایدئولوژیک هستند یا مشغول بازارگرایی برای فروش کالای حقیر خویش؟
۳۶	۴	فصل دوم - آیا لنین اثر «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم» را برای خشنودی اپورتونیسم راست نوشت؟

از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره مادر انقلابی شهید، روح انگیز دهقانی تقدیم می‌شود.

مادر انقلابی شهید، روح انگیز دهقانی زنی از زمره آگاهترین بخش خلق، ثمره‌ای از خون پاک چریکهای فدائی خلق، این انقلابی‌ترین فرزندان میهنمان و سمبلی است از پیوند توده با پیشاهنگ. سالها قبل هنگامی که معلم انقلابی رفیق صمد بهرنگی کتاب الدوز و کلاغها، اولین کتاب از کتابهای جاودانه خود را منتشر ساخت آنرا به رفیق روح انگیز و همسر مبارزش کاظم سعادت تقدیم نمود. در آن زمان با توجه به سطح مبارزه در جامعه هنوز آن صمیمیت و صداقت انقلابی که با وجودش در آمیخته بود و می‌بایست در جریان حرکت مبارزاتی تأثیر خود را بجای بگذارد عیان نشده بود و هنوز آن شور مبارزاتی طوفان برانگیزش همچون آتش زیر خاکستر در درونش نهان بود. ولی صمد در وجود روح انگیز بعنوان زنی از بخش آگاه خلق چنان صداقت و پختگی را آمیخته با شهامت انقلابی می‌دید که شایسته‌تر دید اولین کتاب خود را با یاد او منتشر سازد. ولی اگر در آزمون با توجه به شرایط مبارزاتی جامعه رفیق صمد آرزو می‌کرد مادر انقلابی روح انگیز فرزندان مبارزی تربیت کند، با طوفانی که مبارزات خونین چریکهای فدائی خلق در جامعه بر پا کرد و تأثیر عظیمی که مبارزه مسلحانه چریکها در توده‌ای شدن مبارزه در جامعه بجا گذاشت، روح انگیز خود به طوفان انقلاب پیوست و فرزندان را نیز به این طوفان سپرد. او بیدریغ همه چیز خود را نثار انقلاب رهایی بخش خلقهای ایران نمود تا از شهادت پر افتخارش و خونی که برای باروری نهال انقلاب ایران تقدیم می‌کند فرزندان بیشمار تربیت مبارزاتی یابند و آرزوی رفیق صمد بهرنگی در بُعد هر چه وسیعتری متحقق شود.

در تاریخ ۸ تیر ماه ۶۰ با انتشار خبر شهادت این مادر انقلابی از رسانه‌های رژیم، مردم ایران اوج رذالت و ددمنشی رژیم اسلامی را دیدند و نفرت و خشمی بزرگ از این سگان زنجیری در دل‌هایشان بجوش آمد. شهادت انقلابی روح انگیز نه فقط دوستان او را که همواره متأثر از وقار، درایت و شهامت او بودند، شدیداً متأثر ساخت، بلکه وسیعتر از آن در خدمت رشد آگاهی سیاسی تمامی مردم مبارز ایران قرار گرفت. مادر انقلابی روح انگیز دهقانی خواهر رفیق بهروز دهقانی و رفیق اشرف دهقانی و همسر مبارز رفیق شهید کاظم سعادت است. او در خانواده‌ای پرورش یافته بود که شرایط فقر زندگی، آمیخته با روشنگریهای مبارزاتی در درون خانواده، از یکسو او را با واقعیات تلخ جامعه طبقاتی آشنا ساخته و مشعل آگاهی را به دست وی می‌داد و از سوی دیگر کینه مقدس طبقاتی را در دل او بارور می‌ساخت. او از همان ابتدا با رنج کار آشنا شد. پس از اتمام دوره دبستان شرایط خانوادگی مجبورش کرد یکسال ترک تحصیل کند و سپس در حین تحصیل از طریق انجام کارهای دستی از قبیل ریسندگی در تأمین خرج خانواده سهیم گردید. هنوز دوره دبیرستان را تمام نکرده بود که با آگهی‌های دولتی مبنی بر استخدام معلم و اعزام آنها به دهات آذربایجان مواجه شد و این البته برای خانواده روح انگیز و خانواده‌های مشابه، اقبالی تلقی گردید که به آنها روی آورده بود. بنابراین قبل از اتمام دوره دبیرستان در حالیکه هنوز ۱۷ سال بیشتر نداشت راهی یکی از دورافتاده‌ترین روستاهای آذربایجان در منطقه ارسباران گردید. این روستا بدلیل دورافتاده بودنش چه از لحاظ راه ارتباطی و چه از لحاظ زیستی مشکلات بسیاری برای وی فراهم می‌کرد. او اولین تجارب زندگی اجتماعی را در همین ده کسب نمود و بعدها نیز در کوران مشکلات اجتماعی از این قبیل

زنی پخته و آبدیده گردید. گویی گذران چنین دوره سخت زندگی لازم بود تا خود را برای مواجهه با بسیاری مسائل حاد که در مسیر زندگی‌اش گسترده شد، آماده نماید.

علاوه بر این، مادر انقلابی روح انگیز دهقانی در محیط انقلابی که با وجود رفقای چون بهروز دهقانی، صمد بهرنگی، کاظم سعادت و علیرضا نابدل فراهم بود، تربیت می‌یافت، در بین چنین رفقای با مسایل سیاسی آشنا می‌شد و عمق این مسایل را با توجه به شناخت ملموسش از مظام اجتماعی با تمام وجود خود درک می‌نمود.

در سال ۱۳۴۶ او با رفیق کاظم سعادت ازدواج کرد و حاصل این ازدواج ۲ فرزند پسر بود. در این دوره که جنبش خلق کم‌کم در سیر رشد خود به دوران طوفانی نزدیک می‌شد، تلاطم زندگی او نیز فرا می‌رسید. در سال ۴۷ با شهادت رفیق صمد بهرنگی اولین واقعه مبارزاتی از این نوع را تجربه کرد و با توجه به دوستی دیرینه صمد با خانواده مادر مبارز روح انگیز و شناختی که وی از خصوصیات انقلابی رفیق صمد داشت، شهادت او آتشی از خشم و نفرت نسبت به دشمن را در دل او برافروخت.

شهادت رفیق صمد به همانگونه که در خدمت رشد آگاهی سیاسی نسلی از فرزندان خلق قرار گرفت در ارتقاء سطح آگاهی سیاسی او نیز مؤثر افتاد. در این زمان او این شعر را همواره تکرار می‌کرد، هرگز از مرگ نهراسیده‌ام..... هراس من باری همه از مردن در سرزمینست که مزد گورکن از آزادی آدمی افزونتر باشد و.....

سال ۴۹ فرا رسید، سالی که مبارزه مسلحانه در ایران توسط انقلابی‌ترین و فداکارترین فرزندان صدیق خلق بنیان نهاده شد و از آنجا که برادر او رفیق بهروز دهقانی بعنوان یکی از بنیان‌گذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و رفیق کاظم سعادت همسر مبارز او از پیشگامان این مبارزه بودند خیلی زود در زندگی روح انگیز تحولاتی آشکار روی داد.

در اردیبهشت سال ۵۰ رفیق اشرف، رفیق بهروز دهقانی و یکی دیگر از برادران او (محمد دهقانی) و همچنین همسر مبارزش کاظم سعادت توسط مزدوران رژیم شاهنشاهی دستگیر شدند. در همین روزها رفیق کاظم که فعالیت مبارزاتی‌اش برای دشمن شناخته نشده بود و تحت کنترل دشمن چند روزی موقتاً در خانه خود به سر می‌برد شبانه با خوردن قرص سیانور و بریدن رگهای دستانش در حالیکه در خون خویش غوطه ور گشته بود، با دست خود به زندگی مبارزاتی‌اش پایان داد و شهید گردید.

مادر انقلابی روح انگیز در شرایطی شاهد این واقعه خونبار و از دست رفتن همسر مبارزش بود که چند روز بیشتر از تولد دومین فرزند او نمی‌گذشت، و درست در همین روزها بود که از خبر شهادت برادر انقلابیش رفیق بهروز دهقانی در زیر شکنجه‌های رژیم شاه مطلع گردید. این وقایع، کینه ستی را در دل او بارور ساخت، کینه‌ای که می‌بایست در شرایطی مناسب آتش خشمی را به دنبال آورد و در راستای خط انقلابی چریکهای فدائی خلق، دشمن را در خود بسوزاند. در این زمان مسئولیت دو فرزند و مادر پیرش بعهده او قرار گرفت و او در حالیکه با متانت تمام این مسئولیت را انجام می‌داد سعی می‌کرد خود را برای انجام وظایف انقلابی بزرگتر آماده نماید.

در سال ۵۲ با فرار موفقیت آمیز اشرف دهقانی از زندان رژیم شاه او را همراه مادرش دستگیر کرده و روانه سلول ساختند. او با مادر مبارزش سه ماه در زندان بسر برد در حالیکه فرزند شیرخوارش را از او جدا ساخته و اجازه ملاقات با بستگانش را به وی نمی‌دادند. پس از آزادی از زندان او در عین اداره خانواده

از طرق مختلف چه با کار افشاگرانه خود در بین دوستان و آشنایانی که هر دم وسعت می‌گرفت، چه با کوشش در تربیت درست شاگردان خویش و چه از طریق ارتباط با خانواده زندانیان سیاسی و شرکت در برنامه‌های مبارزاتی آنان سعی می‌کرد به سهم خود در پیشبرد جنبش خلق نقش ایفا نماید. در جریان رشد و گسترش جنبش ضد امپریالیستی خلق در اواخر دوران شاه، رفیق روح انگیز در کلیه تظاهراتی که در تبریز برپا می‌شد فعالانه شرکت می‌نمود و با خشم و نفرتی بی‌پایان به دشمن و با شهامت انقلابی که بسیار از آن برخوردار بود، چنان پرشور و قاطع با مزدوران کثیف امپریالیسم برخورد می‌کرد که اطرافیان شدیداً تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. یک بار مزدوری حزب الهی را که در صف تظاهر کنندگان ایجاد اغتشاش می‌نمود گوشمالی سختی داد. او با این مزدور گلاویز شده و چماق او (یک زنجیر) را از دستش خارج ساخت و با نشان دادن آن به مردم به افشای ماهیت پلید این دسته از به اصطلاح مبارزین آن روزی پرداخت.

با وجود رفیق روح انگیز و مادر پیر و مبارزش شعله‌های مبارزه در صحن خانواده دهقانی همچنان فروزان بود. از اینرو در شرایطی که مردم می‌توانستند مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند، فوج فوج برای قدردانی و به پاس خون شهدای این خانواده به خانه آنها روی می‌آوردند و از رفیق روح انگیز و مادرش می‌خواستند در مجامع عمومی برای آنان از تجارب مبارزاتی و از خاطرات خود در مورد رفقای فدائی صحبت کنند و آنها نیز به خواست مردم پاسخ مثبت می‌دادند. پس از استقرار رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، مادر انقلابی روح انگیز خیلی زود به ماهیت ضد خلقی این رژیم پی برد و همچنین با درایت انقلابیش به زودی متوجه سازشکاری اپورتونیستهای لانه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق گردید. از اینرو هنگامی که چریکهای فدائی خلق صف خود را از آن سازشکاران جدا نموده و اعلام موجودیت کردند، به هواداری از آنان پرداخت. او با ایمان به صحت نظرات چریکهای فدائی خلق کلیه امکانات خویش را در جهت رشد سازمانی چریکها قرار داد. خانه او بخصوص برای رفقای کردستان بصورت یک پشت جبهه در آمده بود و او با صمیمیت شایسته یک مادر انقلابی با هر آنچه در توانش بود، سعی می‌کرد تمام انرژی خود را در جهت خدمت به جنبش بکار گیرد.

رژیم منفور جمهوری اسلامی بدنبال برنامه‌های ضد خلقی خود در مورد کارمندان، او را نیز به همراه هزاران آموزگار متعهد از شغل خود برکنار کرد. کسانی که در این زمان او را از نزدیک دیدند بیاد دارند که او با چه روحیه پرنشاطی به این مسئله برخورد کرد. هیچگونه حسابگری خرده بورژوازی در کار نبود و او صرفاً با تمسخر، منطقی را که در احکام «اخراجیون» بکار برده شده بود به همکارانش نشان می‌داد. ولی اگر مسئله اخراج از نظر شخصی برای وی بی‌اهمیت بود او برای دفاع از حقوق معلمین در جریان اعتراضاتی که بدین مناسبت ترتیب می‌یافت فعالانه شرکت می‌کرد.

دیگر با شدت یابی مبارزه طبقاتی در جامعه، چهره جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی هرچه بیشتر عریان شده بود و رژیم با درنده خویی شایسته سگان زنجیری امپریالیسم یورش خود را به خلق در وسعت بی‌سابقه آغاز کرد. در این یورش، مادر انقلابی روح انگیز دهقانی به اسارت دشمن در آمد و چندی بعد مزدوران کثیف امپریالیسم برای باصطلاح زهر چشم گرفتن از خلق و دامن زدن هر چه بیشتر به فضای ترور و اختناق حاکم، این مادر انقلابی و پاکباخته را، زنی که در درون مبارزات خونین چریکهای فدائی خلق پرورده شده بود، به جوخه‌های اعدام سپردند.

گلوله‌های آمریکایی مزدوران جیره خوار رژیم، قلب آتشین او را با آنهمه عشق به انقلاب رهایی بخش

خلق، با آنهمه شور انقلابی قلبی که از کینه‌های مقدس به دشمن انباشته بود نشانه رفتند و خون پاکش را بر زمین ریختند.

صحنه اعدام این مادر انقلابی یکی از پرشورترین صحنه‌های مبارزاتی بود، او با بی‌باکی مزدوران رژیم را خطاب قرار داده و گفته بود: گمان نبرید که خون من بیهوده بر زمین می‌ریزد نه شما و نه اربابان امپریالیست شما هرگز از انتقام خلق و از چنگال عدالت او مصون نخواهید بود. در تمام مدت او از شعار دادن دست نمی‌کشید. از برخوردهای قاطع او با دشمن، صحنه اعدام را شور انقلابی‌ای فراگرفته بود و رفقای که با وی اعدام شدند نیز بر این شور می‌افزودند.

مزدوران رژیم وقتی از رفیق روح انگیز خواستند وصیتنامه‌ای بنویسد او فقط به نوشتن چند خط بسنده کرد و آن اینکه تمام امکانات مالی مرا به خواهرم اشرف بدهید تا در جهت نابودی امپریالیسم و سگ زنجیری‌اش رژیم جمهوری اسلامی بکار گیرد.

افتخار بر این مادر انقلابی شجاع که در آخرین لحظات زندگی خود نیز قبل از اینکه حتی به فکر دو جگرگوشه‌اش باشد به نابودی دشمن و پیروزی انقلاب می‌اندیشید.

آری روح انگیز سمبلی از پیوند روشنفکران انقلابی ایران (چریکهای فدائی خلق) با توده‌های میهن‌مان بود. آنجا که مبارزات خونین چریکهای فدائی خلق به ثمر نشست و موجی از حمایت توده‌ای را بر انگیخت، روح انگیزها، تولد نوینی یافتند، به رشد و گسترش مبارزه دامن زدند و کیفیت جدیدی به آن بخشیدند. سازمان چریکهای فدائی خلق با توده‌ها گره خورد و سمبل این پیوند پرشکوه، مادر انقلابی، روح انگیز دهقانی با زندگی و شهادت پر افتخارش بر شکوه آن افزود. خون مادر انقلابی روح انگیز با خون پیشگامان فدائی در هم آمیخت، خون‌هایی که درخت انقلاب خلق را بارور می‌سازد خون‌هایی که بر زمین می‌ریزند تا دریایی پدید آید و دشمن را با تمام کثافات جامعه طبقاتی در خود فرو برند.

روح انگیز هرگز از خاطره خلق فراموش نخواهد شد و به حق شایسته آن است که بعنوان مادری انقلابی و حماسه آفرین همواره در یاد خلق زنده بماند.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

مقدمه

«کارنامه سه سال کار آرام سیاسی»، جلد دوم کتاب مبارزه مسلحانه و اپورتونیست هاست که قبلاً از طرف سازمان ما منتشر شده. در آن نوشته قصد ما بر آن بوده که ماهیت نظرات اپورتونیست‌هایی را که در مقابله با خط مشی مبارزه مسلحانه، قلمفرسایی می‌نمودند، نشان دهیم و حقیقتاً نیز در آن کتاب بخوبی نشان داده شده که ریشه تمام نظرات این اپورتونیست‌ها به حزب توده می‌رسد و آنها هرگز سخنی نمی‌گویند که قبلاً حزب توده نگفته باشد. در آن کتاب معلوم می‌شود که هر آنچه را که حزب توده قبلاً در به اصطلاح رد تئوری مبارزه مسلحانه گفته بود، اینان با اندکی بزک و آرایش همانها را تکرار می‌کنند.

جلد دوم کتاب مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها همانگونه که در پیشگفتار آمده است ماهیت اپورتونیست‌ها را در جریان عمل نشان می‌دهد. این کتاب کارنامه سه سال کار آن جریان‌ات سیاسی است که در شرایط شبه دمکراسی بعد از قیام یا همچون قارچ از زمین روئیدند و یا نطفه‌هایی بودند که سر از تخم بیرون آوردند و تنها رسالت خود را دشمنی با تئوری مبارزه مسلحانه قرار دادند و به بهانه آنکه تئوری مبارزه مسلحانه به مسئله حزب طبقه کارگر و کار سیاسی میان توده‌ها اهمیت نمی‌دهد از طرفی تئوریهای خود را توجیه کردند و از طرفی دیگر عدم درک خود را از تئوری مبارزه مسلحانه بوضوح آشکار ساختند. ولی اگر شرایط پس از قیام فرصت خودنمایی به این جریان‌ات داد بتدریج که اختناق با عریانی هر چه بیشتر خود را نشان داد اینان نیز بدون آنکه در صدد تصحیح تئوریهای انحرافی خود برآیند و به صحت آموزشهای تئوری مبارزه مسلحانه (که نه ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر را نفی می‌کند و نه لزوم کار سیاسی در میان توده‌ها را بلکه همه اینها را در پرتو مبارزه مسلحانه عملی می‌داند) معترف باشند، عقب نشستند.

کم کم شعار «پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر» از نشریات اینان حذف شد و بعدها با شدت یابی اختناق یکبار دیگر معلوم شد که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته جریان‌ات معتقد به کار آرام سیاسی دوامی نخواهند داشت و بدون آنکه قادر به تأثیرگذاری مثبت روی جنبش باشند محکوم به نابودی هستند. اتفاقاً گذشت زمان، با نشان دادن این حقیقت، کارنامه سه سال کار آرام سیاسی آنان را بصورت کامل درآورد.

با توجه به تاریخ نگارش این کتاب که اکنون مدت زمانی از آن می‌گذرد بعضی از این سازمانها که عملکردهایشان در این کتاب مورد نقد قرار گرفته، دیگر عملاً وجود خارجی ندارند ولی فقدان آنان در صحنه مبارزه، ذره‌ای از اهمیت این اثر نمی‌کاهد.

گذشت زمان فقط اهمیت پیش بینی‌های ما در مورد این جریان‌ات و صحت نظراتمان را به ثبوت رساند و ما را در تصمیم خود برای انتشار این کتاب مصمم‌تر ساخت. جنبش کمونیستی برای اینکه بتواند راه خود

را به روشنی ببیند باید از تجارب مبارزاتی هر چند تلخ خود نیز درس بگیرد و اگر جریانات فوق الذکر خود به جمع‌بندی اعمال خود نمی‌نشینند و نمی‌خواهند تجارب تئوریک برای نسل آینده بجای بگذارند، این کتاب بخشی از این وظیفه را انجام داده است.

مطالب این کتاب همچنین در خدمت توضیح تئوریک خط مشی مسلحانه در جریان مسائل و رویدادهای جنبش قرار دارد و به نظر ما در این اثر، تئوری مبارزه مسلحانه به بهترین وجه بخصوص در رابطه با آن مسائلی که در چهار سال اخیر جریانات اپورتونیست در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه علم کرده بودند، تشریح گردیده و جوهر انقلابی کتاب همیشه زنده «مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک» نشان داده شده. به جرأت می‌توان گفت تاکنون هیچ کتابی به اندازه این اثر در تفهیم اندیشه‌های انقلابی رفیق مسعود و به طریق اولی چریکهای فدائی خلق نقش برجسته‌ای نداشته است.

بخش دوم «کارنامه سه سال کار آرام سیاسی» به تشریح تئوری مبارزه مسلحانه در رابطه با کتاب «بیماری کودکی چپ روی» لنین می‌پردازد. این مسئله نیز اهمیت به مراتب والاتری به این اثر بخشیده. اپورتونیستهایی که همواره با نقل قول مسخ شده‌ای از آثار لنین می‌کوشند تئوری مبارزه مسلحانه را در تعارض با آموزشهای لنین نشان دهند در این رابطه یا باید به حقانیت تئوری مبارزه مسلحانه و انطباق آن با آموزشهای لنین اعتراف کنند و یا عدم درک خود را از این آموزشها، یکبار دیگر و با وضوح هرچه تمام‌تر به نمایش بگذارند. از طرف دیگر، تشریح آموزشهای تئوری مبارزه مسلحانه در رابطه با کتاب «بیماری کودکی چپ روی» به هواداران صدیق چریکهای فدائی خلق امکان می‌دهد با تسلط هرچه بیشتری به دفاع از این تئوری برخاسته و رهنمودهای آنرا بدرستی در عمل پیاده نمایند.

پیشگفتار

بیش از یکسال از نوشتن قسمت اول این جزوه می‌گذرد. امروز که می‌خواهیم کار خود را دنبال کنیم می‌بینیم که گذشت این یکسال و چند ماه برای اینکه این جزوه بتواند به هدف اصلی خویش یعنی دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه در مقابل تحریفات و ایرادات اپورتونیستی برسد کاملاً لازم بوده است. آنچه را که در آزمون می‌بایست از طریق استدلال ثابت نمود، امروز در عمل به ثبوت رسیده و آنچه را که می‌بایست به مدد شواهد و دلایل آشکار نمود، امروز بر همه عیان است.

اگر آزمون اپورتونیستها با استناد به مبارزه گذشته چریکهای فدائی خلق و بدون بحساب آوردن شرایط زمانی، مکارانه و نمود می‌کردند که گویا چریکهای فدائی خلق به کار سیاسی در میان توده‌ها و بردن آگاهی سوسیالیستی به میان طبقه کارگر اعتقاد نداشتند، و در مقابل، خود را قهرمان کار «سیاسی» و «توده‌ای» جا می‌زدند، اکنون بیش از یکسال و نیم است که مردم ما چریکهای فدائی خلق را در جریان کار سیاسی و توده‌ای واقعی آزموده‌اند و دیده‌اند که چگونه هرچا توده‌ها هستند چریکهای فدائی خلق برای آموزش سیاسی آنها با علاقه و احساس مسئولیت وافر تلاش کرده‌اند و در هر جریان سیاسی و اجتماعی، با اتکاء به تحلیل مارکسیستی، با وجود همه کارشکنی‌ها و تبلیغات کینه توزانه اپورتونیستها، ارزیابی و رهنمود روشن خود را از آن جریان به میان توده‌ها بردند. آنها نشان داده‌اند نه تنها به کار سیاسی میان توده‌ها معتقدند بلکه برخلاف اپورتونیستها مفهوم کار سیاسی توده‌ای را هم می‌فهمند و در شرایطی که اپورتونیسم راست، حقیرترین شکل در یوزگی بدرگاه بورژوازی وابسته را کار «سیاسی» و «توده‌ای» جا می‌زد، در هر مورد با قاطعیت، سیاست پرولتاریای انقلابی را اعلام و آنرا تبلیغ نمودند.

آنها نشان دادند که اپورتونیسم با سهم دانستن خرد بورژوازی در قدرت حاکمه، آب تپه‌بر سر بورژوازی وابسته می‌ریزد و چاپلوسی و آستان‌بوسی خود را به درگاه وی توجیه می‌کند و مانع از آن می‌شود که پرولتاریا دشمن طبقاتی خود را به وضوح ببیند و در مقابل صف آرای بورژوازی وابسته که تمام عناصر ضد خلقی جامعه را بسیج کرده و از تمام وسائل تحمیق و سرکوب توده‌ها حداکثر استفاده را می‌کند، پرولتاریا نیز صف خود و صف خلق را متشکل نماید. مثلاً وقتیکه رژیم جدید با خیانت آشکار به تمام آرمانهای انقلاب، مجلس مؤسسان را به مجلس خبرگان تبدیل کرد، چریکهای فدائی خلق ایران این خیانت را برای توده‌ها توضیح دادند و با حضور در حوزة‌های رأی‌گیری نه مانند اپورتونیستها برای گدایی رأی، بلکه برای توضیح اهمیت سیاسی خیانتی که صورت گرفته و نتایج تشکیل مجلس خبرگان و همدستی اپورتونیستها در برگزاری این خیمه شب بازی با توده‌ها تماس گرفتند و برای آنها توضیح دادند و توده‌ها خود در عمل دیدند که بورژوازی وابسته در اینجا نیز همچنان که زمان شاه، منتخبین خود را به مجلس راه

می‌دهند و این نمایندگان فرمایشی نیز همان چیزی را تصویب می‌کنند که از پیش معین شده. بله! چریکهای فدائی خلق چنین گفتند و چنین هم بود و اپورتونیستهای مدعی «دادن آگاهی سیاسی به توده‌ها» آنها را فریفتند و به پای صندوقهای رأی کشیدند تا «مهدوی کنی» هرکس را که بخواهد از آن صندوقها استخراج کند. در آزمون که مدعیان دروغین «کار سیاسی - تشکیلاتی توده‌ای» مردم را با این شعار پوچ می‌فریفتند «که مجلس را به سنگر دیگری برای افشای امپریالیزم و ارتجاع تبدیل کنیم» (پیکار ۴۴ صفحه ۲)، چریکهای فدائی خلق به مردم تعلیم می‌دادند که اولاً این آنچنان که اپورتونیستهای ما ادعا می‌کنند، مجلس نیست، بلکه «مجلس شورای اسلامی» است و «مجلس شورای اسلامی» هم غیر ممکن است که به «سنگر» پیکار تبدیل شود و از قضا همینطور هم شد و سازمان پیکار مانند دیگران نتوانست به «سنگر» مجلس دست پیدا کند و اگر در مواردی هم «اشتباهی» در جریان رأی‌گیری پیش آمده بود، بعداً «مهدوی کنی» آنرا اصلاح کرد!

خلاصه این یکسال و نیم مبارزه به خوبی نشان داد که چریکهای فدائی خلق بر خلاف آنچه که اپورتونیستها می‌خواهند جلوه دهند، چنان ابله نیستند که کاری را که بتوان با «اعلامیه» انجام داد بخواهند با «مب» انجام دهند.

یکسال و نیم پیش مشکل می‌شد، از لحاظ تئوریک، این عوامفریبی اپورتونیسم راست را افشاء کرد که می‌گفت وقتی چریکهای فدائی خلق می‌گویند: «در اینجا اعلان جنگ، خود جنگ است» طبیعت «آنارشستی» و «جنگ طلبانه» و «اراده‌گرایی» خود را منعکس می‌کنند نه واقعیات عینی را. علاوه بر سایر موارد، جنگهای کردستان و ترکمن صحرا لازم بود تا پوچی خط مشی آنها را که برای خود برنامه‌های دور و دراز کار «سیاسی - تشکیلاتی» ریخته بودند تا گویا در طی آن توده‌ها را برای «اعمال قهر انقلابی» آماده کنند، برملا نماید و این تز کاملاً صحیح را این‌بار در مقیاسی توده‌ای، و قابل لمس برای همه، اثبات کرد که «در اینجا اعلان جنگ، خود جنگ است» و کسانی که مثلاً برای دهقانان ترکمن صحرا ضرورت تشکیل شورا را توضیح دادند ولی به آنها نگفتند که البته تشکیل شورا بمعنی «اعلان جنگ» است و در اینجا «اعلان جنگ، خود جنگ است» نسبت به آنها اگر نگوئیم خیانت، قصور بزرگی مرتکب شدند. و این جنگها بار دیگر نشان داد که چگونه در شرایط کشور ما حتی در آزمون که امکانات وسیعترین کار «سیاسی - تشکیلاتی توده‌ای» موجود است، باز مبارزه مسلحانه محور اصلی اشکال دیگر مبارزه را تشکیل می‌دهد و در رابطه با آن اهمیت واقعی همه نیروها و همه جریانها بخوبی شناخته می‌شود و از طریق آن، رابطه واقعی و ارگانیک بین سازمانهای پیشاهنگ و توده بوجود می‌آید و در پرتو آن ادامه کار «سیاسی - تشکیلاتی» میسر می‌شود. این تزه‌های مبارزه مسلحانه که بیش از همه مورد تحریف و تهاجم اپورتونیستها قرار دارند، بیش از همه، در جریان واقعی زندگی در مقیاس توده‌ای صحتشان اثبات شد.

خلاصه، جریان عملی مبارزه در این مدت مشت بسیاری از اپورتونیستهایی را که یکسال و نیم پیش بدلیل آنکه هنوز به عملی دست نزده بودند معصوم جلوه می‌کردند و سخنانشان بدلیل آنکه بعمل در نیامده بود معقول می‌نمود باز کرد و شدت و عمق مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی امکان هرگونه مجامله‌کاری را از اپورتونیسم که بدلیل همین شدت مبارزه برای تضعیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا بیش از پیش به صف وی هجوم آورده بود سلب نمود و مدتی بسیار کوتاه عملاً رسالت طبقاتی خود را که همانا تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی است آشکار کرد. اگر یکسال و نیم پیش ما می‌گفتیم که اپورتونیستها

و مخصوصاً اپورتونیستهای مرکزیت سازمان ما زیر لفافه عبارات دهان پُرکنی نظیر «کار سیاسی-تشکیلاتی توده‌ای»، «تشکیل صف مستقل پرولتاریا»، «ایجاد حزب طبقه کارگر» و بالاخره «مبارزه با آنارشیسم و چپ روی» قصد دارند پرولتاریا را به آستان بوسی بورژوازی وابسته ببرند، این اپورتونیستها با «عوام فریبی» نزد توده‌ها مظلوم نمایی می‌کردند که گویا مورد تهمت قرار گرفته‌اند ولی امروز و مخصوصاً پس از اشغال سفارت آمریکا و آغاز جنگ ایران و عراق، اکثر این اپورتونیستها مأموریت خود را آشکار کردند. آنها طبقه کارگر را بفرمان بورژوازی وابسته به جست و خیزهای بیهوده در جلوی سفارت آمریکا کشیدند و یا به دفاع از «جمهوری اسلامی» بورژوازی وابسته، فرا خواندند و پاره‌ای از این اپورتونیستها هنوز نیز همچنان با پس و پیش کردن تحلیلهای اپورتونیستی خود به دنبال نهضت توده‌ای رواند تا در فرصت مناسب مأموریت خود را آشکار سازند ولی از هم اکنون مشت آنها تا حد زیادی باز شده است.

در این فاصله فرصتی هم پیش آمد تا بسیاری از اپورتونیستهای کمین کرده، زیر پرچم مبارزه ایدئولوژیک، از کمینگاه‌های خود بیرون جهند تا رسالت ردّ «مشی چریکی» را به اتمام برسانند. و امتیاز حتمی این رسالت را نصیب خود سازند. اینها با طمطراق تمام ردّیه نویسی خود را «نفی دیالکتیکی» و یا «تکامل» مبارزات گذشته چریکهای فدائی خلق جلوه دادند و در میان انبوهی از فضل فروشی و جملات قصار به خیال خود در زمینه تئوریک ضرب شستی نشان دادند و امیدوار بودند که ابهام گفته‌هایشان آنقدر هست که به این زودبها مشتشان باز نشود ولی هنوز سخنانشان را به تمام نگفته بودند که جریان علمی مبارزه، آنها را که خود به اپورتونیسم راست تشر می‌زدند که چرا راه مبارزه با «مشی چریکی» را درست طی نمی‌کنند^۱، در جناح راست اپورتونیسم راست قرار داد. با ظهور این دسته، واقعاً جریان مبارزه با خط مشی انقلابی پرولتاریا، که در سال ۵۰ بوسیله حزب توده آغاز شده بود، به انتهای خط خود می‌رسید و دیگر هیچگونه نوآوری در این زمینه امکان نداشت ولی «دستاوردها»ی این مبارزه اپورتونیستی در سراسر این دوران پراکنده بود و اگر چه هر دسته از دیگری الهام گرفته بود و اگر چه همه آنها در این زمینه به تشویق و راهنمایی یکدیگر پرداخته بودند ولی آثار «خُرده‌کاری» در همه جا مشاهده می‌شد. کسی لازم بود که حاصل این «دستاوردها» را جمع‌بندی کند. کسی لازم بود که چاپلوسی‌ها و نقل قول پراکنی‌های حزب توده و بددهنی‌های «پویا»، ندامت و تأسف «منشعبین» (* از گذشته خود، مکاری کاسبکارانه مرکزیت اپورتونیست سازمان را در استفاده تبلیغاتی از خون شهیدان و طمطراق و گنده‌گویی «راه کارگر» و «راه فدائی» را یکجا در خود جمع داشته باشد. تاریخ جنبش کمونیستی کشور ما آّبستن «ریگای گل» بود و از قضا این ضرورت تاریخی در سرزمین کردستان، قلب پر طیش انقلاب ما، اجابت شد و «ریگای گل» بعنوان تجلی کامل شیوه‌ها و محتوای مبارزات اپورتونیستی علیه خط مشی انقلابی چریکهای فدائی خلق پا به عرصه ظهور گذاشت و بلافاصله جای خود را باز کرد و راهنمای تئوری و عمل «اکثریت» فداییان خلق قرار گرفت.

در چنین شرایطی طبیعی است که طرحی که یکسال و نیم پیش برای این جزوه پیش بینی شده بود

^۱ اینان که امروز افتخار می‌کنند از اول نادرستی این تئوریا را به نحوی قاطع مطرح ساخته بودند، در واقع امر به واسطه بیگانگیشان از مارکسیسم، بیشترین کمک را به اشاعه تئوری انحرافی «مشی مسلحانه» کردند. این سیاسی - کارها «بی‌آنکه خود بدانند، منبع تغذیه خوبی برای مشی چریکی بودند.» (ملاحظاتی در باره تئوری پیشاهنگ ص ۱)

اکنون دیگر مناسب نبوده و تغییراتی در آن ضروری باشد. اکنون دیگر اکتفا به پاسخگویی به اساس تئوریک انتقادات کافی نیست و بهتر است انتقاد کنندگان را در جریان عملی نیز بشناسیم تا ماهیت انتقاداتشان بیشتر آشکار شود. اکنون باید حتی الامکان در اینجا وظایف تئوریک بزرگی را که جنبش کمونیستی باید به انجام آنها اقدام نماید نشان دهیم. همین امر باعث می‌شود که این جزوه بیش از پیش از نقل قول‌های گوناگون انباشته شود و مطالعه آن مشکل گردد ولی خواننده خود ملاحظه خواهد کرد که این امر گریزناپذیر بوده است.

فصل اول -- آیا اپورتونیستهای جدید ما مشغول مبارزه ایدئولوژیک هستند یا مشغول بازارگرمی برای فروش کالای حقیر خویش؟

از زمانی که جنبش توده‌ای امکان فعالیت علنی را کم و بیش برای سازمانهای سیاسی فراهم کرد زمزمه‌هایی که در مورد مبارزه ایدئولوژیک، پیش از آن، در درون سازمان مطرح شده بود کم کم اوج گرفت تا آنکه در دوره معینی به شعار عمده مهم‌ترین سازمانها تبدیل شد. مبارزه ایدئولوژیک در آن زمان به نیاز مبرم جنبش کمونیستی ما تبدیل شده بود. البته اذعان به اینکه مبارزه ایدئولوژیک همواره باید در دستور کار سازمانهای کمونیستی باشد تکرار یک اصل بدیهی است ولی در آنزمان به علت چندین سال قصور در کار مبارزه ایدئولوژیک و همچنین تحوّل انقلابی اوضاع و پیدایش وظایف جدید، و مخصوصاً بیسابقه، مبارزه ایدئولوژیک اهمیتی استثنایی کسب می‌کرد. نهضت کمونیستی ما هرگاه می‌خواست بطور جدی به این وظیفه مرحله‌ای خود برخورد کند می‌بایست به این مبارزه ایدئولوژیک بهای کافی می‌داد، اهمیّت آنرا برای رشد بعدی خود می‌شناخت و با صمیمیت و روشن بینی به آن اقدام میکرد.

در این زمینه مخصوصاً وظیفه بزرگ بدوش دو سازمانی بود که در سالهای گذشته در صحنه مبارزه فعالانه شرکت داشتند و بدلیل همین شرکت در مبارزه عملی بیشتر از هر کس دیگری حق و تکلیف انجام این مبارزه را داشتند^۲ (سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق (م.ل)) می‌بایست پیشاپیش

^۲ قصد ما آن نیست که بگوئیم این دو سازمان در جنبش کمونیستی ایران اهمیتی مساوی داشته‌اند. سازمان مجاهدین (م. ل) در شرایطی پدید آمد که بینش ایده آلیستی رهبران آن، موجب چنان برخوردی با مجاهدین مسلمان شد که هرگز این سازمان نتوانست از آثار شوم آن نجات یابد. رهبران جدید سازمان پیکار بیهوده کوشیدند گناه این تسویه خونین مخالفین ایدئولوژیک خود را به گردن «مشی چریکی» بیندازند. این عوامفریبی خریداری نداشت زیرا چریکهای فدائی خلق ضمن انجام پیگیرترین «مبارزات چریکی» در طی چندین سال معقول‌ترین و سازنده‌ترین شکل برخورد با مخالفین ایدئولوژیک خود را در جنبش ضد امپریالیستی خلق نشان داده بودند و این، نه آنچنان که سران سازمان پیکار برای بیگناه جلوه دادن خود ادّعا می‌کنند «مشی چریکی»، بلکه مشی کسانی بود که گرچه مذهب را ترک گفته بودند، هرگز ایده آلیسم خود را رها نکردند.

پس از پیدایش مجاهدین (م. ل) نیز به علت ابهام مواضع، این سازمان نتوانست پایگاه خود را در جنبش تثبیت کند و مخصوصاً اینکه در آستانه جنبشهای توده‌ای، سران سازمان با تصفیه‌هایی که خود شرح آن را می‌دهند و چندان تفاوتی با تصفیه اعضای مذهبی سازمان در دوران قبل ندارند، با اتخاذ روش «سیاسی - تشکیلاتی توده‌ای» معروف، سازمان خود را عملاً از مبارزه انقلابی کنار کشیدند. و به همین جهت س. چ. ف. خ. ا. تنها سازمان کمونیستی بود که در آستانه قیام، میان توده‌های کم و بیش وسیع طبقه کارگر و خلق هوادار داشت. پس بحث فقط بر سrahمیتی است که شرکت این دو سازمان در مبارزه

دیگران پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر می‌افراشتند و با انتقاد از گذشته و بررسی تئوریهای راهنمای خویش و ارزیابی عمل مبارزاتی خود در صد در صد نقایص و کمبودهای گذشته و تشریح وظایف حال و آینده بر آیند، تئوری خود را انسجام بخشند و از آن بدفاع برخیزند.

تا جائیکه به سازمان چریکهای فدائی خلق مربوط می‌شود این سازمان می‌بایست تئوریهای گذشته خود را بررسی می‌کرد و عمل گذشته را در رابطه با این تئوری می‌سنجید آنگاه با شرایط جدید و نیازهای جنبش توده‌ای راهگشایی عملی و نظری لازم را می‌کرد. البته این مبارزه ایدئولوژیک باید بشکل انقلابی صورت می‌گرفت و حتی اگر تئوری گذشته یکسره «مردود» و «انحرافی» تشخیص داده می‌شد، می‌بایست با شهادتی انقلابی و صراحتی لینی آنرا اعلام و مو بهو تشریح می‌کرد. سازمان مجاهدین خلق (م.ل) نیز می‌بایست با توجه به موقعیت خاص خویش و اختلافاتی که از لحاظ تئوریک و عملی با سازمان چریکهای فدائی خلق در گذشته داشت مبارزه ۸ سال گذشته را به همان صورت در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک روشن و مفصل تشریح کند و برای آینده خود و جنبش کمونیستی راهگشایی نماید.

اگر این دو سازمان به این وظیفه تاریخی خود واقعاً عمل می‌کردند دیگر، روشنفکران حرف و بی‌عمل، این یائسه‌گان سیاسی و یا خائنینی رسوا نظیر حزب توده نمی‌توانستند مبارزه ایدئولوژیک را در جنبش کمونیستی ما به مسیر انحرافی بکشانند. ولی این دو سازمان که انجام این وظیفه تاریخی بعهده آنان بود در عمل چه کردند؟ آنها «پرچم مبارزه ایدئولوژیک» را بظاهر «برافراشتند» ولی خیلی زود معلوم شد که بجای آن انقلابیون از جان گذشته که درسایه‌ترین روزهای جنبش سعی کرده بودند حتی الامکان با روشنی و دقت وظایف خود را در قبال پرولتاریا و خلق خود تشخیص بدهند و با کمال شجاعت آنچه را که درست تشخیص داده بودند به مرحله عمل بگذارند، اکنون کسانی زمام امور این سازمان را در دست دارند که تصمیمشان را از قبل گرفته‌اند، راهشان را بدخواه خودشان انتخاب کرده‌اند و این «پرچم مبارزه ایدئولوژیک» را برای فریب هواداران ساده در دست خود تکان می‌دهند. شعار «پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی» از طرف مرکزیت «فداییان خلق» در واقع فرمان حمله از طرف کسانی بود که بقصد عقب نشینی، دزدانه پیرامون خود را برانداز می‌کردند. و سازمان مجاهدین خلق (م.ل) - که دیگر نام «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» بخود گرفته بود - اصولاً همانطور که در بخش اول این جزوه نقل کردیم با اعلام فهرست وار انتقادات خود به مشی و تئوری گذشته جنبش کمونیستی ایران، که آنرا «مشی چریکی» می‌نامید و طرد کامل آن و قرار دادن خط مشی «توده‌ای-انقلابی» بجای آن، وارد صحنه شد و تازه در آن موقع بود که اعلام کرد که یکی از وظایف ما مبارزه ایدئولوژیک است و هدف این مبارزه را هم تعیین نمود: «مبارزه با خط مشی چریکی!» این سازمان همواره تذکر داده است که این نتایج بدنبال «مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی» حاصل شده است ولی هرگز چگونگی این مبارزه را برای نهضت روشن نکرد و اساساً توضیح نداد که چرا مسائل ایدئولوژیک در «درون سازمان» و دور از دسترس دیگران صورت گرفت.

ایدئولوژیک می‌توانست داشته باشد. از این لحاظ مخصوصاً سازمان پیکار که مراحل گوناگونی از تحولات ایدئولوژیک را پشت سر گذاشته بود، در صورت داشتن صداقت پرولتاری و دخالت فعالانه در یک مبارزه ایدئولوژیکِ خلق، می‌توانست هم کمبودهای گذشته خود را تا حد زیادی جبران کند و هم بر غنای مبارزه ایدئولوژیک بیافزاید.

ما بدون آنکه با مدیحه‌سرایی‌های ایده‌آلیستی اپورتونیست‌ها در مورد آثار گویا معجزه‌آسای مبارزه ایدئولوژیک موافق باشیم معتقدیم که در آن مقطع که امکانات وسیع و بی‌سابقه‌ای برای تماس جنبش کمونیستی با توده‌های کارگری و نهضت دموکراتیک خلق پیش آمده بود مبارزه‌ای ایدئولوژیک برای رشد بعدی این جنبش از اهمیت ویژه و تعیین‌کننده‌ای برخوردار بود. یک مبارزه ایدئولوژیک سالم و خلاق در آن زمان از یکسو می‌توانست با بهره‌گیری از ابتکار و خلاقیت توده‌هایی که در آن صورت فعالانه و آگاهانه به جنبش کشیده می‌شدند بر این مشکلات تئوریک و عملی فائق آید و برنامه کارِ حال و آینده خود را تعیین کند و از سوی دیگر فرصت ندهد تا مبارزه ایدئولوژیک عرصه یکه تازی یائسه‌گان سیاسی و فضل‌فروشان مبل‌نشین شود. ولی عملاً چه روی داد؟

سازمان پیکار، همانطور که دیدیم، با فهرستی از انتقادات که با سرعت از روی انتقادات اپورتونیست‌های «کمیته مرکزی» فهرست‌برداری شده بود دعوت به تشکیل نوعی جبهه واحد برای مبارزه بر ضد «خط مشی چریکی» نمود ولی بهیچوجه وارد جزئیات نشد. او که همه را به «مرزبندی» دعوت می‌کرد حاضر نشد بین تئوری مبارزه مسلحانه که در آغاز تئوری راهنمای سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بود و نحوه کاربرد آن توسط سازمان مزبور و همچنین تئوری و نحوه عمل سازمان مجاهدین خلق (م.ل.) «مرزبندی» کند و با عبارت «مشی چریکی» همه «مرز»ها را درهم ریخت.^۳

مرکزیت اپورتونیست سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نیز با انتشار جزوه «پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی» بطور تلویحی^۴ آمادگی خود را برای پیوستن به این جبهه واحد اعلام کرد و با سکوت بعدی خود و غیبت از صحنه هرگونه مبارزه ایدئولوژیک و اقدام به تصفیه سازمانی و تهمت و شایعه‌پراکنی برعلیه هوادارانِ راسخ تئوری مارکسیستی - لنینیستی فعالانه به انجام وظایفی که حضور در این جبهه بعهدہ وی می‌گذاشت مشغول شد.

پس از آنکه این دو سازمان به این شکل غیرپرولتری و با دسیسه‌چینی بورژوایی برعلیه تئوری مبارزه مسلحانه و هواداران آن «پرچم مبارزه ایدئولوژیک» را جلوی سازمان خود کوبیدند دیگر لازم نبود خود زحمت بکشند بقیه کارها را انواع و اقسام اپورتونیست‌هایی که یا از سوراخ‌های خود بیرون خزیده بودند و یا تازه سر از تخم بیرون می‌آوردند انجام می‌دادند. دهها جزوه و کتابی که گویا زمانی نوشته شده بود و کسی از وجودشان خبری نداشت اکنون تجدید چاپ و هر روز نیز نوشته‌های جدیدی در این زمینه انتشار می‌یافت و این دو سازمان هیچ مسئولیتی برای خود نمی‌شناختند. آنان شادمان بودند که همه این نوشته‌ها مشغول رد تئوری و مشی انقلابی چریک‌های فدائی خلق هستند و همین شادمانشان می‌کرد و طبیعی است که پروای آن را نداشتند که عدم موضع‌گیری و پاسخ‌گویی سازمان‌هایشان نسبت به این نوشته‌های به غایت اپورتونیستی، جنبش کمونیستی را در همان آغاز رابطه‌گیریش با توده‌ها به سموم خطرناکی می‌آلاید. نه!

^۳ این سازمان همواره چنین می‌کند تا حرفی بزند، و در عین اینکه به هر کس که دهانش را باز می‌کند تا حرفی بزند، فرمان «آقا مرزبندی کنید» می‌دهد، خودش همواره بین مرزها راه می‌رود و ما خواهیم دید که این روش چه لطامات بزرگی به مبارزه ایدئولوژیک جنبش کمونیستی زده است.

^۴ کار اینها بسیار دشوارتر از «رفقایشان» در سازمان پیکار بود. فشار هواداران و همچنین این امر که هنوز نتوانسته بودند «پروسه تصفیه سازمان» را همچنان که «رفقای» پیکاریشان انجام داده بودند، بپایان برسانند، مانع از آن می‌شد که اینها نیز دعوت آشکار به پیوستن به این جبهه را بنمایند.

آنها فقط به مصالح جبهه واحد خویش می‌اندیشیدند و در مبارزه ایدئولوژیک، جز برافراشتن «پرچم»، وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناختند.

وقتی چریکهای فدائی خلق از طریق مصاحبه رفیق اشرف دهقانی وظایف عملی جنبش کمونیستی را در آن مقطع مطرح کردند، این برافرازدگان «پرچم مبارزه ایدئولوژیک» دزدانه و مکارانه همین «پرچم» خود را هم تا کردند و به «درون سازمان» خود بردند تا «وحدت» خود را حفظ کنند. سازمان پیکار که همواره مراقب است مبداً مثلاً «رزمندگان» در مورد تز «سوسیال امپریالیسم» دچار لغزشی شود و حاضر است در این زمینه هفته‌ها به بحث با «رفقای رزمندگان» بپردازد، در این مورد که حادثه‌ترین و عملی‌ترین و مبرم‌ترین وظایف جنبش کمونیستی را در آن زمان مطرح می‌کرد بطور کامل سکوت نمود و گذاشت تا هوادارانش تحریکات و شایعاتی را که از سوی مرکزیت اپورتونیست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در مورد چریکهای فدائی خلق منتشر می‌شد به این سو و آن سو ببرند و بعدها که این مرکزیت اپورتونیست از هیچگونه لجن مالی چریکهای فدائی خلق خودداری نکرد، با وی مکارانه همدستی نمود و در این همدستی تا آن حد خود را به کثافات آلود که در پیکار ۳۵ چریکهای فدائی خلق را به همان نامی نامید که این مرکزیت و کمیته مرکزی حزب توده از سر کینه به آنها می‌دهند: «گروه اشرف دهقانی» (مقاله شیوه برخورد چریکهای فدائی خلق با مبارزات کارگران پیکار تهران ص ۱۶).^۵

امروز دیگر نحوه برخورد مرکزیت اپورتونیست «فداییان خلق» و مبارزه ایدئولوژیک آنها مخصوصاً پس از انتشار مصاحبه رفیق اشرف بر همه آشکار است. هر کس امروز می‌داند که آنها صرفاً با توسل به پاره‌ای تاکتیکها و یارگیری موضعی و موقتی از میان اپورتونیستهای رنگارنگ با زرنگی خاصی (زرنگی خاص کسانی که برای آستان بوسی بورژوازی حاضرند همه چیز را فدا کنند) مانور دادند و تا امروز نیز توانسته‌اند بدون آنکه به هیچ اصلی پای‌بند باشند و در هیچ مبارزه ایدئولوژیک جدی شرکت کرده باشند، بر خر «اکثریت فداییان خلق» سوار باشند.

این مرکزیت اپورتونیست که در آن زمان خود را پشت نام رفیق جزئی پنهان کرده بود تا بهتر بتواند در مقابله با چریکهای فدائی خلق «عوام فریبی» کند و در درون و بیرون سازمان از هواداری اپورتونیستهای که خود را هوادار نظرات رفیق جزئی می‌دانستند برخوردار باشد، با انتشار کتاب «پاسخ به رفیق اشرف دهقانی» و اعلام رد نظرات رفیق مسعود و انتقادات اصولی به نظرات رفیق جزئی و همچنین اعلام آنکه سازمان در مورد گذشته خود هیچ تحلیلی ندارد و در عین حال سر پیچی از دادن تحلیل راجع به ماهیت دولت، نشان داد که اولاً خود را به هیچیک از نظرات موجود در گذشته سازمان پای‌بند نمی‌داند و در حال حاضر نیز هیچ اصلی برای خود نمی‌شناسد و ثانیاً حاضر به انجام هیچگونه مبارزه ایدئولوژیک جدی نیست

^۵ سازمان پیکار همواره سعی دارد توجه‌ها را به اختلاف خود با حزب توده جلب کند. بگذارید ما نشان دهیم که لااقل در دشمنی و کینه نسبت به چریکهای فدائی خلق، آنها هنوز هم که هنوز است نه تنها در اصول ایدئولوژیک بلکه حتی در نحوه برچسب زنی و نام گذاری نیز دنباله رو حزب توده هستند. این سازمان پس از آنکه دیگر طشت رسوائی مرکزیت اپورتونیست «فداییان خلق» از بام افتاد ناگهان بعنوان قهرمان مبارزه بر علیه «انحراف رویونیستی در سچفخا» در صحنه ظاهر شد ولی ما اکنون سازمان پیکار را در لحظاتی می‌بینیم که با همین «رویزیونیستها» صدا در صدا افکنده، خود را با آنها مجموعاً «همه» می‌نامد و با کلمه «بجز»، چریکهای فدائی خلق را از «این همه» جدا می‌کند. (همان مقاله) (تأکید روی کلمه «همه» از خود سازمان پیکار است).

و ثالثاً مصمم است که به هر وسیله شده (با توجه به اپورتونیسیم حاکم بر جنبش کمونیستی بدست آوردن این وسائل چندان هم برایش مشکل نبود) موقعیت خود را تثبیت کند.^۶

از آن پس دیگر این مرکزیت، نقاب دروغین هواداری از نظرات رفیق جزنی را بدور انداخت. رفیق اشرف مشت او را در این مورد باز کرده بود.^۷ وانگهی او دیگر استفاده خود را از این نام کرده بود. اگر در طی این دو سال اخیر بدون نام رفیق جزنی نمی شد در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه و مشی چریکهای فدائی خلق مانور داد، اکنون دیگر زمینه برای آن فراهم است که به بهانه «بازگشت به اصول» نام رفیق جزنی را نیز رها کنند و پشت سر کیانوری بایستند. در مورد مرکزیت «فداییان خلق» همه این روند را به صراحت دیدند و خود آنها نیز سعی در کتمانش ندارند. امروز آنها از هیچیک از کارهای گذشته خود حاضر بدفاع نیستند. آنها پس از آنکه با آن حسابگری و آن دقت کارهای خود را پیش بردند ناگهان متوجه همه «اشتباهات» خود شدند و بدون آنکه حاضر باشند ثمرات این «اشتباهات» را رها کنند، تصمیم به جبران آنها گرفتند و به اصطلاح خودشان از «خود انگیختگی» به «خودآگاهی» رسیدند (کار، ارگان سراسری شماره

^۶ «اقلیت» فداییان خلق در جزوه «پاسخ اقلیت به نامه مرکزیت» برای مردم بازگو کرده اند که چگونه یکی از کادرهای مرکزیت را بدنبال کلاه فرستادند و او پس از مدتی برایشان سر آورد: «با انتشار جزوه» مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی «در نشست مرکزیت، رفقا بالاتفاق تصمیم گرفتند که برخورد مختصری در حد چند صفحه با مصاحبه مذکور صورت گیرد و در کار منتشر شود... اما رفیقی که مسئولیت برخورد چند صفحه ای با» مصاحبه رفیق اشرف دهقانی «به وی واگذار شده بود، جزوه ای نوشت که در آن به مسائلی پرداخته بود که هنوز در درون سازمان به بحث کامل گذاشته نشده بود...» (ص ۶ و ۷ از انتشارات سچفخا)

اقلیت فداییان خلق، امروز، یعنی زمانی این راز را افشاء می کند که دیگر افشای آن نه دردی از جنبش کمونیستی دوا می کند و نه لطمه ای به نقشه اپورتونیستهائی وارد می کند که برای بلعیدن سچفخا بشکل کاملاً حساب شده، برنامه ریزی کرده بودند. اگر اینها همان زمان این مسائل را که کاملاً جنبه ایدئولوژیک داشت و هیچ کمونیستی حق پنهان کردن آنها را از توده ها ندارد افشا کرده بودند، بلعیدن قسمت بزرگی از سچفخا از طرف این عمال بورژوازی به این سادگی صورت نمی گرفت ولی متأسفانه این «اقلیت» در آن زمان در مقابله با مبارزه مسلحانه و خط مشی چریکهای فدائی خلق خود نیز به اتحادی «تاکتیکی» با کسانی که امروز افشایشان می کند و از قضا آن زمان هم همانگونه بودند که امروز هستند - دست زده بود و به احترامات لفظی و پوچی که آن زمان از سر مصلحت برای رفیق جزنی بعمل می آمد، دلخوش کرده بود. با همین دلایل واهی «اقلیت» فداییان خلق در یکی از حساس ترین دوران جنبش کمونیستی از میدان مبارزه ایدئولوژیک غایب است و وقتی در صحنه حاضر می شود که دیگر حضورش فقط به درد آن می خورد که قصورش را پنهان کند.

^۷ «راه فدائی» که با چند نقل قول از جاهای بی خطر آثار رفیق جزنی، خود را بوی می چسباند، در «راه فدائی» شماره ۳ (دیدگاه رفیق اشرف دهقانی سوسیالیسم علمی یا سوسیالیسم تخیلی - ص ۱۴۷) رفیق را متهم می کند که متوجه «اختلافات دیدگاه بیژن و مسعود» نیست و «سعی نموده است بطور مصلحتی بر آن سرپوش گذارد».

البته لازم نیست که برای «راه فدائی» توضیح دهیم که رفیق در مصاحبه خود با ذکر عبارت «... چه رفیق مسعود و چه رفیق بیژن اگر چه با دیدگاههای متفاوت...» نشان می دهد که متوجه این اختلاف هست. (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی، تأکید از ماست) زیرا مسلماً خود «راه فدائی» آنرا خوانده و آگاهانه آنها را نادیده گرفته است. ولی آنچه باید در اینجا بگوئیم این است که بحث رفیق اشرف اصولاً بر سر این نبوده بلکه خواسته است با تأکید بر شخصیت انقلابی رفیق جزنی از این سوء استفاده اپورتونیسیتی از نام وی پرده بردارد. بله! رفیق اشرف با وجود اختلاف نظر با رفیق جزنی در مقابله با تحریکات و سوء استفاده های اپورتونیسیتی در همان زمانیکه مدعیان دروغینی نظیر «راه فدائی» ساکتند، بدفاع از شخصیت انقلابی رفیق جزنی برمی خیزد و «راه فدائی» که معنای این شیوه برخورد انقلابی را در مبارزه ایدئولوژیک نمی فهمد با دید تنگ نظرانه خود چنین تصور می کند که گویا رفیق اشرف سعی نموده است بطور مصلحتی «بر این» اختلافات «سرپوش بگذارد».

۷۲ ص ۱۳ مقاله گزارشی از یک سفر^۸).

وضع اینها بر همه آشکار است. همه می‌دانند که اینان در مورد پایگاه طبقاتی دولت موقت هرگز سخنی نگفتند و تنها پس از سرنگونی این دولت بود که فهمیدند گویا آن حکومت «لیبرالها» بوده است و پس از سرنگونی دولت موقت نیز باز همه می‌دانند و اینها نیز خود انکاری ندارند که این مرکزیت تا مدت‌ها از پایگاه طبقاتی دولت جدید تحلیلی بدست نداد و سرانجام هم وقتی خواست حرف مشخصی در این مورد بزند با پیش کشیدن «خصلت دوگانه خرده بورژوازی» به کش دادن بیش از حد این مفهوم درباره پایگاه طبقاتی دولت جمهوری اسلامی و وظایف کمونیستها در مقابل آن، حرفهایی زد که بیشتر به شوخی شبیه بود. امروز دیگر اینها علناً کارگران را به زیر بیرق بورژوازی وابسته فرا می‌خوانند و به لجن مالی همه مبارزات خلق و پیشاهنگان آن مشغولند و در آن آستانبوسی بورژوازی و این دشمنی با خلق حد و مرزی برای خود نمی‌شناسند. دیگر آنها بخوبی نشان داده‌اند که همانهایی هستند که چریکهای فدائی در «مصاحبه رفیق اشرف» ماهیتشان را آشکار کردند.

اینها پس از آنکه در طی بیش از دو سال از مساعدترین دوران مبارزات ضد امپریالیستی خلق ما مانع از آن شدند که یک مبارزه ایدئولوژیک جدی با شرکت بزرگترین سازمان کمونیستی موجود یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (س.چ.ف.خ.ا) در درون جنبش کمونیستی صورت گیرد، با بی‌پروایی کسانیکه از گفتن هیچ دروغی ابائی ندارند، در ضمیمه کار شماره ۶۱، [مقاله] موضع < اکثریت درباره اقلیت > از «شرکت ما در مبارزه طبقات در وجه ایدئولوژیک آن در یکساله اخیر» (تکیه روی کلمات از ماست)، لاف می‌زنند و تشکیل پلنوم سازمان را مقطعی تعیین کننده برای دست یافتن بر «یک حداقل مبنای مارکسیستی - لنینیستی» (یعنی چه؟ «حداقل مبنای مارکسیستی-لنینیستی»!؟) می‌دانند. از قول این پلنوم به آنچه تاکنون گذشته «پروسه تحکیم اصول» نام می‌دهند ولی فراموش می‌کنند که اضافه کنند که این پلنوم با اینهمه اهمیت ایدئولوژیک پشت درهای بسته و دور از دسترس جنبش کمونیستی صورت می‌گرفت و ظاهراً تنها (بنا به ادعای خود این مرکزیت) از برکت وجود جاسوسان توده‌ای، جنبش کمونیستی در جریان لاقط شکل مسخ شده‌ای از جریان این پلنوم قرارگرفت و این کار لاقط زیننده کسانی نیست که «عوامفریبانه» بعد از آنکه با سرپوش گذاشتن بر اختلافات ایدئولوژیک به مقاصد حقیر خود رسیدند، تازه اعلام می‌کنند که: «آنهائیکه به هر مصلحتی بر اختلافات ایدئولوژیک بر سر اصول سرپوش گذارند، دشمن وحدت و انسجام تشکیلات کمونیستی هستند.» (ص ۱ کار ۶۲ ارگان سراسری)^۹

^۸ از این شیوه رمانتیک داستان نویسی مدتهاست که روزنامه «کار» استفاده می‌کند. در ضمن بازگویی ظاهراً یک سفر، ضمن توصیف مثلاً کوهها و عظمت آنها و غروب خورشید و غیره و غیره مهم‌ترین مسائل جنبش با جملاتی شاعرانه و بی‌سر و ته مطرح می‌شود و سرانجام نتیجه‌های مورد نظر «اکثریت» اپورتونیست از آن اخذ می‌شود. از اینگونه داستانسرایهای مصنوعی مخصوصاً آنزمان که پاسداران در ترکمن صحرا مشغول کشتار بودند و مرکزیت، تحلیل معروف «دو جناح» را در مورد این سپاه مطرح می‌کرد استفاده بسیار شد: «در... ما با پاسداری روبرو می‌شویم که از حفظ» از کار ۴۴ «نقل قول می‌کند و آنرا مورد تصدیق قرار می‌دهد.»

^۹ در همین مقاله «اکثریت» و مسئله «اقلیت» (ضمیمه کار ۶۱)، نویسنده، مطابق روش معمول نشریه کار سعی می‌کند ضمن بحث با «اقلیت» شکل تحریف شده‌ای از عقاید چریکهای فدائی خلق را نیز مطرح و بخيال خود رد کند. وقتی چریکهای فدائی خلق از «نفوذ موزیانه» اپورتونیسم سخن می‌گویند مقصودشان افشاء کردن روشهایی است که اپورتونیستهای کمین کرده در مرکزیت سچفخا مخصوصاً برای تسخیر این سازمان بکار بسته‌اند و بهیچوجه گمان نمی‌کنند که پیدایش جریانات اپورتونیستی

آیا اینها خود به آنچه در مقاله موضع «اکثریت» درباره «اقلیت» پیرامون «تحکیم اصول» و دستیابی به «حداقل مبانی مارکسیستی» گفته‌اند، باوردارند؟ آنها فقط برای اینکه از مبارزه ایدئولوژیک اصولی با «اقلیت» «فدائیان خلق» طفره برونند اینگونه با لحن شاعرانه از پیشروئی که «منقلب شده است» و به «حداقل مبانی مارکسیستی-لنینیستی» دست یافته سخن می‌گویند (ص ۱۳، کار ۷۲، ارگان سراسری) در مقاله «احساساتی» «گزارشی از یک سفر» می‌بینیم که تازه، نمایندگان مرکزیت که به لرستان رفته‌اند از قرار داشتن «در آستانه (دقت کنید در آستانه) یک تحوّل کیفی، در آستانه گذار از خود انگیختگی به آگاهی، در آستانه گذار از یک بی‌برنامگی به حرکت آگاه و با برنامه» سخن می‌گویند و معلوم می‌کنند که همه آن لاف زنیها برای ارباب «اقلیت» در مبارزه ایدئولوژیک بوده است و می‌پذیرند که لااقل تا ۱۶ مرداد ۵۹ (تاریخ سفر مسافری «احساساتی») خبری از «خود آگاهی» و عمل «با برنامه» نبوده است. آنگاه چنین کسانی از مبارزه ایدئولوژیک بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه و مشی چریکهای فدائی خلق در سطح جنبش کمونیستی دم می‌زنند.

بله! کار اینها به اینجا کشیده است. ولی آیا اینها به تنهایی توانسته‌اند بزرگترین سازمان کمونیستی ایران یعنی س.چ.ف.خ.ا را به انحراف و سرانجام به انشقاق کشند و از این طریق لطمه بزرگی به جنبش کمونیستی ما بزنند؟ یا دیگرانی نیز که امروز ظاهراً خود را قهرمان «افشاگری» علیه اینها جلوه می‌دهند در آن سهمند؟ ما معتقدیم که آنها بدون کمک اینها هرگز قادر نبوده‌اند چنین نقشی را در جنبش کمونیستی بازی کنند.

اگر در وجود مرکزیت اپورتونیست فدائیان خلق، ما با افرادی روبرو هستیم که دم به دم مشی و روش خود را عوض می‌کنند و همواره علیرغم لاف‌زنیهای خود در مورد «تحکیم اصول»، «بازگشت به اصول» و غیره بالاخره اعتراف می‌کنند که در «اشتباه»، «انحراف» و «خود انگیختگی» و «بی‌برنامگی»

در جریانات کارگری حاصل «توطئه» باشد. ولی اپورتونیستها در درون جنبش کارگری به «توطئه‌های» بسیاری دست می‌زنند که بخود بستن نام «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» از طرف کسانی که «همه نیروی عینی و ذهنی را علیه این بینش [یعنی بینش چریک فدائی خلق] کانالیزه می‌کند و با تمام نیرو برای زوال این بینش در سازمان و در جنبش کمونیستی ایران مبارزه می‌کند» و به زوال این بینش در عرصه جهانی و در سازمان ما «معتقدند»، بله! بخود بستن چنان نامی از طرف چنین کسانی یک «توطئه» است و توطئه‌گران مسلماً بدلیل اپورتونیسم خود دست به توطئه زده‌اند و مسلماً شرایط تاریخی و اجتماعی لازم نیز هم برای پیدایش آن اپورتونیستها و هم برای تحقق این توطئه فراهم بوده است و می‌توان در صورت لزوم این شرایط را برشمرد ولی نمی‌توان به توصیه توطئه‌گران کلمه «توطئه» را از فرهنگ مردم حذف کرد. وجود وسیع‌ترین جنبش توده‌ای پس از یک دوران نسبتاً طولانی رکود جنبش، فقدان ارتباط ارگانیک سازمان چریکهای فدائی خلق با طبقه کارگر و توده‌ها که خود تا حدّ زیادی محصول رکود جنبش در دوران قبل بود، اثر تبلیغی مبارزه چریکهای فدائی خلق در سالهای گذشته که باعث شد در آستانه اوج گیری جنبش توده‌ای، هوا داران بسیاری با گرایشهای طبقاتی گوناگون را بخود جلب کند، تعمیق بیش از پیش جنبش توده‌ای که باعث ترس و کناره‌گیری بسیاری از انقلابیون دیرپوز از انقلاب توده‌هاست، فقدان مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان در سالهای گذشته، شهادت تقریباً کامل تمامی رهبران انقلابی سازمان، اینها و بسیاری عوامل دیگر از جمله رفتار طبقه حاکم پس از بهمن ۵۷ همه اینها زمینه‌های عینی پیدایش اپورتونیسم و توطئه‌گری وی بود. ولی وقتی ما می‌پذیریم که شرایط تاریخی برای پیدایش این اپورتونیسم موجود بود، اپورتونیستها نیز باید بپذیرند که بدون «غصب» نام و امکانات سچفخا تقریباً هیچ کار از آنها ساخته نبود. اکنون دکانهای بسیاری در ایران با نامهای گوناگون آنچه را که اینها «تحکیم اصول» می‌نامند، تبلیغ می‌کنند ولی کالایشان خریداری ندارد. قبول کنید که مارکی که شما روی کالای تقلبی خود می‌زنید در میزان فروش آن تأثیر بزرگی دارد. اگر همین را قبول کردید به «توطئه‌گری» خود اذعان کرده‌اید.

بسر می‌برده‌اند، در وجود سازمان پیکار — لاقلاً از زمانیکه نام پیکار بر خود نهاده — برعکس با کسانی روبرو هستیم که همواره با عباراتی نظیر: «همانطور که ما پیش بینی کرده بودیم»، «همانگونه که ما قبلاً گفته بودیم» و غیره از صحت و تجانس نظرات خود دفاع کردند و جز گاهگاهی آنهم در ستون پاسخ به نامه‌ها و آنهم در مورد مسائلی نظیر طرز صفحه‌بندی نشریه، انتقادی بخود وارد ندیدند. این سازمان همچنین به «موقعیت تعیین کننده‌اش» در «جنبش کمونیستی میهنمان» (پیکار ۷۱) بخوبی واقف است و به همین جهت مراقب است آنچنان «سمت و سوئی»، «چه از لحاظ ایدئولوژیک و چه از لحاظ سیاسی — تشکیلاتی» (همانجا) اتخاذ کند که شایسته این «موقعیت تعیین کننده» باشد. بله، ما در وجود سازمان پیکار با چنین کسانی روبرو هستیم و از قضا بطور محدود و مشروط با بخشی از این لاف‌زنیها نیز، همانطور که نشان داده‌ایم، موافقیم. یعنی قبول داریم که سازمان پیکار می‌توانست «از لحاظ ایدئولوژیک» در «جنبش کمونیستی میهنمان»، «موقعیت تعیین کننده‌ای» داشته باشد یعنی با اتخاذ روش صحیح در مبارزه ایدئولوژیک و برافراشتن راستین پرچم این مبارزه می‌توانست زمینه یک مبارزه ایدئولوژیک خلاق را در جنبش کمونیستی ما فراهم سازد ولی بگذارید ابتدا به اجمال ببینیم که این سازمان در زمینه «ایدئولوژیک» چه کرد و چه شیوه‌هایی بکار برد تا بعد به «زمینه سیاسی» بپردازیم.^{۱۰}

آیا فراموش کرده‌ایم که سازمان پیکار وظیفه عمده خود را در زمینه مبارزه ایدئولوژیک «مبارزه با خط مشی چریکی» اعلام کرد و آنرا حاصل گویا مبارزات ایدئولوژیک درون سازمان خواند که هرگز ماهیت آنها آشکار نشد؟ کسی خبر ندارد که چگونه شد که مبارزه با خط مشی چریکی به محور اصلی مبارزه ایدئولوژیک سازمان پیکار تبدیل گردید ولی همه با اعلامیه‌گونه سازمان پیکار از قرار گرفتن این مبارزه در دستور کار سازمان مطلع شدند و این اعلامیه را مقدمه رزم جانانه با «مشی چریکی» انگاشتند. ما چریکهای فدائی خلق نیز بنوبه خود از این اعلامیه خشنود شدیم و آنرا به فال نیک گرفتیم.

ما می‌دانستیم که در آن مقطع یک مبارزه ایدئولوژیک جدی برای نهضت کمونیستی ما لازم است و این مبارزه ناگزیر می‌بایست حول آن خط مشی «قهرمانانی» صورت بگیرد که بقول خود همین سازمان پیکار «صفحه نوینی در تاریخ حیات مبارزاتی خلق ما گشودند» (پیکار ۴۲ ویژه نامه قیام، ۳ اعلامیه «پیام به سچفخا بمناسبت نهمین سالگرد نبرد قهرمانانه سیاهکل و تولد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»). البته ما می‌دیدیم که سازمان پیکار با خلاصه کردن تئوری مبارزه مسلحانه به «خط مشی چریکی» و اعلام نتیجه‌گیریها در مورد این خط مشی، پیش از انجام مبارزه ایدئولوژیک، گامی غیر اصولی برداشته است ولی با خود می‌اندیشیدیم که اینها مهم نیست. «بگذار مبارزه ایدئولوژیک آغاز شود»، در جریان آن همه چیز برای توده‌ها آشکار خواهد شد و ما این موضعگیری غیر اصولی را در جریان آن بخوبی نشان خواهیم داد. از شما چه پنهان زیر لب می‌گفتیم: «که دشمن به پای خود آمد بگور!» آنچه در آنزمان مهم بود آغاز مبارزه ایدئولوژیک بود و ما مطمئن بودیم که جریان این مبارزه ایدئولوژیک در آن مقطع (مخصوصاً در آن مقطع که بخش قابل ملاحظه‌ای از توده‌های کارگری با دقت و کنجکاوی و فعالانه جریان مبارزه را تعقیب می‌کردند) برای ارتقاء سطح ایدئولوژیک جنبش کاملاً لازم است. امیدوار بودیم که در جریان این

^{۱۰} قول می‌دهیم که به زمینه «تشکیلاتی» این رشته تخصصی سازمان پیکار وارد نشویم. ما این حریم را همواره برای این «رفقا» باز می‌گذاریم. بگذار آنها خود را قهرمان کار تشکیلاتی جا بزنند. ما نیز سکوت می‌کنیم.

مبارزه ایدئولوژیک بتوان به وحدتی نسبی در جنبش کمونیستی نائل آمد. ولی رهبران سازمان پیکار عملاً نشان دادند که زرنگتر از آنند که در ادعای خود پیرامون مبارزه ایدئولوژیک صادق باشد. آنها که همه را به مبارزه ایدئولوژیک با «خط مشی چریکی» فراخوانده بودند خود از انجام این مبارزه در زمینه «ایدئولوژیک» طفره رفتند ولی برعکس با زدوبندهای سیاسی با مرکزیت سازمان و ایفای نقش مقابل این مرکزیت به سمپاشی و لجن پراکنی علیه چریکهای فدائی خلق و خط مشی آنها پرداختند و بجای باصطلاح «مبارزه ایدئولوژیک» با تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق، سیاست ضد فدائی مکارانه‌ای را در جنبش کمونیستی ما آغاز کردند.

تا جائیکه به تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق و مقابله (بگذارید امور را بنام واقعی خود بنامیم این واقعاً «مقابله» بود نه «مبارزه ایدئولوژیک») سازمان پیکار با آن مربوط می‌شود، همواره دو سیاست راهنمای عمل این سازمان بوده است: یکی آنکه چریکهای فدائی خلق را همان مرکزیت اپورتونیست سازمان جلوه دهد^{۱۱} و دیگر آنکه اینجا و آنجا بدون ورود به بحث تفصیلی و اغلب بصورت جمله معترضه (و بنحوی مکارانه) تغییر تحریف شده‌ای از تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق را مطرح و بخیال خود رد کند و ما به اجمال خواهیم دید که عملکرد توأم این دو سیاست، سازمان پیکار را در زمینه مبارزات ایدئولوژیک به چه حقارتی کشانده است.

پیش از این دیدیم، سازمان پیکار، در ایفای نقش مقابل مرکزیت اپورتونیست سازمان، به چریکهای فدائی خلق همان نامی را داد که این مرکزیت اپورتونیست و کمیته مرکزی حزب توده، که بحق دشمنی خونی^{۱۲} با چریکهای فدائی خلق دارد، نامید و این در حالی بود که در همانجا مرکزیت اپورتونیست سازمان را «رفقای فدائی» نامید. البته ما قصد گله‌گذاری از بی‌لطفی سازمان پیکار را نداریم بلکه می‌خواهیم روش کار وی را نشان دهیم و بگوییم که تا زمان معینی این سازمان، این اپورتونیستها را چریکهای فدائی خلق جلوه می‌داد و رفتار و گفتار اپورتونیستی آنها را نه بحساب اپورتونیسم ذاتی آنها بلکه بحساب «خط مشی چریکی» می‌گذاشت و از این طریق بنحوی غیر مستقیم از پشت سر به آن وظیفه عمده‌ای که در زمینه مبارزه ایدئولوژیک برای خود اعلام کرده بود، جامه عمل می‌پوشاند.

بگذارید به موارد مشخصتری از تجلی این سیاست در «تاکتیک» سازمان پیکار در «مبارزه ایدئولوژیک» با «مشی چریکی» بپردازیم:

در پیکار ۲۹ (۲۱ آبان ۵۸) مقاله «شیوه برخورد پرولتری یا خرده بورژوایی» ۲ «نقدی بر مواضع چریکهای فدائی خلق ایران» سازمان پیکار درصدد برآمده است که در زمینه برخورد «مرکزیت» س. چ. ف. خ. با مسایل جنبش و برای نمونه «بروز آشکار» آن «در برخورد با قدرت سیاسی، برخورد با جنبش کارگری، محتوای تبلیغ و ترویج، برخورد با احزاب و سازمانهای بورژوایی و خرده بورژوایی، برخورد با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و...» با این مرکزیت به مبارزه ایدئولوژیک برخیزد ولی از همان آغاز

^{۱۱} این سیاست حتی تا این اواخر پس از جدا شدن «اقلیت» و «اکثریت» سچفخا از یکدیگر و ظاهراً سمپاتی بنظر ما ریاکارانه پیکار نسبت به «اقلیت» فدائیان خلق هنوز به خوبی دیده می‌شود.
^{۱۲} اگر عباس شهریاری هم امروز زنده بود شاید کمیته مرکزی حزب توده با درج یک آگهی در روزنامه‌ها او را بعنوان یکی از «اعضای حزب» که از طرف «حزب» به ساواک «نفوذ» داده شده و «ماموریت حزبی» خود را در این سازمان «بخوبی» انجام داده معرفی می‌کرد.

بحث نتیجه‌گیری خود را کرده است و علت این «ناپایداری و تزلزل ایدئولوژیک» را همان «پای‌بندی» به مشی چریکی می‌داند که «علیرغم تغییراتی در نظریات و عملکردهایشان نسبت به گذشته»^{۱۳} همچنان گویا راهنمای عمل چریکهای فدائی خلق ایران است و بالاخره نتیجه می‌گیرد که «همه اینها نشان می‌دهد که سچفخا هسته اصلی اپورتونیستی رفیق احمدزاده را که تبعیت از «سختگیرهای دیالکتیکی زمینی» (نه آسمانی!؟) است حفظ کرده است و بیهوده نیست که این «تبعیت» دبره را به پایبوسی رویونیستهای فرانسوی می‌کشاند و منشعب سچفخا را به آغوش دارو دسته کمیته مرکزی می‌افکند...».

البته ما معتقد نیستیم که تا تاریخ انتشار این مقاله یعنی ۲۱ آبان ۵۸ مرکزیت سچفخا در هیچیک از اقدامات خود در - بقول سازمان پیکار در همین مقاله - «تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی» به عرصه‌ای قدم گذاشته باشد که سازمان پیکار همراه وی نباشد. لاقلاً تا آنزمان که این هر دو دست در دست یکدیگر و با فرستادن دروذهای رفیقانه برای هم، پرولتاریا را دستاویز مضحکه‌هایی نظیر انتخابات مجلس خبرگان و تظاهرات در مقابل «لانه جاسوسی» که بورژوازی وابسته صحنه گردان اصلی آنها بوده قرار داده بودند.^{۱۴} ولی با وجود این بینیم سازمان پیکار در اینجا چه چیزی را به تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق نسبت می‌دهد و «هسته اپورتونیستی نظرات رفیق احمدزاده» که باعث این خیانت بزرگ یعنی «تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی» شده، کدام است؟

آیا رفیق احمدزاده در سال ۴۹ با تشریح عینی جامعه ما و بررسی تحوّل تاریخی این شرایط علناً اعلام نکرد که: «در حقیقت با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضادّ قرارگرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد، تضادّ خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر میهن ما شاهد گسترش این تضاد و سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هرگونه تحولی می‌بایست این تضادّ را حلّ کند. و حلّ این تضادّ یعنی استقرار حاکمیت خلق و نابودی سلطه امپریالیستی». و آیا هم او اعلام نکرد که: «پرولتاریا به عنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و با اتکاء به تئوری بین‌المللی مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند و باید رهبری جنبش ضدّ امپریالیستی را بعهده بگیرد؟ و آیا هم او نبود که گفت: «شیوه‌های ابقای این سلطه (سلطه امپریالیستی- نویسنده) هرگونه مبارزه رفرمیستی را نه تنها بی‌اهمیت کرده‌اند بلکه نا ممکن ساخته‌اند»؟

آیا «هسته» نظرات «رفیق احمد زاده» درباره مرحله انقلاب و رهبری پرولتاریا و شیوه مبارزه همین نیست و اگر کسی این «هسته» را همچنان حفظ کرده باشد و به آن «پای‌بند» مانده باشد چه نتایجی از آن حاصل می‌کند؟ آیا در نزد کسی که به این نظرات «پای‌بند» است، تحلیل سازمانهایی نظیر سازمان پیکار و مرکزیت سچفخا که با اذعان به بقای سیستم اقتصادی وابسته به امپریالیسم معتقد به انتقال قدرت به

^{۱۳} ملاحظه می‌کنید سازمان پیکار متوجه «تغییرات... نسبت به گذشته» در عملکردهای سچفخا هست ولی فعلاً وقت آن نرسیده است که این «تغییرات» را برشمرد و علل و نتایج آن را تشریح نماید. فعلاً کافی است با همین جمله کوتاه، پیکار، خواننده خود را، که در همه جا با عبارت «تغییر مشی سچفخا نسبت به گذشته» مواجه است، بفریبید و واهمود کند که او هم متوجه این «تغییرات» هست ولی در عمل، نتایج این «تغییرات» را به حساب نیاورد تا بتواند در میدان زور آزمائی با اپورتونیستهای مرکزیت بخیال خودش تئوری و مشی چریکهای فدائی خلق را خاک کند.

^{۱۴} حتی اگر این بورژوازی وابسته را، به مدد اکسیر تحلیلهای پیکاری، «خرده بورژوازی» فرض کنیم باز تغییری در اصل قضیه یعنی «تبدیل پرولتاریا به زائده» طبقات دیگر نمی‌دهد.

افشار و طبقاتی هستند که در هر حال به امپریالیسم وابسته نیستند،^{۱۵} مضحک جلوه نمی‌کند؟ آیا اینها همان کسانی نیستند که در تحلیل نهایی می‌خواهند جلوه دهند که گویا امکانپذیر است که تضاد خلق با امپریالیسم حل گردد و یا خصلت عمده بودن خود را از دست بدهد پیش از آنکه «حاکمیت خلق»،^{۱۶} «دمکراسی نوین»، «جمهوری دمکراتیک خلق» که مطابق نظرات رفیق مسعود حاصل مبارزه طولانی خلق به رهبری پرولتاریا «بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی» می‌باشد جای آن را بگیرد؟ آیا به نظر کسی که «هسته» این نظرات را حفظ کرده باشد، شیوه‌های رفرمیستی که سازمان پیکار و سچفخا پس از قیام بهمین در پیش گرفته‌اند، آب در هاون کوبیدن و به بیراهه کشیدن پرولتاریا جلوه نمی‌کند؟ سازمان پیکار در کجای این نظرات «هسته اپورتونیستی» می‌بیند و چرا از کلی‌گوئی درباره گویا «پای بندی» این مرکزیت به نظرات رفیق مسعود دست برمی‌دارد و مشخصاً توضیح نمی‌دهد که این «هسته اپورتونیستی» در کجاست؟ آیا پیروی از «سخت‌گیرهای دیالکتیکی زمینی»^{۱۷} بخودی خود جرم است؟ این «هسته اصلی اپورتونیستی» یا «تبعیت» از «سخت‌گیرهای دیالکتیکی زمینی» که با تواضع و در یک جمله «محرر» چند کلمه‌ای تشخیص و اعلام شده است برای سازمان پیکار معجزات بسیاری صورت می‌دهد. او به کمک این «هسته اصلی» نه تنها تمام «برخورد»های مرکزیت سچفخا را چه قبل و چه بعد از قیام تبیین می‌کند بلکه همچنین آنرا عامل تعیین کننده در کشاندن «دبره به پایبوسی رویونیستیهای فرانسوی» و بخش منشعب از سچفخا «به آغوش دارودسته کمیته مرکزی» می‌داند.

صرفنظر از اینکه رفیق مسعود هرگز با دبره بعنوان یک مارکسیست-لنینیست برخورد نکرده و چنانکه بعداً خواهیم دید انتقادات اصولی‌ای را که از دید یک مارکسیست به کتاب «انقلاب در انقلاب» وی وارد بوده در جای جای اثر خود توضیح داده است - ما می‌توانستیم صرفاً با تذکر این امر از آن بگذریم - ولی بررسی نحوه استدلال کسانی که خود را «مارکسیست» می‌دانند و برای خود «موقعیت تعیین کننده» در «جنبش کمونیستی میهنمان» می‌شناسند در تبیین تحولات ایدئولوژیک افراد و سازمانها در اینجا خالی از فایده نیست. فرض کنیم که دبره یک مارکسیست واقعی بوده و در جریان تحولات زندگی فردی و

^{۱۵} «... این واقعیت را نیز باید دید که جناح روحانیت حاکم و شورای انقلاب (یعنی دولت بعد از بازرگان - نویسنده) علیرغم آنکه نقش ضد انقلابی خود را در این نه ماه بثبوت رسانده بود، با این حال منافع ملموس و مستقیمی در حفظ سلطه امپریالیسم امریکا در ایران نداشت (البته منهای برخی عناصر مشکوک)». (پیکار ۳۰، ص ۱۷، مقاله اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها و استعفای بازرگان).

در یک انقلاب ضد امپریالیستی تحلیل سازمان پیکار نشان می‌دهد که نیروی ضد انقلاب علاقه‌ای به حفظ سلطه امپریالیسم ندارد در نشریه پیکار، سازمان پیکار این وضع را «مضحکه تاریخ» می‌خواند و ما ترجیح می‌دهیم که آنرا «مضحکه تحلیل» بدانیم.

^{۱۶} رفیق مسعود عبارت «حاکمیت خلق» را چنانکه از نقل قولهای بالا نیز کاملاً پیداست با فرض رهبری پرولتاریا در این حاکمیت بکار می‌برد نه آنگونه که اپورتونیستهای مرکزیت بدون ذکر و تأکید نقش رهبری کننده پرولتاریا از آن استفاده می‌کنند.

^{۱۷} «آسمانی؟! مژه ایست که پیکار می‌ریزد ولی آیا با این خوشمزگیها می‌توان تبعیت از «سختگیرهای دیالکتیکی زمینی» در نزد رفیق مسعود را رد کرد؟ آیا این تبعیت از «سختگیرهای دیالکتیکی زمینی» همان «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» نیست ولی آیا این عبارت فی نفسه قابل مسخره کردن است یا آنکه رفیق مسعود آنرا به شیوه مسخره بکار می‌گیرد؟ اگر چنین است بایستی این شیوه نشان داده شود و آنوقت خوشمزگی جا پیدا می‌کند ولی اینجا صاف و ساده عبارتی به مسخره گرفته شده است که برای هر کمونیست پای بند به اصول باید جنبه تقدس داشته باشد.

اجتماعی خویش «به پایبوسی رویونیستها» رفته باشد، آیا صرفاً با تکیه بر عقاید قبلی وی این تحوّل را می‌توان توضیح داد؟ و اگر بخواهیم به چنین کاری دست بزنیم صرفاً بین آن بینش و این درغلطیدن به رویونیسم، رابطه علت و معلولی را نشان دهیم؟

سازمان پیکار چگونه می‌تواند توضیح دهد که بین «تبعیت» از «سختگیرهای دیالکتیکی زمینی» و درغلطیدن به رویونیسم رابطه علت و معلولی وجود دارد؟ او بهیچوجه این رابطه را نشان نمی‌دهد و ظاهراً از خواننده خود می‌خواهد که این را همانطور درست قبول کند. آیا لنین هم وقتی می‌خواست درغلطیدن کائوتسکی را به «آغوش» اپورتونیسم تشریح کند به عقاید گذشته وی تکیه می‌کرد و «هسته اصلی» آنرا در مارکسیسم، که کائوتسکی زمانی به آن معتقد بود، جستجو می‌کرد؟ همین امر در مورد بخش منشعب از سچفخا صادق است و ما در قسمت اول این جزوه به آن اشاره کردیم و اکنون می‌بینیم که سازمان پیکار نیز بهمان شیوه استدلال می‌کند که کمیته مرکزی حزب توده می‌کرد. از زمان پیدایش مارکسیسم تاکنون دهها و صدها سازمان که زمانی به تئوری و خط مشی مارکسیستی «پای‌بند» بودند، در اثر تحولات اجتماعی و افت و خیزهای مبارزه طبقاتی (نه بر اثر اصول اعتقادات خویش) راه ارتداد از مارکسیسم و خیانت به پرولتاریا را پیموده‌اند و هربار نیز با تبلیغات بورژوائی و خرده بورژوائی سعی کرده‌اند که این پشت پا زدن به آرمان پرولتاریا را از طرف این گروهها و سازمانها به اساس اعتقادات و «هسته اصلی» نظرات گذشته آنها یعنی مارکسیسم نسبت دهند و امروز می‌بینیم که سازمان پیکار به همان شیوه استدلال می‌کند و به این ترتیب خیانتکارانی را که به پرولتاریا پشت کرده‌اند و به دشمن وی («کمیته مرکزی») پیوسته‌اند، تبرئه می‌کند و گناه آنرا به گردن تئوری و خط مشی کسانی می‌اندازد که بیش از ده سال است که با سرسختی تمام و پای‌بندی کامل به آرمان پرولتاریا همه چیز خود را در راه هدفشان گذاشته‌اند. بله! سازمان پیکار برای آنکه خط مشی چریکهای فدائی خلق را لجن مال (بله) «لجن مال» نه «ردّ» کند با ساده لوحی مصلحتی اپورتونیستهای مکار، استدلال منشعبین از سچفخا که دلیل انشعاب خود را انتقادات تئوریک می‌دانستند، می‌پذیرد و عیناً تکرار می‌کند.

در واقع چریکهای فدائی خلق با «پای‌بندی» به هسته اصلی نظرات رفیق مسعود همواره به تحلیل موقعیت‌های تازه می‌پردازند و در پرتو همین تحلیل‌ها بود که حتّی زمانیکه تحلیل سازمان پیکار نشان می‌داد که: «شورای انقلاب و آیت الله خمینی به عنوان دنباله‌روان بورژوازی و ارتجاع، در عین حال دارای عملکرد نسبی ضدّامپریالیستی و مترقیانه بودند» (پیکار شماره ۳۵) برای توده‌ها توضیح می‌دادند که کسانی که با آن سرعت مشغول بازسازی سیستم سرمایه‌داری وابسته هستند هرچند که به «تشکیل دادگاههای انقلاب و محاکمه و اعدام تعدادی از سران رژیم قبلی، برخی عملیات کمیته‌ها در دستگیری عناصر ضدّ انقلاب و...» (همانجا) دست بزنند، باز دولت بورژوازی وابسته هستند و همه این اقدامات را هم که بنظر تحلیلگران سازمان پیکار نسبتاً «ضدّ امپریالیستی» و «مترقیانه» می‌نمایند برای آن انجام می‌دهند که بتوانند در شرایط تاریخی معین به وظیفه خود بعنوان دولت طبقه حاکم یعنی برقراری نظم اجتماعی لازم برای استتار سرمایه‌داری وابسته دست یابند. مطابق این تحلیل که بر اساس «هسته اصلی» نظرات رفیق احمدزاده صورت می‌گرفت، چریکهای فدائی خلق خیلی قبل از آنکه اینها به «سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد، حمله به تظاهرات مسالمت آمیز در رابطه با توقیف روزنامه آیندگان، توقیف نشریات مترقی، حمله به دفاتر سازمانهای انقلابی و...» (همانجا) دست بزنند، نشان دادند که این

دولت ناگزیر دست به همه این کارها خواهد زد و در واقعیت زندگی روزمره نیز تمام تدارکاتی را که اینها برای این هجوم سراسری می‌دیدند به مردم نشان می‌دادند و همان زمان که سازمان پیکار به «حمایت مشروط» از آنها مشغول بود، اعلام می‌کردند که هرگونه حمایت از این دولت، حمایت از تدارک برای «سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد»، «توقیف روزنامه آیندگان» و غیره و غیره می‌باشد. چریکهای فدائی خلق با «پایبندی» به «هسته اصلی نظرات رفیق احمدزاده»، در آن زمانیکه سازمان پیکار این اقدامات سرکوبگرانه رژیم را «مستقیماً» نتیجه «تلفیق شورای انقلاب و دولت» می‌دانست، توضیح دادند که نباید اینگونه وقایع جزئی و بی‌اهمیت را اساس تحلیل قرار داد و بازهم خود را مارکسیست دانست. آنچه که رژیم را به این سرکوبها وامی‌دارد، طبیعت نظام سرمایه‌داری وابسته است که حفظ آنرا بعهده گرفته است. بله! چریکهای فدائی خلق آنگونه تحلیل می‌کردند و سازمان پیکار به سبک اپورتونیستهایی که منتظرند «سر موئی» در اوضاع تغییر حاصل شود تا همه چیز را به مدد آن تحلیل کنند، سرکوبی را که از ماهها پیش جلوی چشم همه تدارکش دیده می‌شد، «مستقیماً»، نتیجه «تلفیق شورای انقلاب و دولت» می‌دانند و باز با بی‌پروایی مدعی می‌شوند که «هسته اصلی نظریات رفیق احمدزاده»، «اپورتونیستی» است. کسانی که خود اذعان می‌کنند تا بلافاصله قبل از آغاز «سرکوب سیستماتیک و با برنامه خلق کرد» از آغاز کنندگان این سرکوب، «حمایت مشروط» می‌کرده‌اند، با یک شعبده بازی در انتخاب طرف مناظره خویش کار را به جایی کشانده‌اند که چریکهای فدائی خلق را متهم می‌کنند که گویا «پرولتاریا را به زائده بورژوازی» تبدیل می‌نمایند.

پیشتر برویم و با شیوه مبارزه ایدئولوژیک سازمان پیکار، با «مشی چریکی» آشنا شویم. در پیکار ۳۴ در مقاله «در افشای سوسیال امپریالیسم شوروی» (قسمت ۵ و ۶ ص ۱۴)، هنگام مباحثه سازمان پیکار با مرکزیت سچفخا در مورد امکان یا عدم امکان بازگشت سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی و امکان یا عدم امکان سلطه رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی در مقابل این گفته بی‌بنیاد مرکزیت سچفخا که ممکن نیست طبقه کارگر شوروی اجازه بازگشت سرمایه‌داری را در شوروی داده باشد باز فرصت بدست سازمان پیکار می‌افتد تا به «مشی چریکی» بتازد و ریشه این نظرات را در تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق بیابد: «چریکهای فدائی خلق (منظور مرکزیت سچفخاست) که هنوز از دیدگاه بینیش چریکی خود نبریده‌اند همچنانکه <چریک> را قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر تصویر می‌کنند طبقه کارگر و خویش [حزبش] را نیز اینگونه ترسیم می‌کنند».

آیا واقعاً چنین است؟ آیا چریکهای فدائی خلق واقعاً چریک را نیرویی «ملکوتی و شکست ناپذیر» توصیف می‌کردند؟ آیا همه، استعاره معروف رفیق پویان را بخاطر ندارند که چریک جدا از توده^{۱۸} را به

^{۱۸} کسانی که بدنبال کمیته مرکزی حزب توده فریاد برآوردند که مبارزه چریکها مبارزه جدا از توده است و پنداشتند که کشف بزرگی کرده‌اند هرگز به این فکر نیفتاده‌اند که بگویند نخستین کاشف و نخستین منتقد جدا از توده بودن این مبارزه، خود بنیانگذاران سچفخا و تئوری مبارزه مسلحانه بوده‌اند. آنها خود به جدائی این مبارزه از توده‌ها اذعان داشته‌اند و می‌دانستند که این جدائی از توده‌ها آنچه‌آنچنان نقیصه تعیین کننده‌ای است که هر آینه اگر مرتفع نگردد به نابودی راه منجر خواهد شد. به همین جهت نیز هدف اولیه مبارزه مسلحانه را راهگشائی بسوی توده‌ها می‌دانستند ولی آیا این جدائی از توده‌ها زائیده تئوری آنها بود و یا زائیده شرایط واقعی که آنها در آن بسر می‌بردند. در واقع، در آن زمان جدائی سازمانها و روشنفکران کمونیست از توده‌ها واقعیتی انکار ناپذیر بود و، آنچه‌آنکه اپورتونیستها معمولاً جلوه می‌دهند، این وضع را چریکهای فدائی

«ماهیه‌های کوچک و پراکنده در محاصرهٔ مساحها و مرغان ماهیخوار» تشبیه می‌کرد؟ آیا هم او نمی‌گفت که: تا با تودهٔ خود بی‌ارتباطیم کشف و نابودی ما برای دشمن آسان است؟ از کدامیک از این گفته‌ها می‌توان استنباط کرد که چریکها «چریک را قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر» می‌دانند؟ مگر نه اینکه رفیق مسعود حتی از بین رفتن گروه و سازمان خود را در جریان مبارزه پیش بینی می‌کرد و می‌گفت: «ما یقین داریم که نابودی گروه معنایش نابودی مبارزه مسلحانه نیست» (تأکید از ماست) و باز پیش بینی می‌کرد که اگر چریکها نتوانند حمایت توده‌ها را جلب کنند نابودیشان حتمی است: «ما با پوست و گوشت خود نیاز به حمایت خلق را احساس می‌کنیم و می‌دانیم بدون چنین حمایتی نابودی ما و نابودی راه حتمی است». مگر رفیق مسعود تصدیق نمی‌کرد که: «تنها نیرویی که قادر است جامعه را دگرگون کند نیروی توده‌ای است» که «آگاهی انقلابی» وی را فراگرفته باشد. آیا کسانی که مدعی هستند چریکها، «چریک» را «قهرمانی ملکوتی و شکست ناپذیر» تصور می‌کنند این نظرات صریح و روشن چریکها را در مورد رابطه پیشاهنگ با توده بحساب آورده‌اند یا نه و اگر آنها را بحساب آورده‌اند، به چه دلیل قابل ذکر نیافته‌اند؟ در واقع اینها با تصویری خودساخته از تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق به مقابله برمی‌خیزند نه با واقعیت این تئوری و خط مشی. و رفیق اشرف هزار بار حق داشت که اینها را به «دن کیشوت» تشبیه کرد. واقعاً اینها با ساخته‌های خیال خویش در جنگند.

در مورد جهت‌گیری نسبت به رویزیونیسم خروشچفی و «جبهه واحد ضد دیکتاتوری»، تئوری مبارزه مسلحانه بیش از آن صریح است که در اینجا احتیاج به توضیح تازه‌ای داشته باشد. آنچه توضیحش در اینجا مخصوصاً لازم است، روش سازمان‌پیکار است که با همه اصرارش در لزوم «مرزبندی»، خود همواره از طریق مغشوش کردن مرزها کار خود را به پیش می‌برد. او نظرات مرکزیت کنونی سچفخا را اینجا و آنجا با قسمتهایی از نظرات رفیق بیژن می‌آمیزد و بدون هیچگونه تمایزی همه را به «بینش چریکی» نسبت می‌دهد و اینکار را مخصوصاً در ضمیمه پیکار ۳۴، تاریخ ۱۳ اسفند ۵۸ مقاله «زیگزاگهای ضدانقلاب و انعکاس یک جنبه آن در صف انقلاب» ص ۹، به ناهنجارترین شکلی انجام می‌دهد که ما خواننده را مخصوصاً به خواندن آن توصیه می‌کنیم.

ولی آیا آنچه را که ما تا اینجا سعی کردیم توضیح دهیم و ثابت کنیم - یعنی اینکه آنچه مورد انتقاد سازمان پیکار قرار دارد، ارتباطی با تئوری مبارزه مسلحانه ندارد - خود سازمان پیکار می‌داند؟ گوش کنید: «اگر این رفقا (یعنی رفیق مسعود و سایر بنیان‌گذاران سچفخا-نویسنده) معتقد بودند <در نیم قرن اخیر میهن ما شاهد گسترش این تضاد (خلق و امپریالیسم)، سلطهٔ روز افزون امپریالیسم بوده است، هرگونه تحولی می‌بایست این تضاد را حل کند>، سازمان چریکها (منظور مرکزیت سچفخاست-نویسنده) دنبال رویزیونیستها افتاده و شعار <نبرد با دیکتاتوری شاه> را قبل از قیام مطرح می‌کرد، اگر این رفقا معتقد بودند <پرولتاریا بعنوان پیگیرترین دشمن سلطه امپریالیستی و فئودالی و اتکاء به تئوری بین‌المللی مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند و باید رهبری جنبش ضد امپریالیستی را بر عهده بگیرد>، سازمان چریکها

خلق بوجود نیاورده‌اند بلکه آنها با کمال واقع بینی به این واقعیت عینی موجود اذعان کرده‌اند و حل این مشکل را در دستور کار خود قرار دادند. اولین گام، راهیابی بسوی توده‌ها بود. اینست «نفی دیالکتیکی» مبارزه چریکی «جدا از توده». چریک جدا از توده در جریان مبارزه با توده پیوند پیدا می‌کند و دیگر چریک جدا از توده نیست. بگذار «راه کارگر» معنای نفی دیالکتیکی را نفهمد و ردِّبه نویسی خود را با طمطراق «نفی دیالکتیکی مبارزه چریکی جدا از توده» بداند.

با طرح شعارهای انحرافی نظیر <حاکمیت خلق> عملاً بر رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دمکراتیک پرده می‌افکند. اگر این رفقا معتقد بودند <این استدلال مضحک حزب توده که کمک به اصطلاح اردوگاه سوسیالیسم به رژیم مزدور، به قول آنها به ملت ایران، موجب رشد صنایع، تسریع رشد پرولتاریا و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیسم می‌شود، نه یک اشتباه تئوریک، بلکه توجیه تمایلات عملی آنهاست...> و قاطعانه با رویزیونیسم خروشچفی و <اردوگاه سوسیالیسم> حزب توده مرزبندی قاطع می‌کردند، امروز شاهد آنیم که سازمان چریکها خود را وابسته به <اردوگاه سوسیالیسم> می‌داند و روز بروز بیشتر به رویزیونیستها نزدیکتر شده و از جنبش کمونیستی فاصله می‌گیرد. آری امروز سازمان چریکهای فدائی خلق، دستاوردهای احمدزاده‌ها را به دور افکنده و بیش از پیش به سمت رویزیونیسم می‌رود».

چه گمان می‌کنید؟ نویسنده این جملات کیست؟ همین سازمان پیکار! در پیکار ۴۶ در مقاله «گرامی باد یاد رفیق مسعود احمدزاده و پنج شهید دیگر» ص ۱۲، ۲۰ اسفند ۱۳۵۸

بله! همین سازمان پیکار است که بجای مبارزه ایدئولوژیک به بندبازی مشغول است و زیر پوشش مبارزه ایدئولوژیک با مرکزیت سازمان، تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق را تحریف و تخطئه می‌کند و در جایی دیگر ناگهان بدفاع از رفیق احمدزاده در مقابل انحرافات این مرکزیت برمی‌خیزد. او می‌خواهد کسب و کار خود را رونق بخشد و در این راه بهر وسیله‌ای متوسل می‌شود و در ۱۹ بهمن ۵۸ که گمان می‌کند جمعیت زیادی برای بزرگداشت مبارزه و قهرمانانی که حماسه سیاهکل را آفریده‌اند جمع خواهند شد، صرفاً به سائقه همین کاسبکاری خویش و باصطلاح برای اینکه کلاهی از این نمذ برای خود دست و پا کند، در پیام به همین مرکزیت اپورتونیست که خود یک ماه بعد به انحراف کلی آنها از خط مشی چریکهای فدائی اعتراف می‌کند، پیام می‌فرستد و با این جملات به مجامله و چاپلوسی از چریکهای فدائی خلق می‌پردازد: «رفقای دلاوری که... علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه خائن رزمیدند صفحه نوبنی در تاریخ حیات مبارزاتی خلق ما گشودند این صفحه با قرار دادن قهر ضد انقلابی در سیاست و برنامه مبارزاتی علیه رژیم مزدور شاه، ممیز می‌گردد، همچنین این صفحه با کشیدن خط فاصل بین خود و کلیه راه‌های پوسیده رفرمیستی و پارلمانتاریستی و سازشکارانه متعلق به لیبرالها و حزب توده برش انقلابی خود را در این مقطع از تاریخ مبارزاتی میهن ما با کلیه راههای منحط فوق نشان می‌دهد.»

«رفقا! کاربرد قهر انقلابی در برابر قهر ضد انقلابی و اعتقاد به اینکه جز از طریق نبرد مسلحانه برعلیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی نمی‌توان به پیروزی رسید، دستاورد بزرگی در تاریخ مبارزاتی میهن ما محسوب می‌شود سازمانهایی نظیر سازمان شما و ما که در بستر پیکار خونین بر علیه رژیم وابسته محمدرضاشاهی پا گرفته‌اند بخوبی بر اهمیت و ارزش این دستاورد و دیگر سنتهای انقلابی که در این راه بدست آمده است، واقفند. به همین لحاظ بر ماست که در راه پاسداری از این سنتهای انقلابی که با خون صدها شهید هم‌رزم و قهرمان بدست آمده بکوشیم و آنها را ارتقاء دهیم» (پیکار ۴۲، ویژه نامه قیام ۳، ۲۲- بهمن ۱۳۵۸) از اعلامیه پیام به سچفخا به مناسبت نهمین سالگرد نبرد قهرمانانه سیاهکل و تولد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران.)

ولی نباید تصور کرد که این اعتقاد واقعی این سازمان است و او واقعاً مبارزه چریکهای فدائی خلق را «صفحه نوبین»، «سنت انقلابی» و «دستاورد بزرگی در تاریخ مبارزاتی میهن ما» می‌داند، نه! او همه این جملات را برای بازارگرایی خویش کنار هم ردیف کرده است. نویسنده این جملات همان سازمانی است که

این جملات را هم در پیکار ۴۵، مقاله «تجاری از کار توده‌ای- انقلابی در میان کارگران»، صفحه ۱۴ نوشته: «... همانگونه که مبارزات چریکی بدون تأثیر بنیادی در روند مبارزه توده‌ها جز ضایعه و لطمه به جنبش اثر دیگری نداشت و به از دست دادن انقلابیون پر ارزش منجر می‌شد...» (تأکید از ماست).

این همان سازمانی است که در کار تحریف و تخطئه تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق آنچنان بی‌پرواست که در پیکار ۷۴ ص ۲۱ «هنر مقاومت»، «هنر پرولتری» ضمن نقد^{۱۹} فیلم مبارزین باسک چنین می‌نویسد: «گویی همه چیز به اراده و وجود افراد بستگی دارد، نظم ضد خلق گویی حاصل میل و اراده افراد <بد ذات> است و نابودی آن هم به تمایل و اراده این یا آن فرد مربوط می‌شود، گویی کافیت <کاره رو> کشته شود تا دیکتاتوری خشن فرانکوئی که در اصل دیکتاتوری طبقه‌ای علیه طبقات دیگر است نابود شود!! چنین تصویری بسیار شبیه به طرز تفکر سوسیال رولوسیونرها، دبره، رفیق احمدزاده و... است.»

از سازمان پیکار نمی‌پرسیم که دبره در کجا گفته است که با کشتن افراد «بد ذات» می‌توان به «دیکتاتوری خشن» خاتمه داد و چرا انتقادی را که به دبره وارد نیست به او می‌گیرند زیرا طرف خود را می‌شناسیم، سابقه هوچی‌گری‌اش را می‌دانیم و مطمئنیم که اگر به او گفتیم که به دروغ چنین نظری را به دبره نسبت می‌دهند، بجای آنکه برود و با بررسی نظرات دبره بما نشان دهد که واقعاً وی چنین نظری دارد، فوراً دست به هوچی‌گری می‌زند که «دیدید، گفتیم اینها دبريست هستند!»، «نمی‌بینید که چگونه از دبره دفاع می‌کنند؟».

ما از اینها فقط در مورد رفیق احمدزاده می‌پرسیم. در کجا وی گفته است که اگر «افراد بد ذات» کشته شوند، «دیکتاتوری خشن» از بین خواهد رفت! آیا «رفیق احمدزاده» با تحلیل شرایط عینی کشور ما، اولین کسی نبود که ثابت کرد که رونای سیاسی و دولت نظام بورژوازی وابسته همواره «دیکتاتوری خشن» خواهد بود و مادام که این نظام برجاست انتظار هرگونه رفرم سیاسی و دمکراتیسم بیهوده است و آیا چریکهای فدائی خلق همواره این اصل را در تحلیلهای خود نشان ندادند و به آنها که گمان می‌کردند اگر شاه برود امکان وجود «دموکراسی» هست نمی‌گفتند شاه، بقول رفیق مسعود، «مزدوری» بیش نبوده و مادام که نظام سرمایه‌داری وابسته در کشور ما حاکم است همواره «مزدوران» دیگری پیدا می‌شوند که جای وی را بگیرند؟ ولی آیا وقتی رفتار سازمان پیکار را پس از رفتن شاه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه نمی‌رسیم که در واقع این سازمان پیکار بوده که گمان می‌کرده است با از بین رفتن «افراد بد ذات»

^{۱۹} درک پیکار از نقد هنری بنحو رقت آوری محدود و سطحی است. اگر به فرض، قهرمان فیلم مبارزین باسک گمان می‌کرد که کافیت «کاره رو» کشته شود تا «دیکتاتوری خشن فرانکوئی» نابود گردد، پیکار هم گمان می‌کند که کافیت گفته‌ها و عقاید پرسنازهای یک اثر هنری با گفته‌ها و عقاید سران سازمان پیکار مقایسه شود و جریان حوادث این اثر با آنچه که رهبران این سازمان گمان می‌کنند بهتر بود اتفاق می‌افتاد، مقابله گردد تا یک «نقد فیلم» بوجود آید. این «نقد نویسان» همانطور که اعتنایی به شیوه مارکسیستی مبارزه انقلابی ندارند، به اصول مارکسیسم در زمینه نقد هنری نیز پای‌بند نیستند. آنها نه به این دلیل به نقد فیلم می‌پردازند که فرهنگ انقلابی پرولتاریا را غنا بخشند بلکه از آنجهت این کار را انجام می‌دهند که به بهانه آن بتوانند با تئوری و خط مشی انقلابی پرولتاریا به همین شیوه که می‌بینیم تسویه حساب کنند. نقد هنری مارکسیستی، اثر هنری را بعنوان یک واقعیت عینی و حاصل تأثیر جریانات واقعی زندگی در ذهن هنرمندی که خود در متن روابط اجتماعی ویژه‌ای قرار دارد و در پهنه تکامل تاریخی جامعه و بویژه تکامل تاریخ هنر، چه از لحاظ محتوا و چه از لحاظ شکل، بررسی می‌کند و پس از انجام همه این تحلیلهاست که می‌تواند درکی روشن از یک اثر هنری را به پرولتاریا نشان دهد و نه آنکه صرفاً وی را بر علیه آن تحریک نماید.

دوران «دیکتاتوری خشن» پایان می‌رسد و بهر حال «دمکراسی» امکان پذیر است؟ آیا ما سازمان پیکار را هنگام انتخابات «مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی» که با فرمان سرانگشت بورژوازی وابسته (ببخشید «خرده بورژوازی مرفه سنتی» چرا ما نمی‌توانیم در مقابل سازمان پیکار لهجه‌مان را کنار بگذاریم؟) مشغول اجرای نمایش انتخابات^{۲۰} (به سبک دمکراسی‌های پارلمانی) بود ندیدیم؟ آیا از حرفش که بگذریم نفس این عمل اعتقاد و اعتراف به این نیست که با رفتن شاه، این «فرد بد ذات»، امکان از بین رفتن «دیکتاتوری خشن» و برقراری نوعی «دمکراسی پارلمانی» موجود است؟ آیا وقتی سازمان پیکار، در پیکار ۵۴ در مقاله «جامعه ما به کدام سو می‌رود» ص ۱۲ می‌نویسد: «ما خواهان مبارزه طبقاتی و اوج گیری آن هستیم، لیکن خواهان جنگ داخلی و برادرکشی نیستیم»، نشان نمی‌دهد که سازمانی که خود، سازمان مجاهدین خلق را سرزنش می‌کند که «در دام توهمات لیبرالی» (پیکار ۴۴) اسیر است، خود خواهان و آرزومند ایفای نقش «اپوزیسیون مسالمت جو» در داخل نوعی نظام «دمکراتیک» می‌باشد؟ و اگر در قسمت دوم همین مقاله در پیکار ۵۵ به خط مشی «چپ روانه و آنارشستی» موهومی^{۲۱} می‌تازد که گویا - بر خلاف سازمان «با نزاکت» پیکار که فقط «اوج گیری مبارزه طبقاتی» را می‌خواهد (آیا نتیجه «اوج گیری مبارزه طبقاتی» جز «جنگ داخلی» است یا سازمان پیکار مفهوم اوج گیری مبارزه طبقاتی را همان اجتماع همه روزه جلوی دانشگاه و راهپیمایی تا میدان راه آهن میداند؟) و «خواهان جنگ داخلی» نیست - می‌خواهد «توده‌ها را به یک درگیری پیش از موقع با ارتجاع» بکشاند و در ضمیمه پیکار ۵۷ باز به این دیدگاه می‌تازد که گویا می‌کوشد «تا تضادهای طبقاتی را پیش از موقع و زودرس به تعارض قطعی و نهایی بکشاند». (چگونه چنین چیزی ممکن است؟ تضادهای طبقاتی یا ماهیتاً به تعارض قطعی و نهایی رسیده‌اند یا نرسیده‌اند اگر به این مرحله نرسیده باشند چگونه ممکن است یک «دیدگاه چپ روانه» و یک مشی «آنارشست» آنها را به تعارض قطعی و نهایی بکشاند. شاید منظور سازمان پیکار این است که این آنارشست‌ها می‌خواهند تضادهای مسالمت آمیز یا تضادهائی را که هنوز به مرحله آنتاگونیستی نرسیده‌اند به شیوه قهرآمیز حل کنند. اگر سازمان پیکار چنین سخن می‌گفت هم حرف روشنی زده بود و هم به روشنی مشت خود را باز می‌کرد و اپورتونیسیم بیکران خود را نشان می‌داد ولی همان طور که پیش از این گفتیم او زرنگتر از آن است

^{۲۰} در اینجا، برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، باید بلافاصله اضافه کنیم ما بهیچوجه و بطور مطلق مخالف شرکت در هرگونه انتخاباتی نیستیم. ما در عین آنکه هرگونه خرافه پرستی در مورد پارلماناریسم را افشاء می‌کنیم و معتقدیم که پارلماناریسم بورژوازی، بطورکلی «کهنه» شده است، این اعتقاد خود را به این معنا نمی‌دانیم که از شرکت در هرگونه انتخاباتی باید خودداری کرد. شرایط شرکت در انتخابات را لنینیسیم بخوبی بما نشان می‌دهد. ولی بگذارید ببینیم از چه حرف می‌زنیم آیا واقعاً از انتخابات صحبت می‌کنیم یا از انتصابات که بورژوازی وابسته ریاکارانه آنها را انتخابات می‌نامد؟ آیا صرف همین شرکت در چنین خیمه شب بازی، خیانت به پرولتاریا و فریب وی نیست؟ چه کسی جسارت دارد که برای این کار خود، لنین را بشهادت بطلبد؟^{۲۱} سازمان پیکار که در برخورد ایدئولوژیک با کمیته مرکزی حزب توده و «اپورتونیسیم راست» در جنبش کمونیستی تمام آداب و اصول این مبارزه را کم و بیش رعایت می‌کند و با ذکر نام و عنوان و نقل قول مستقیم با ذکر منبع با آنها به مناظره می‌پردازد، هر جا پای «چپ» میان می‌آید، به همین شیوه رفتار نمی‌کند، نامش را نمی‌آورد و یا نام بدلی برای آن می‌سازد و از نقل قول مستقیم هم خبری نیست. هرچه می‌خواهد بپای این «چپ» می‌بندد و هر جور می‌خواهد آنرا رد می‌کند. شاید می‌خواهد نام این «چپ» زیاد سر زبانها نیافتد، آخر توطئه سکوت هم یکی از وسایل «مبارزه ایدئولوژیک» اپورتونیست‌هاست. شاید هم می‌خواهد این «چپ» را تحریک نکند که مشتش را باز نماید. شاید هم با این حمله به «چپ» خودش را برای «راست»‌ها لوس می‌کند. دلیلش هر چه هست رفتار اینچنین است.

که بروشنی سخن بگوید. او از به «تعارض کشیدن طبقاتی» سخن می‌گوید که خواننده معمولی نشریه‌اش چندان از آن سر در نیاورد) و بالاخره، با چنین «دیدگاه چپ روانه» و «آوانتوریستی» خودساخته‌ای که مابه‌ازای خارجیش را شاید به این دلیل ساده که در جهان خارج مابه‌ازائی ندارد، ذکر نمی‌کنند، به اصطلاح خودش «مرزبندی» می‌نماید. آیا همه اینها تمایلات آشکار و قلبی این سازمان را برای آنکه نقش «اپوزیسیون» را در «مسیر مسالمت آمیز تکامل انقلاب و مبارزه طبقاتی» ایفا کند، نشان می‌دهد؟ (همین نشریه پیکار را ورق بزنید تا از عید ۵۸ و وقایع سنندج که هنوز برای این نشریه بوجود نیامده بود، تا به امروز «مسیر مسالمت آمیز تکامل انقلاب» را در آن ملاحظه نمائید)، آیا سازمان پیکار که جنگ داخلی خیالی خود را بدلیل آنکه «رودرروئی برخی از توده‌های ناآگاه مردم... در برابر توده‌های آگاه مردم» می‌باشد، «جنگ برادرکشی» می‌خواند، نمی‌داند که طبیعت جنگ را از روی ترکیب افرادی که این جنگ را انجام می‌دهند نمی‌توان شناخت؟ اگر چنین معیاری برای تشخیص ماهیت جنگ به کار رود همه جنگهایی که در تاریخ تاکنون صورت گرفته‌اند - و نه فقط این «جنگ داخلی» خیالی سازمان پیکار - «جنگ برادرکشی» بحساب می‌آید و در آنها «بخشی از توده‌ها» در مقابل «بخشی دیگر» قرار می‌گیرند و از قضا در همه این جنگها همواره زحمتکش‌ترین توده‌ها عملاً جنگ را انجام داده‌اند و به کشتار یکدیگر پرداخته‌اند. بله! سازمان پیکار می‌داند که خصلت جنگ را باید از روی منافع طبقاتی و سیاست آن طبقاتی تشخیص داد که جنگ را براه می‌اندازند و در مورد این «جنگ داخلی» خیالی، خود سازمان پیکار، رژیم را آغاز کننده و بر پا کننده چنین جنگی ذکر می‌کند و در همین جا متوقف می‌ماند و برای حمله به «چپ» خود آماده می‌شود و فراموش می‌کند که تذکر دهد هر رژیمی (حتی رژیم سایگون در ویتنام جنوبی) وقتی می‌خواهد به جنگ داخلی دست بزند، بهر حال و بهر وسیله‌ای (با زور و یا فریب و یا ترکیبی از هر دو) «بخشی از توده‌ها» را در «برابر» بخش دیگر قرار می‌دهد.^{۲۳}

این تئوری بافی در مورد جنگ برادرکشی از طرف سازمان پیکار مخصوصاً در زمانی صورت می‌گیرد

^{۲۳} البته در اینجا پیکار باز به شیوه‌های همیشگی به مغشوش کردن مرزها می‌پردازد و با ذکر این جمله که «و اما خط مشی چپ» روانه و آنارشیستی، درست بالعکس، جنبه دیگر این جنگ داخلی را از نظر می‌اندازد و جنگ داخلی را یک مبارزه طبقاتی تمام عیار تلقی می‌کند بدون آنکه توجه داشته باشد که این جنگ داخلی در عین حال رودرروئی بخشی از توده‌های نا آگاه مردم و بویژه توده وسیع خرده بورژوازی سنتی در برابر «توده آگاه مردم» است و این واقعیت می‌تواند در تعیین تاکتیک و روش مبارزاتی «موثر واقع نشود»، دو موضوع کاملاً متفاوت را با یکدیگر مخلوط می‌کند: قضاوت نسبت به ماهیت این جنگ داخلی که بقول خودش به رهبری رژیم حاکم و به مدد «بخشی از توده‌های ناآگاه» علیه «توده‌های آگاه» (ترکیب کلمه توده با «آگاه» و «ناآگاه» برای محو جلوه دادن بیش از پیش خصلت طبقاتی این جنگ صورت گرفته) بپا شده چیزی است و «تاکتیک و خط مشی» نسبت به آن چیز دیگری. اینکه توده‌های ناآگاه بدنبال رژیم هستند چیزیست و «تاکتیک و خط مشی» نسبت به آن چیز دیگری. اینکه توده‌های نا آگاه بدنبال رژیم هستند هیچ تأثیری در ماهیت این جنگ ندارد ولی البته همین امر تأثیر تعیین کننده‌ای در اتخاذ «تاکتیک و خط مشی» مخصوصاً کمونیستها نسبت به آن دارد. آنها باید در «تاکتیک» و خط مشی خود این امر را بخوبی بحساب آورند و سعی کنند، به هر وسیله، وضعی بوجود آورند که در این جنگ تعداد هر چه کمتری از این «توده‌های ناآگاه» بدنبال رژیم باشند. ولی مطمئناً هرگز زمانی فرا نخواهد رسید که جنگ داخلی مورد ادعای سازمان پیکار آغاز شود بدون آنکه عده‌ای از «توده ناآگاه» بدنبال رژیم حاکم در مقابل «توده آگاه» قرار داشته باشند. هرگز استثمارگران، جنگ خود را شخصا انجام نداده‌اند. اگر سازمان پیکار بتواند آن «خط مشی و تاکتیک» ایده آلی را کشف کند که همه «توده‌های ناآگاه» را از رژیم حاکم جدا کند دیگر «جنگ داخلی» صورت نمی‌گیرد که لازم باشد که در مورد ماهیت آن تئوری بافی شود.

که مرکزیت سچفخا نیز به صراحت به رژیم پیوسته و در کردستان «جنگ برادرکشی» را تقبیح می‌کند و به همین دلیل مورد حمله سازمان پیکار قرار می‌گیرد ولی آیا اینگونه سخن گفتنهای کشار در مورد «جنگ برادرکشی» و ابراز آرزوهای قلبی در مورد جلوگیری از آن و حمله بی‌دلیل به «چی» که تاکنون در این زمینه حرفی نزده است، همه امیدواری سازمان پیکار در به راه مسالمت آمیز درآوردن رژیم و ایفای نقش «اپوزیسیون مسالمت جو» نیست؟ این حمله‌های بیجا به «چی» خیالی اگر به عنوان چراغ سبز به رژیم تلقی نشود چه فایده تئوریک و عملی دارد و چرا چنین کسانی که خود پس از شاه به «حمایت مشروط» از رژیم بعد از وی پرداختند و حتی امروز اینچنین خود را برایش شیرین می‌کنند که می‌گویند ما خواهان «جنگ داخلی» نیستیم، به «رفیق احمدزاده» نسبت می‌دهند که گویا فکر می‌کرده است که اگر افراد «بد ذات» از بین بروند «دیکتاتوری خشن» نیز از بین خواهد رفت.

برای جلوگیری از خلط مبحثِ مبلغین سازمان پیکار (سازمان پیکار در «ترویج»های خود کمتر به این «خُرده‌کاریها» می‌پردازد، ولی مبلغینش همه جا برای این‌گونه «تبلیغ»ها حاضر هستند)، یک مطلب دیگر را نیز در این مورد بیفزائیم و بگذریم. ممکن است با اشاره به «اعدامهای انقلابی» که از طرف چریکهای فدائی خلق صورت گرفته، مبلغ سازمان پیکار شنونده خود را برای تصدیق محتوای این «ترویجهای پیکاری» بشهادت بطلبد. در چنین حالتی ما ناگزیر به تذکر امری هستیم که در حالت عادی ذکر آن از فرط بداهت زائد بود و اینکه انجام اینگونه اعدامهای انقلابی بهیچوجه دلیل آن نیست که انجام دهندگان آن معتقدند که از بین رفتن اینگونه «افراد بد ذات» به معنای از بین رفتن «دیکتاتوری خشن» است بلکه در جریان مبارزه گاه پاره‌ای از افراد در چنان موقعیتی قرار می‌گیرند که وجودشان برای دشمن مخصوصاً در سرکوب نیروهای مبارز اهمیت پیدا می‌کند و از بین رفتن آنها ضربه مادی یا روانی، سیاسی یا نظامی به دشمن وارد می‌سازد و مبارزین ارزیابی می‌کنند که این اعدام انقلابی برای پیشبرد مبارزه، با توجه به سطح و موقعیت جنبش در زمان عمل، لازم است. البته ممکن است در مورد مشخص، این سنجشها غلط از آب در آید و این ارزیابی از موقعیت و نتایج این اعدام انقلابی درست صورت نگرفته باشد ولی این بهیچوجه به آن معنا نیست که نتایج محدود و معینی را که این مبارزین از آن اعدام انقلابی در نظر داشتند بی‌جهت بسط دهیم و بگوییم که آنها گمان می‌کردند با اعدام فلان «فرد بد ذات»، «دیکتاتوری خشن» از بین خواهد رفت. مخصوصاً تا جایی که به چریکهای فدائی خلق مربوط است در هر مورد بلافاصله قبل یا پس از انجام اینگونه عملیات، هدف مشخص خود را از انجام آن اعلام کرده‌اند و هیچ جای توهمی در این زمینه باقی نگذاشته‌اند که تا نظام سرمایه‌داری وابسته برجاست «دیکتاتوری خشن» همچنان ماهیت رژیم حکومتی کشور ما را تشکیل می‌دهد.

بهرحال از لحاظ «ایدئولوژیک» این است «سمت و سوی» آن سازمانی که «موقعیت تعیین کننده»ای در «جنبش کمونیستی میهنمان» دارد و خود را جزء آن دسته «نیروهای پویائی» میداند که «در روند قطب بندی سیاسی — طبقاتی به جانب پرولتاریا سمت گیری نمودند و به نفی انقلابی و پرولتری مشی چریکی و اتخاذ مشی کمونیستی پرداختند.» (پیکار ۹۱، ص ۸) و این است مفهوم «نفی انقلابی و پرولتری مشی چریکی»! اینها که بدروغ خود را به لنین می‌چسبانند و چپ و راست از وی نقل می‌کنند، وقتی پای انجام مبارزه ایدئولوژیک پیش می‌آید که تاریخ بعهد خود آنها گذاشته، کارشان به اینجا می‌کشد. ما بعداً از «لحاظ سیاسی» هم، نظری به «سمت و سوی» این سازمان واجد موقعیت «تعیین کننده» در

جنبش خواهیم افکند و به جای خود خواهیم دید که چگونه این بی‌پرنسیبی کامل در مبارزه ایدئولوژیک، در جهت‌گیری سیاسی این سازمان نیز موجود است و چگونه این سازمان به برکت همین بی‌پرنسیبی است که می‌تواند با «زیگزاگ» رفتن کار خود را بخیال خود به پیش برد.^{۲۳}

* * *

طبیعی است که در هنگامه این بی‌پرنسیبی تئوریک دو سازمانی که یکی برای خود «موقعیت تعیین کننده در جنبش کمونیستی میهنمان» می‌شناخت و دیگری گمان می‌کرد که «اکنون دیگر عملاً به آلترناتیو کمونیستی جنبش خلق» (کار شماره ۵۱، مقاله «ما در انتخابات باید از کدامیک از کاندیداها حمایت کنیم، قسمت دوم-ص ۱۵») بدل شده است، وقتی که «راه کارگر» با «سلسله بحثهای» خود در صحنه حاضر شد و به «مبارزه ایدئولوژیک» با «انحرافات جنبش کارگری» پرداخت موحی از «خوش بینی» و شادی در میان اپورتونیستها برانگیخت و همه برایش به سرعت در «جنبش کمونیستی» جا باز کردند: سازمان پیکار از حضور وی در «میتینگهای سازمان» خبر می‌داد و این افتخار را نصیب وی می‌کرد که با او در مورد «تز سوسیال امپریالیسم» به «مبارزه ایدئولوژیک» بپردازد و مرکزیت سچفخا نیز اعلام می‌کرد که «هر چقدر از مسائل مشخص به سوی مسائل کلی، از مسائل مجرد و عام بسوی مبارزه ایدئولوژیک سیر می‌کنیم با راه کارگر نزدیکتر می‌شویم. در مقولات عام مارکسیستی و بویژه در نگرش به جنبش جهانی کارگری و کمونیستی دیدگاه‌های ما نزدیک است...» (کار شماره ۵۰ مقاله «ما در انتخابات باید از کدام کاندیدا حمایت کنیم؟»، ص ۱۰)

به این ترتیب این دو سازمان به تشویق «راه کارگر» پرداختند، نه از آن جهت که خط مشی و برنامه آن را می‌پسندیدند یا به‌رحال او را وزنه‌ای در جنبش کمونیستی می‌دیدند، خیر! همه در عمل نشان می‌دادند که هیچ توهمی در این زمینه ندارند. آنچه باعث می‌شد ناگهان به این گروهی که نه سابقه مبارزاتی داشته^{۲۴} و نه بقول مرکزیت سچفخا «پایگاه توده‌ای» دارد، نه برنامه قابل قبول و نه سازمان متشکل، چنین اهمیتی داده شود همان مصالح این جبهه واحد ضد «مشی چریکی» بود. حزب توده که بحق در مبارزه با

^{۲۳} ما پیش از این نشان دادیم که سازمان پیکار چگونه در تحلیل پایگاه طبقاتی رژیم کنونی «زیگزاگ» رفته است و او که حاضر است حتی با کلاغهای آسمان در مورد «تز سوسیال امپریالیسم» به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد، در این مهمترین و اساسی‌ترین مساله جنبش جز اعلام مواضع «اولیه» و پس و پیش کردن این مواضع به اقتضای روز، کار دیگری نکرده است. اخیراً، ظاهراً پس از آنکه در ۱۷ شهریور ۵۹ جنگ «لیبرالها» و «حزب جمهوری اسلامی» بالا گرفت و بیم آن می‌رفت که این حزب (و یا بنا به تحلیل سابق پیکار، خرده بورژوازی مرفه سنتی) بنی صدر (و یا باز بنا به همان تحلیل «بورژوازی لیبرال») را از حاکمیت خلع کند و بیرون بیاورد، سازمان پیکار که می‌بندد با وقوع احتمالی چنین حادثه‌ای، بنا به تحلیل وی، دولت یکپارچه بدست «خرده بورژوازی مرفه سنتی» می‌افتد و دیگر واسطه‌ای وجود ندارد که او را به بورژوازی کمپرادور بفروشد، بدون سر و صدا در پیکار ۷۳، شهریور ۵۹، «بورژوازی متوسط سنتی» را نیز به این جمع دو نفره اضافه کرد. عجالتاً نقشی بیش از این بعهده این «بورژوازی متوسط سنتی» نیست ولی اگر «بورژوازی لیبرال» از حاکمیت خارج شود مسلماً سازمان پیکار به این نقش امروزی نقشهای بسیار فعالی محول خواهد کرد.

^{۲۴} وقتی از فقدان سابقه مبارزاتی برای گروه سخن می‌گوئیم، این به معنای نفی و انکار سابقه مبارزاتی برای تک تک افراد این گروه نیست ولی سابقه مبارزاتی افرادی که، درست بدلیل بریدن از سازمانها و تئوری و خط مشی گذشته خویش، به «راه کارگر» پیوسته‌اند نمی‌تواند سابقه مستقلی برای «راه کارگر» محسوب شود.

«مشی چریکی» پیشاهنگ همه مدعیان «پیشاهنگی» است و مراقب است که ببیند در کجا زمزمه‌ای علیه تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق بپا شده تا بلندگوی خود را جلوی آن بگیرد، در این زمینه صراحت را به حدّ وقاحت رسانده و دیگر مانند اپورتونیستهای کهنه کار، و سواسی در پنهان کردن نیات واقعی ندارد، این جریان، انگیزه این بزرگ جلوه دادن «راه کارگر» را از جانب همه دشمنان تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق بسادگی بیان می‌کند: «آن خوش بینی اولیه‌ای که گروه 'راه کارگر' را با وجود اینکه بعنوان یک جریان اجتماعی، بهیچوجه مطرح نبودند بخاطر بدهتها و جرقه‌هایی که این سوی و آنسوی در آثار و نظراتش به چشم می‌خورد قابل نقد و بررسی قرار داده بود، آن خوش بینی که این نقد و بررسی را با >انگیزه یاری دادن به نیمه سالم وجود این گروه برعهده گرفته بود...» («هنوز مشی چریکی جدا از توده») (پیشگفتار - ص ۷ تأکید از ماست).

یک مقایسه ساده نشان می‌دهد که این «نیمه سالم» همان «مسائل کلی» و «مبارزه ایدئولوژیک» است که «هر چه» مرکزیت سچفخا از «مسائل مشخص» و «مسائل مجرد و عام» بسوی آنها می‌رود، خود را به «راه کارگر» «نزدیکتر» می‌بیند. در واقع «راه کارگر» هر چه دارد از همین «مبارزه ایدئولوژیک» با تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق دارد.

این تنها سرمایه او بود در ورود به «جبهه واحد»! و این «مبارزه ایدئولوژیک» «راه کارگر» خصوصیتی داشت که سایر اپورتونیستهای «جنبش کمونیستی میهنمان» را، که در بهترین حالات نمی‌توانستند از تکرار حرفهای حزب توده در این زمینه بالاتر بروند، بخود جذب می‌کرد. آنها در وجود «راه کارگر» منتقدی از «مشی چریکی» را می‌دیدند که دیگر لاقلاً با اشاره حزب توده چیز نمی‌نویسد و می‌توان اینجا و آنجا در این زمینه از او قرض گرفت.

اپورتونیستهای مرکزیت سچفخا که در زمینه «مبارزه ایدئولوژیک» و تحلیل طبقاتی دولت از همه چنته‌اش خالی‌تر بود، زودتر از همه به تئوری‌پردازی‌های «راه کارگر» پرداختند. اگر در کار ۴۷ بالاخره نوعی تحلیل از رژیم موجود ارائه شد (رجوع شود به مقاله سیاست امپریالیسم امریکا و حاکمیت نوین در یکسال گذشته)، این تحلیل را تا حدّ زیادی مرهون «تحلیلهای راه کارگر» هستیم که همانطور که نشریه کار منبع اقتباس خود را به خواننده نمی‌گوید، «راه کارگر» نیز منبع اقتباس خود را از خواننده‌اش پنهان می‌کند. اگر در تفسیرهای نشریه کار اینجا و آنجا به، باصطلاح، «بلوک قدرت» برمی‌خوریم، این را هم از «راه کارگر» داریم و «راه کارگر» هم آن را... مدیون چه کسی است؟ اگر دشنام گوئیهای جزوه «ریگای گه‌ل» ی، «اشرف بازمانده دوران کودکی» را که مسلماً ویژه و لایق خود هیئت تحریریه «ریگای گه‌ل» است، از آن منها کنیم، آنچه باقی می‌ماند، قسمت اعظمش از آن «راه کارگر» است. «راه کارگر» ممکن است خود چنین نتایجی را از کار خود نخواستند باشد ولی مسلماً «راه کارگر» که خود غالباً به خواننده‌اش مقوله «ضرورت» را تدریس می‌کند می‌داند وقتی شخص یا گروهی دست به عملی می‌زند که به یک ضرورت تاریخی پاسخ می‌دهد بازتاب اجتماعی و دامنه عکس العمل‌های آن بسیار فراتر از اراده آن شخص یا آن گروه می‌رود و به واقع «راه کارگر» به یک ضرورت تاریخی «در جنبش کمونیستی میهنمان» پاسخ می‌داد و آن خلایی بود که برای اپورتونیسم راست پس از «ردّ مشی چریکی» - نه آنچنان که ادعا می‌کردند در طی یک «مبارزه ایدئولوژیک» و با تکیه به اصول مارکسیسم بلکه صرفاً بنا به تمایلات عملی خویش - با آن مواجه شده بودند. یا می‌بایست این خلأ را عیناً با گفته‌های حزب توده پر کنند که در این صورت

رسوایش بسیار بود و در هر مورد که به این کار دست زدند جز پشیمانی ببار نیاوردند و یا می‌بایست با این خلأ بسازند و هواداران خود را به این دلخوش کنند که مثلاً به چریکهای فدائی خلق بگویند: «گروه اشرف» (ردالتی که مزدوران سرمقاله نویسنده روزنامه‌های رسمی هم به آن دست می‌زنند) و یا بطور کلی وجود آنها را در جنبش کمونیستی با سکوت برگزار می‌کنند ولی هیچیک از اینها آن خلأ را در جریان عملی مبارزه ایدئولوژیکی، که دیگر حالا نه در اتاقهای در بسته روشنفکران «جدا از توده»، بلکه در کنار خیابانها و در درون کارخانه‌ها و مدارس جریان داشت، پر نمی‌کرد. «راه کارگر» به آنچه حزب توده می‌گفت لااقل رنگ و لعاب تازه‌ای می‌زد. این است آن ضرورت تاریخی که «راه کارگر» به آن پاسخ داد و در پرتو آن یک شبه ره صد ساله پیمود و «واقعیت» نسبتاً خوبی را (اگر چه نه باندازه سازمان پیکار «تعیین کننده») در «جنبش کمونیستی میهنمان» اشغال کرد و ما ناچاریم در برخورد با تئوری و خط مشی خود این واقعیت را بحساب آوریم ولی فقط تا جائیکه این واقعیت قابل بحساب آوردن هست ما نیز مانند حزب توده با «نیمه سالم»، یا بقول مرکزیت سچفخا در «مسائل کلی» و «مبارزه ایدئولوژیک» در صورت لزوم به «راه کارگر» می‌پردازیم و در این مورد کاری به «نیمه ناسالم» و «مسائل مشخص» نداریم.

ما در پاورقی صفحه ۶۴ قسمت اول این جزوه از «راه کارگر» نقل قول کردیم که ردّ «مشی چریکی» شاید دیگر در کشور ما «ارزش تئوریک نداشته باشد». و به خواننده خود تذکر دادیم که این جمله را جدی نگیرد و حدس زدیم که شاید «تقسیم کاری» صورت گرفته باشد و از قضا انتشار جزوه‌های بعدی «راه کارگر» نشان داد که حدس ما غلط نبوده و «راه کارگر» خواسته است با جمله‌ای دهان پر کن به خود امکان مثله کردن این تئوری و «خط مشی» و ردّ جداگانه قسمتهای مختلف آن را بدهد و به این ترتیب است که نویسنده نقل قول فوق در کتاب اول، تازه در کتاب سوم خود می‌نویسد: «نباید خوش باور بود که کار با همین انتقادهای نه چندان جدی و هنوز مردد، پایان گرفته است. نباید از خطر عودت تظاهر و تداوم رسوبات ایدئولوژیهای غیرمارکسیستی در اذهان فعالین غافل بود. از این رو برخوردی موشکافانه به تمام سطوح و مسیر طی شده لازم است و این کاری نیست که یکباره و یا در طی یک برخورد بتوان از عهده‌اش برآمد.» («در پیرامون تئوری و انقلاب و شرایط عینی انقلاب» ص ۲).

بهر حال «راه کارگر» به باصطلاح تعمیق مبارزه ایدئولوژیک پرداخته و تا جائی که به تئوری و خط مشی‌مان مربوط می‌شود در هر مورد نشان خواهیم داد که این «تعمیق» از چه نوع است و نشان خواهیم داد که کسانی که هرگز نمی‌توانند «رفیق احمدزاده» را به این دلیل که در هنگام بررسی شیوه مبارزه (امری که لنین توصیه می‌کرد کمونیستها باید مشخص‌ترین برخورد را با آن داشته باشند و در هر مورد آن را از نو بررسی کنند و هیچ شیوه مبارزه‌ای را صرفاً با تکیه به اصول ردّ نکنند) و تجربه کوبا از کتاب دبره که بهر حال در رابطه با تجربه زنده او از انقلاب کوبا بوجود آمده ببخشند، چگونه خود در اساسی‌ترین مسائل، نظیر تئوری دولت و تحلیل طبقاتی جامعه، بدنبال روشنفکران وامانده و بی‌عمل اروپایی می‌افتند و در راه رونویسی از تئوریهای آنها تا جایی پیش می‌روند که در کشوری وابسته از همان خطرها صحبت می‌کنند که دموکراتهای اروپا از آن در رابطه با کشور خود سخن می‌گویند: خطر فاشیسم.^{۲۵}

^{۲۵} همانطور که بر همه روشن است، سالهاست که در غرب روشنفکران و آکادمیسینها به «تحقیق» در مارکسیسم مشغولند و بنوبت در اتاقهای در بسته خود قسمتهائی از مارکسیسم را کهنه شده اعلام می‌کنند و خود به «نوسازی»، «بسط»، «تعمیق»

این قهرمانان مبارزه ایدئولوژیک در مقابل تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق بواقع دست به همان تاکتیک معروف می‌زنند: اصول عام آن را خاص و اصول خاص آن را عام جلوه می‌دهند و در بسیاری موارد حتی با داستان‌سراییهای عوامفربانه در مورد «سوپرمن» و «مسلسل» اش در میان آنهمه قلبه‌گوئیهای روشنفکرانه وضعیت مضحکی بوجود می‌آورند و در این میان آنچنان مغرور تئوری بافی‌های خود می‌شوند که عنوان رساله‌های خود یعنی «مبارزه ایدئولوژیک» را فراموش می‌کنند و همچنین تصور می‌نمایند که گویا رسالت دارند که حرف آخر را بزنند و غائله را ختم کنند و با همین احساس است که در جزوه «در برابر رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم» می‌گویند: «ما مواضع خودمان را در قبال آموزه‌های انقلابی مارکسیسم-لنینیسم بطور اثباتی روشن می‌کنیم و به گمانان هر خطی که با این درک ما جور در نیاید انحرافی است.....» (ص ۱۲) تکیه اول از «راه کارگر» و تکیه دوم از ماست).

طبیعی است که مهمترین «خطی» که با «درک» «راه کارگر» جور در نمی‌آید همان تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق است و در مبارزه با این «خط انحرافی» تا آنجا پیش می‌رود که حاصل همه مبارزات گذشته چریکهای فدائی خلق را در این جمله خلاصه می‌کند که «... و از اینجاست که رویزیونیسم چپ در مارکسیسم، البته با حسن نیت و به قصد خدمت به طبقه کارگر، در کشور ما آغاز می‌شود و چپ چنان لطمه‌ای به طبقه کارگر می‌زند که خوابش را هم نمی‌بیند!» (ص ۸ «در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط انقلاب») و چریکهای فدائی خلق را به مسخره چنین ارزیابی می‌کنند «[وکالتا از جانب پرولتاریا بی‌آنکه روح پرولتاریا از موکل بودن خود خبر داشته باشد و وکیلی برای رهایی خود انتخاب کرده باشد!]»^{۴۶} (همانجا ص ۲۴) ما صرف نظر از شکل ظاهراً ابتکاری جمله‌بندیها و نقطه گذاری، با محتوای این ادعاها در خود کمیته مرکزی حزب توده از مدتها پیش آشنا هستیم.

اپورتونیستهای راست همواره وقتی حاضرند به میدان مبارزه بیایند که جریان جنبش خودبخودی چنان وضعیتی بوجود آورده باشد که طبقه کارگر لاقل در سطح کارخانه‌ها امکان انتخاب کردن نمایندگان خود را لاقل در سطحی محدود بدست آورده است. در چنین شرایطی بسیاریند فرصت طلبانی که حاضرند نطقهای غرّائی بکنند و برای خود از پرولتاریا رأی بخواهند و خود را وکیل پرولتاریا جا بزنند. آنها برای اثبات این وکالت خود در موضع بهتری از کسانی قرار دارند که در شرایط بسیار دشوار - نظیر شرایط بین سالهای ۴۴ تا ۵۵ که در اثر شرایط خاص تاریخی جنبش توده‌ای در حال رکود بوده و دشمن طبقاتی توانسته بود

و یا «تصحیح» آن می‌پردازند. اگر مسلماً کمیته مرکزی حزب توده پس از آنکه رابطه شوروی و چین تیره شد تازه متوجه انحرافات «مائوئیسم» از مارکسیسم شد و از این طریق به تخطئه تجربه انقلاب چین پرداخت، این روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوازی اروپا اساساً به تجارب انقلابی خلقها بی‌اعتنا هستند و خود را در ورای هیاهوی این مبارزات می‌بینند. برای آنها یک جمله در جایی از کتابهای مارکس، انگلس و یا لنین کافیت تا گاه به مدد تفسیرهای پیچ در پیچ از آن جمله، اساس انقلابی مارکسیسم را نفی کنند. هم اکنون آثاری از این‌گونه نویسندگان اروپائی در کشور ما بتدریج منتشر می‌شود و گروه‌هایی مانند «راه کارگر» و «راه فدائی» آمیزه‌هایی از آنها را بعنوان تئوری انقلاب ایران ارائه می‌کنند. چریکهای فدائی خلق ایران باید با دقت مراقب این جریان باشند. زیرا اینها لاقل در سطح روشنفکران می‌تواند باعث خلط محثها و اغتشاشات فکری بسیار شود. باید ماهیت اینگونه آثار با زبانی روشن و با تکیه به مارکسیسم تشریح و توضیح شود. این تنها راه باطل کردن سحر این ساحران تئوریک است.

^{۴۶} «راه کارگر» چنان از فضولی بودن وکالت چریکهای فدائی خلق سخن می‌گوید که گویا خود وکالت نامه رسمی از طرف پرولتاریا ضمیمه دادخواست ضرر و زیان علیه چریکهای فدائی خلق کرده است.

بین روشنفکران و پرولتاریا جدایی ایجاد کند - تصمیم می‌گیرند به امر پرولتاریا خدمت کنند. بله! این اپورتونیستها صورتجلسه رأی‌گیری را برای اثبات وکالت خود در دست دارند ولی در پرونده آن دیگران، اغلب جز صورتجلسه‌ای از مراسم اعدام آنها یا گزارشی از نحوه کشته شدنشان دیده نمی‌شود. ولی آیا رابطه پیشاهنگ و توده را می‌توان به شکل مبتذل‌تری از شکلی که راه کارگر مطرح می‌کند مطرح نمود؟ ما در دنباله این جزوه با این قهرمانان «مبارزه ایدئولوژیک» و این کسانی که از جانب سایر اپورتونیستها به این عنوان که «مبارزه ایدئولوژیک» را گویا «عمق» بخشیده‌اند مورد تحسین قرار می‌گیرند بیشتر آشنا خواهیم شد. در اینجا فقط قصدمان این بود که با نتیجه‌گیری آنها و نظر کلی‌شان نسبت به تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق آشنا شویم و از خود بپرسیم که آیا در این سخنان چیز تازه‌ای هست؟ و آیا با به میدان مبارزه ایدئولوژیک آمدن «راه کارگر» باز حق داریم که بگوئیم اپورتونیستهای نوین در این زمینه نیز همه بواقع بدنبال کمیته مرکزی حزب توده روانند؟

* * *

در هر صورت مبارزه ایدئولوژیک در این مرحله می‌توانست، در حدی محدود، مشکلات تئوریک و عملی جنبش ما را حل کند و زمینه وحدت بیشتری را فراهم کند.

البته محور اصلی این مبارزه ایدئولوژیک نیز بحق می‌بایست تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق باشد. اگر این مبارزه بدرستی انجام می‌شد معنای آن این نبود که اپورتونیسم راست - این خطر عمده جنبش کمونیستی - بکلی از بین برود. بهیچوجه چنان اثری را از مبارزه ایدئولوژیک نمی‌توان انتظار داشت. ولی جریان امور در مسیری افتاد که اپورتونیسم راست با سلطه بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و سازمان پیکار تا حدّ زیادی توانست همانطور که در زمینه مبارزات سیاسی سعی کردند جنبش توده‌ها و بخصوص طبقه کارگر را به انحراف بکشند و در پاره‌ای زمینه‌ها موفقیت چشمگیری بدست آوردند در زمینه مبارزه ایدئولوژیک نیز سعی کردند و تا حدّ زیادی هم توانستند این مبارزه را به انحراف بکشند.

ما از همان آغاز همواره سعی کردیم با طرح مسائل حاد و مبرم جنبش و تمرکز مبارزه ایدئولوژیک در گرد آن، بر این انحراف فائق آئیم ولی البته بنا بر شرایطی که امروز دیگر بر همه آشکار است، این تلاشهای ما گرچه در تصحیح مسیر این مبارزه تأثیر بسیار داشتند ولی نتوانسته است از انحراف مسیر مبارزه ایدئولوژیک بطور کامل جلوگیری کند. وضعی که امروز بوجود آمده است بیش از پیش لزوم شرکت فعالانه چریکهای فدائی خلق را در مبارزه ایدئولوژیک و کوشش بیش از حدّ مجدّانه آنها را در طرح و حلّ مسائل تئوریک جنبش کمونیستی ما، که اکنون بیش از پیش واضح می‌شود که بهیچوجه از مسائل جنبش کمونیستی در سطح جهانی جدا نیست، ایجاب می‌کند. امروز کشور ما به یکی از مراکز انقلاب جهانی تبدیل شده است. همه نیروهای انقلابی جهان به تحولات آینده این انقلاب چشم دوخته‌اند. تشکّل پرولتاریا و تأمین رهبری و جریان تحولات این جنبش انقلابی در پیروزی یا شکست این انقلاب جنبه تعیین کننده دارد. در عین حال پرولتاریای ایران در صورتی می‌تواند به وظایف عملی خود در این زمینه اقدام کند که پایگاه تئوریک مستحکم داشته باشد و این پایگاه تئوریک مستحکم جز حاصل یک مبارزه ایدئولوژیک جدی، در زمینه کلیه مسائل مطروحه در جنبش کمونیستی، در ارتباطی تنگاتنگ با عمل مبارزاتی امکان پذیر نیست و چریکهای فدائی خلق هرگاه بخواهند به وظیفه پیشاهنگی خود در قبال پرولتاریا عمل کنند

بایستی فعالانه‌تر از پیش در مبارزه ایدئولوژیک شرکت کنند و با جبران کم‌کاریهای گذشته خویش در این زمینه، با شجاعت انقلابی، حادثه‌ترین و بغرنج‌ترین مسائل تئوریک جنبش را در جریان این مبارزه طرح و تا حدی که می‌توانند پاسخ دهند. اگر اپورتونیسیم راست موضع ما را تحریف می‌کند ما فقط در صورتی می‌توانیم با آنها مقابله کنیم که موضع آنها را آنچنان که واقعاً هست نشان دهیم. کافی نیست که ما فقط به مسائلی بپردازیم که وجود اپورتونیسیم راست در جنبش ایجاد می‌کند بلکه باید با دقت و روشنی در نزد توده‌ها به مسائلی که اپورتونیسیم راست در جنبش پیش می‌کشد نیز پاسخ دهیم. این مبارزه ایدئولوژیک باید روشن و تا حد امکان با زبانی ساده صورت گیرد تا توده کارگر بتواند آنرا بفهمد زیرا از هدفهای این مبارزه ایدئولوژیک یکی هم این است که توده‌های کارگری با درکی روشن از تئوری و خط مشی انقلابی از رهبران اپورتونیست جدا شوند. تجربه چریکهای فدائی خلق بخوبی نشان داده است که شور و هیجان و شیفتگی توده‌ها هرگاه با آگاهی و روشن بینی نسبت به خط مشی انقلابی همراه نباشد نه تنها مانع رشد اپورتونیسیم راست نیست بلکه در شرایط معین تاریخی به وسیله بسیار خطرناکی در دست اپورتونیسیم راست تبدیل می‌شود.

فصل دوم -- آیا لنین اثر «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم» را برای خشنودی اپورتونیسم راست نوشت؟

لنین در کتاب «دولت و انقلاب» در مورد تحریفات بورژوائی و اپورتونیستی در آموزشهای مارکس می‌نویسد: «در مورد آموزش مارکس اکنون همان رخ می‌دهد که در تاریخ بارها در مورد آموزشهای متفکران انقلابی و پیشوایان طبقات ستمکش بهنگام مبارزه آنان در راه آزادی رخ داده است. طبقات ستمگر انقلابیون بزرگ را در دوران حیاتشان همواره مورد پیگرد قرار می‌دهند و آموزش آنها را با خشمی بس سبانه و کینه‌ای بس دیوانه‌وار و سیلی از اکاذیب و افتراءات کاملاً گستاخانه استقبال می‌نمودند. پس از مرگ آنها کوششهایی به عمل آمد تا بتهای بی‌زیانی از آنها بسازند و آنها را به اصطلاح تقدیس کنند، شهرت معینی برای آنها به منظور <تسلی> طبقات ستمکش و تحمیق آنان قائل شوند و درعین حال این آموزش انقلابی را از مضمون تهی سازند، بُرندگی انقلابی آن را زائل نمایند و خود آنرا مبتذل کنند. در مورد یک چنین <عمل آوردن> مارکسیسم، اکنون بورژوازی و اپورتونیستهای داخل جنبش کارگری با یکدیگر همداستانند. جنبه انقلابی این آموزش و روح انقلابی آن را فراموش می‌کنند و محو و تحریف می‌نمایند. به آن چیزی که برای بورژوازی پذیرا بوده و یا پذیرا بنظر می‌رسد اهمیت درجه اول می‌دهند و آن را تجلیل می‌کنند. شوخی نیست، همه سوسیال شوینیستها <مارکسیستند!> و دانشمندان بورژوازی آلمان، این متخصصین دیروزی امحاء مارکسیسم، بیش از پیش از مارکس <آلمانی و ملّی> سخن می‌رانند و مدعی‌اند که گوئی او پرورش دهنده این اتحادیه‌های کارگران بوده است که با چنین طرز عالی برای جنگ غارتگرانه متشکل شده‌اند!»^{۲۷} (دولت و انقلاب- آثار منتخب، جلد دوم- قسمت اول صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴)

اکنون که این گفته‌های لنین را در مورد آموزشهای مارکس می‌خوانیم، و به خیل اپورتونیستهای که سنگ لنینیسم را به سینه می‌زنند می‌نگریم، می‌بینیم که آنچه را که لنین می‌گفت در تاریخ نسبت

^{۲۷} «راه کارگر» در صفحه ۴۲ جزوه «در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب»، در مورد اینکه «جابجا» به «نقل قول از آموزگاران کبیر پرولتاریا» می‌پردازد، به ما اطمینان می‌دهد که این کار نه برای «پرده پوشی چنته خالی» خویش، بلکه بخاطر «تحمیل» این امر از طرف کسانی است که «مارکسیسم - لنینیسم را فقط از طریق نقل قول می‌فهمند.»

ما نیز در این فصل به نقل قولهای نسبتاً طولانی از «آموزگاران بزرگ» می‌پردازیم و قصد ما از اینکار این است که نشان دهیم که «چنته» راه کارگر و سایر کسانی که خواه به «سلیقه» خود و یا مانند راه کارگر «علیرغم سلیقه خود» به «نقل قول» از این آموزگاران می‌پردازند حتی پس از انجام اینکار نیز خالیست و با این نقل قولها نمی‌توان «چنته خالی» را «پرده پوشی کرد». ما در این فصل می‌خواهیم جملاتی را که اپورتونیستها مکرراً از لنین نقل قول می‌کنند در کنار جملاتی از لنین بیاوریم که معمولاً مورد بی‌التفاتی اپورتونیستها قرار دارد.

به آموزشهای متفکرین انقلابی و بویژه مارکس صورت گرفته، با چه شدت و برجستگی ویژه‌ای در مورد آموزشهای خود وی چه از طرف بورژوازی و چه از طرف رویونیستهای رنگارنگ صورت می‌گیرد. ما فعلاً به جنبه جهانی این تحریف آموزشهای انقلابی لنین کاری نداریم و همه کس می‌داند که هنوز لنین را به خاک نسپرده بودند که بورژوازی اروپا به کمک روشنفکران جیره‌خوار خود صدا در دادند که گویا لنین، «دمکرات» و «انساندوست» بزرگی بود و برای «سعادت بشر» دست به انقلاب زد، در حالیکه، رهبران فعلی شوروی و مخصوصاً استالین «دیکتاتور» و «خونریز» هستند و می‌خواهند برای تثبیت دیکتاتوری فردی و گروهی خویش «انقلاب لنین» را به انحراف بکشانند! هم امروز هم بسیاری از محافل روشنفکری بورژوازی زیر نقاب مارکسیسم - لنینیسم آموزشهای انقلابی مارکس و لنین را از محتوای انقلابی خود خالی می‌کنند و به این ترتیب مبارزات انقلابی خلقها و پیشاهنگان انقلابی آنها را به این دلیل که با تصویر مسخ شده‌ای که اینها از مارکسیسم - لنینیسم دارند، تطبیق نمی‌کند، «غیر مارکسیستی»، «مغایر با اصول لنینی» و غیره ارزیابی مینمایند و به این ترتیب سعی می‌کنند لنینیسم را از عصاره تکاملی آن یعنی تماس دائمی با تجربه مبارزات عملی توده‌ها جدا و بیگانه جلوه دهند و به این ترتیب به اربابان سرمایه دار خود خدمت کنند.

ما در اینجا صرفاً به این مسئله می‌پردازیم که چگونه تحریف تعالیم لنین وسیله‌ای شده است در دست اپورتونیستهایی که از همان آغاز به مخالفت با تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق برخاستند و در این زمینه نیز فعلاً کار خود را به مشخص‌ترین موارد محدود می‌کنیم.

در میان آثار لنین دو اثر بیش از همه مورد تحریف اپورتونیستها قرار گرفته است: چه باید کرد و بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم. خود لنین در نقل قول بالا دلیل این امر را برای ما روشن کرده است. این دو اثر بیش از سایر آثار وی بویژه به مسائل اساسی کار انقلابی، سازماندهی، تاکتیک و استراتژی پرولتاریا در انقلاب پرداخته‌اند و اگر بپذیریم که اپورتونیسم مخصوصاً با روح انقلابی لنینیسم به مبارزه برمی‌خیزد، بسادگی به دلیل اینکه چرا مخصوصاً این دو اثر بیش از همه مورد تحریفات اپورتونیستی قرار گرفته پی می‌بریم.

ما از این دو کتاب مخصوصاً کتاب چپ روی را به این دلیل برای طرح این فصل انتخاب کردیم که با توجه به وقایع و تغییرات سه سال گذشته در شرایط مبارزه انقلابی در کشور ما پاره‌ای از مسائل کتاب چپ روی - که در دوران قبلی ظاهراً برای ما مطرح نبود و اپورتونیستها نمی‌توانستند با استناد به آنها به تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق بتازند - امروز به نحوی تازه مطرح می‌شوند و اپورتونیستها هم به طور ضمنی یا به صراحت سعی می‌کنند حتی‌الامکان مطالبی از این اثر برای توجیه اعمال خود استخراج نمایند. اگر در سال ۵۰ می‌شد جز بطورکلی بگفته‌های لنین در مورد استفاده از پارلمان توسط پرولتاریا استناد کرد و در این مورد نیز تنها وقیح‌ترین اپورتونیستها می‌توانستند این را دلیلی بر ردّ تئوری مبارزه مسلحانه بدانند، در جریان تأسیس پارلمان اسلامی گویا استفاده از پارلمان بطور مشخص برای اپورتونیستها مطرح شده و یا به بیان دقیقتر عملی گردیده است. اگر در اوائل سالهای ۵۰ سیاست حزب توده دایر بر «سازش» با «جناح دوراندیش هیئت حاکمه» بلافاصله پس از طرح، مورد ریشخند قرار می‌گرفت، و کسی منتظر نمی‌شد تا حزب توده برای توجیه این سیاست خود از کتاب «چپ روی» نقل قول بیاورد، امروز وضع ظاهراً چنان تغییر کرده است که اپورتونیستها با افتخار این سیاست «سازش با جناحی از هیئت حاکمه» را بعنوان تنها

سیاست لنینی و «دوراندیشانه» عنوان می‌کنند و تا اینجا دنباله‌روانی هم داشته‌اند. این ملاحظات و همچنین اعتقاد راسخ ما به اینکه مطالعه این اثر لنین در شرایط کنونی برای کمونیستهای ایران حاوی درسهای بسیار آموزنده‌ای است که مخصوصاً بر لزوم و دشواری وسیعترین کار توده‌ای و جذب وسیعترین بخش از توده‌ها به انقلابی که پرولتاریا رهبری آن را بدست دارد تأکید می‌کند ما را واداشت که در اینجا با بررسی پاره‌ای از نکات این کتاب به پاسخگوئی اپورتونیستهای برخیزیم که در مقابل تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق در پشت نقل قولهای پراکنده‌ای از همین کتاب سنگر گرفته‌اند. ما می‌خواهیم نشان دهیم که کتاب «چپ روی» لنین هرگز کمکی به اپورتونیستها نمی‌کند و به همین دلیل هم آنها به سرقت چند جمله پراکنده از این کتاب اکتفا کرده‌اند و هیچیک از آنها نخواستند است که آموزشهای این کتاب را در هر زمینه بطور جامع مطرح نماید.

یکی از ویژگیهای اسلوب استفاده اپورتونیستها از کتاب «چپ روی» لنین آن است که این اپورتونیستها معمولاً مخاطبین لنین را در این کتاب از خواننده خود پنهان می‌کنند و به ذکر عباراتی کلی نظیر «چپ‌ها»، «چپ‌های آلمانی» و غیره اکتفا می‌کنند و بلافاصله به نقل جمله‌ای از لنین می‌پردازند و آنرا در مقابل تئوری مبارزه مسلحانه قرار می‌دهند. چرا آنها به اینگونه عمل می‌کنند؟ برای آنکه کفایت این مخاطبین لنین معرفی شوند تا مشت اپورتونیسم در استفاده «جابجا» و نابجا از لنین باز شود. ما بارها دیده‌ایم که این اپورتونیستها در معرفی مخاطبین لنین در کتاب چه باید کرد؟ به خواننده خود تا حد کسل کردن خواننده افراط می‌کنند و بارها و بارها «رابوچیه دلو» را از نو به خواننده خود می‌شناسانند و زیر کلمه به کلمه نظرات آن خط می‌کشند و تذکر می‌دهند که تأکید هم از آنهاست و هم از لنین. در حالیکه مخاطبین لنین در کتاب «چپ روی» معمولاً یا بطورکلی نادیده گرفته می‌شوند و یا باجمال و سر بسته مورد اشاره قرار می‌گیرند. دلیل این دو اسلوب متفاوت در برخورد با دو اثر لنین از طرف اپورتونیستها چیست؟ دلیل آن این است که در مورد چه باید کرد؟ ظاهراً این اپورتونیستها گمان می‌کنند که توانسته‌اند بین «ترور تهییجی» مورد بحث آن با تبلیغ مسلحانه در تئوری مبارزه مسلحانه شباهتی بیابند و آنرا به خواننده خویش القاء کنند در حالیکه در کتاب «چپ روی» حتی این شباهت را هم نمی‌شد بین مخاطبین لنین و چریکهای فدائی خلق پیدا کرد. لذا عباراتی کلی نظیر «چپ‌ها» در اینمورد اکتفا می‌کنند و امیدوارند که دیگر آنقدر تبلیغاتشان در خواننده‌شان اثر کرده است که چریکهای فدائی خلق را بطورکلی «چپ رو» فرض کند و خطاب لنین را متوجه آنها بداند.

لنین در کتاب «چپ روی» با چه کسانی بحث می‌کند؟ در وهله اول با «چپ‌های آلمانی». «چپ‌های آلمانی» چه کسانی هستند و چه شیوه مبارزاتی را پیشنهاد می‌کنند؟ لنین نقل قولی نسبتاً طولانی از آنها می‌آورد که عصاره نظراتشان را منعکس می‌کند و بعد نشان می‌دهد که در نزد چپ‌های سایر کشورها نظیر انگلستان و هلند و غیره نیز میتوان جلوه‌هایی از همین چپ روی را دید. وی در علت‌یابی این چپ روی مخصوصاً بر سلطه اپورتونیسم راست بر نهضت کارگری اروپا تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که در حالیکه این اپورتونیسم راست، سازمانهای سیاسی و اقتصادی پرولتاریا را به بورژوازی تسلیم می‌کند، کمونیستهایی که باید کار خود را از صفر شروع کنند بعلت بی‌تجربگی مخصوصاً در مقابل اپورتونیسم راست، که بنحوی بیسابقه بر همه چیز چنگ انداخته است، دچار چپ روی می‌شوند و این «کفار» ای است که نهضت کمونیستی در مقابل آن راست روی می‌پردازد. منظور لنین از «کودکی» نه این است که جنبش کمونیستی

«کودک» است و دوران خردسالی خود را می‌گذراند و نه آنکه کمونیست‌هایی که دچار چپ روی شده‌اند «کودک» و یا بقول اپورتونیست‌های ما «جوان» هستند بلکه منظور اصلی وی این است که جنبش کمونیستی در مقابل این غلبه بیسابقه اپورتونیسم تجربه کافی و سنت مبارزاتی لازم را ندارد. لذا در جاییکه می‌بیند مثلاً اتحادیه کارگری یکسره به تسخیر این اپورتونیست‌ها درآمده و از طریق آنها شووینیسم بورژوازی زیر نام و بر چسب سوسیالیسم به طبقه کارگر القاء می‌شود، شعار خروج از اتحادیه کارگری را مطرح می‌کند و چون زمینه عینی و ذهنی این شعار موجود نیست، نتیجه عملی آن نه انحلال یا انزوای سندیکای کارگری اپورتونیست و تشکیل سندیکای انقلابی، بلکه خروج عناصر انقلابی از این تشکلهای کارگری و انزوای آنها و افتادن هر چه کاملتر اتحادیه‌های کارگری بدست اپورتونیست‌ها می‌باشد. لنین این بی‌تجربگی را نکوهش می‌کند و برای جبران آن تجربه بلشویکها را پیش می‌کشد و از کمونیست‌های اروپا می‌خواهد که این تجربیات را مطالعه کنند و به آنها می‌آموزد که راه منزوی کردن اپورتونیست‌ها در شرایط آلمان اروپا مثلاً طرح شعار خروج از اتحادیه‌های کارگری و یا عدم شرکت در انتخابات پارلمان و یا حتی عدم حمایت از نمایندگان اپورتونیست نمی‌باشد بلکه باید راه کار کردن در ارتجاعی‌ترین سندیکاها و طرز اتحاد با ناپیگیرترین عناصر را دانست و با اتخاذ روش صحیح، درعین آنکه در مقابله با بورژوازی از نیروی ناپیگیرترین و موقتی‌ترین نیروهایی که ممکن است در لحظه‌ای هر چند کوتاه و بدلائلی هر چند کوتاه‌بینانه با پرولتاریا همگام شوند استفاده کرد، ماهیت این اپورتونیست‌هایی را نیز که لباس دوستان و رهبران پرولتاریا را به تن کرده‌اند، و در واقع جز عمال بورژوازی در صف پرولتاریا نیستند، در عمل و زندگی روزمره به پرولتاریا نشان داد. و به این ترتیب و فقط به این ترتیب است که پرولتاریا می‌تواند راه پر پیچ و خم مبارزه طبقاتی را تا حد تسخیر قدرت دولتی در جامعه سرمایه‌داری بپیماید.

لنین به پیشاهنگان پرولتاریا می‌آموزد که در شرایطی که اکثریت پرولتاریا همچنان در انتخابات پارلمانی شرکت می‌کنند و شرایط نیز آنچنان نیست که بتوان اشکال دیگر و عالیتر مبارزه را در دستور روز کار پرولتاریا قرار داد، خودداری از شرکت در مبارزه پارلمانی از طرف پیشاهنگان پرولتاریا، جز سپردن بی‌چون و چرای آرای پرولتاریا به نمایندگان بورژوازی و محروم کردن پرولتاریا از تریبون مجلس بورژوازی نتیجه دیگری ندارد. (تأکید از ماست)

لنین می‌آموزد که در صورت فراهم بودن شرایط، عملی‌ترین شیوه برای نشان دادن اینکه اپورتونیست‌ها جز عمال بورژوازی در صفوف طبقه کارگر نیستند آنست که اینها در جامعه سرمایه‌داری به مقامات عالی‌ه اجرائی برسند تا پرولتاریا ببیند که چگونه «شایدمان‌ها» و «مک دونالدها» در عمل و بواقع چیزی جز عمال بورژوازی نیستند. اینها را به اینگونه از صف پرولتاریا باید طرد کرد و در عین حال با در نظر داشتن تضادهای درونی طبقه حاکم، این تضادها را بیشتر دامن زد تا جایی که شدت این تضادها به حدی برسد که حکومت کردن به شیوه سابق برایشان میسر نباشد. لنین به «چپ‌ها» می‌آموزد که مخصوصاً به این موضوع توجه داشته باشند که کار بین پرولتاریا به تنهایی کافی نیست و کافی نیست که فقط «پائینی‌ها» نخواهند بلکه باید «بالائی‌ها» هم نتوانند حکومت کنند و پیشاهنگ پرولتاریا باید هر دو را در نظر داشته باشد و در این رابطه لنین نیز این را می‌آموزد که کافی نیست که پیشاهنگ، خود به لزوم مبارزه انقلابی متقاعد شده باشد بلکه باید اکثریت پرولتاریا و اکثریت توده‌های خلق نیز به لزوم آن متقاعد شده باشند. تنها در این صورت است که می‌توان در زمینه یک بحران عمومی به موفقیت این مبارزه امیدوار بود. ولی «چپ‌ها» ی

اروپا، آگاهترین پیشاهنگان توده را به خروج از اتحادیه کارگری و احزاب اپورتونیست دعوت می‌کردند و از آنها می‌خواستند که اتحادیه‌ها و احزاب ویژه خود را تشکیل دهند و بدون مصالحه و سازش با هیچ نیروی بینابینی برای سرنگونی قدرت حاکمه و برقراری «دیکتاتوری پرولتاریا» قیام کنند. لنین هشدار می‌داد که این «تبهکاری» است. این همان چیزی است که بورژوازی می‌خواهد و پیشاهنگ را به تنهائی به میدان مبارزه «قطعی» کشیدن نه تنها «اشتباه» بلکه «تبهکاری» است.

مسئله دیگر لنین با «چپ‌ها»ی اروپا در برداشت آنها از حزب پرولتاریا بود. «چپ‌ها»ی اروپا که احزاب منضبط سوسیال دمکرات را در چنگال اپورتونیسم راست اسیر می‌دیدند و نمی‌توانستند زمینه اجتماعی این تسلط اپورتونیسم بر سازمانهای پرولتاریا را درک کنند، تحلیلی نادرست از سلطه این اپورتونیسم بدست می‌دادند و گمان می‌کردند که انضباط پرولتاریا باعث می‌شود که معدودی اپورتونیست بتوانند اراده خود را بر کل سازمان حزبی و در نتیجه بر کل پرولتاریا تحمیل نمایند، لذا اهمیت انضباط حزبی و اهمیت حزب در برقراری هژمونی پرولتاریا و مخصوصاً اهمیت حفظ این خصوصیات حزب در دوران سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را نادیده می‌گرفتند. لنین این خطا را تذکر می‌داد و لزوم این انضباط آهنگین را بیش از پیش تأکید می‌کرد و تجربه حزب کمونیست شوروی را پس از بدست گرفتن قدرت برای «چپ‌ها»ی اروپا تحلیل و از این طریق به آنها نشان می‌داد که لزوم حفظ این انضباط و این تشکل و تمرکز در حزب پرولتاریا پس از موفقیت انقلاب پرولتاریائی تا چه حد اهمیت تعیین کننده پیدا کرده است.

اینها هستند به طور خلاصه آن آموزشهای از کتاب «چپ روی» لنین که مخصوصاً برای ما اهمیت دارند و ما سعی می‌کنیم از این پس با تشریح نسبتاً مفصلاً از آنها نشان دهیم که چگونه اپورتونیسم راست با تحریف گفته‌های لنین و مخصوصاً با خارج کردن این گفته‌ها از چارچوب شرایط طرح آنها به تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق هجوم آورده است. ما در عین حال سعی می‌کنیم به بررسی این امر بپردازیم که آیا واقعاً چریکهای فدائی خلق به این آموزشهای لنین بی‌اعتنا هستند و اساساً شباهتی بین آنها و کسانی که مورد انتقاد لنین قرار داشتند وجود دارد؟

«چپ‌ها»ی آلمانی می‌گویند: «... باید هرگونه مصالحه‌ای را با احزاب دیگر و هرگونه بازگشتی را بسوی شکل‌های مبارزه پارلمانی که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است و هرگونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرد». «روی اسلوبهای اختصاصاً پرولتری»^{۲۸} مبارزه انقلابی باید شدیداً تکیه نمود. (ص ۴۳۲ - آثار منتخب - جلد ۲ - قسمت ۲ - «کودکی چپ روی در کمونیسم» - کلیه نقل قول‌های ما

^{۲۸} «اسلوبهای اختصاصاً پرولتری»، اینگونه جملات بگوشمان آشناست. یادتان هست که وقتی نهضت توده‌ای اخیر اوج گرفت، اکونومیستهای وطنی ما و در پیشاپیش آنها سازمان پیکار بسیار از اینگونه عبارات به زبان آوردند و مرکزیت اپورتونیست سازمان نیز برای آنکه از غافله عقب نماند از «کار سیاسی - تشکیلاتی» در بین پرولتاریا و «تشکیل صف مستقل» و امثال آنها بسیار سخن گفت. و خیلی زود معلوم شد که همه این لاف زنیهای بظاهر «پرولتری» برای طفره رفتن از حل مسائل اساسی مرحله انقلاب و توجیه دنباله روی از جریان خودبخودی مطرح شده‌اند. بگذارید پیشتر برویم تا بهتر ببینیم که منتقدین تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق به چپ‌های آلمانی چندان هم بی‌شباهت نیستند با این تفاوت که آنها در شرایطی حرف‌های چپ‌های آلمانی را تکرار می‌کنند که هیچ‌گونه آمادگی عینی در جامعه برای طرح آنها موجود نیست و به همین لحاظ هم اینها دیگر نه «چپ» بلکه «راست»های بی‌عملی هستند که برای توجیه بی‌عملی خود، هم حرف‌های چپ‌های آلمانی را تکرار می‌کنند و هم انتقاد لنین را به این چپ‌ها و چون بکاری جز دنباله روی دست نمی‌زنند این آمیزه‌های نا متجانس هم در عمل دست و پاگیرشان نمی‌شود.

در این نوشته از کتاب «چپ روی»، از همین مأخذ می‌باشد).

«و اما برای جلب وسیع‌ترین محافل و قشرهای پرولتری که باید تحت رهبری حزب کمونیست به مبارزه انقلابی برخیزند، باید شکل‌های سازمانی نوینی بر پایه‌ای بس وسیع و در حدودی بس پرحده ایجاد گردد. این محل تجمع تمام عناصر انقلابی، اتحادیه کارگری است که بر پایه سازمان‌های اصلی کارخانه‌ها قرار گرفته است.» (همانجا، ص ۴۳۳، تأکید از نویسنده اصلی است)^{۲۹}

«... بنابراین اکنون دو حزب کمونیست در مقابل یکدیگر ایستاده‌اند: یکی حزب پیشوایان که می‌کوشد مبارزه انقلابی را متشکل سازد و آنرا از بالا اداره نماید و به مصالحه پارلماناریسم تن در می‌دهد تا اوضاع و احوالی بوجود آورد که به پیشوایان امکان دهد در یک دولت ائتلافی که دیکتاتوری در دست وی باشد داخل گردد.

«دیگری حزب توده‌ای که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پائین است و برای این مبارزه فقط اسلوب واحدی را که به طور روشن ما را بسوی هدف می‌برد می‌شناسد و بکار می‌بندد و هرگونه اسلوب پارلمانی و اپورتونیستی را رد می‌کند، این اسلوب منحصر بفرد عبارت است از اسلوب سرنگون ساختن بی‌چون و چرای بورژوازی و تأسیس دیکتاتوری طبقاتی پرولتری برای عملی ساختن سوسیالیسم...»
 «... آنجا دیکتاتوری پیشوایان، اینجا دیکتاتوری توده‌ها (چنین است شعار ما.» (همانجا ص ۴۳۳-تأکید همه جا از نویسنده اصلی است)

خواننده ملاحظه می‌کند که نه شیوه مبارزه و نه سازمان مورد نظر «چپ‌ها»ی آلمانی هیچیک حتی شباهتی ظاهری به خط مشی چریک‌های فدائی خلق ندارند و رمز پنهان کردن این «چپ‌ها» از خواننده، از جانب اپورتونیست‌های راست نیز در همین است. ولی نباید فقط به ظاهر جملات توجه کنیم. شاید اپورتونیست‌ها همانطور که بارها گفته‌اند در ماهیت برداشتها وحدتی بین این «چپ‌ها» و چریک‌های فدائی خلق می‌بینند. لذا برای آنکه به ماهیت این برداشتها بیشتر پی ببریم باید با عمق بیشتری به اسلوب‌های کار پردازیم. ولی پیش از انجام اینکار باید یک موضوع را صراحتاً تأکید کنیم و آن این است که گفته‌های لنین در کتاب «چپ روی» را باید دقیقاً در ارتباط با این برداشتها مطرح کرد و الاً تکرار سخنان وی بدون توجه به محتوای دقیق مبارزه ایدئولوژیکی که وی بدان دست زده، کاریبوده‌ای است. لنین خود در مورد اینگونه مکررگوئی‌ها و نتایج سوء آنها برای آموزش‌های انقلابی در همین کتاب «چپ روی» چنین می‌گوید: «مطمئن‌ترین وسیله بی‌اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی (و نه تنها سیاسی) و زیان رساندن بدان این است که بنام دفاع از آن، این اندیشه را به مرحله اراجیف برسانند. زیرا هر حقیقتی را اگر» از حدّ فزون «شود... و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که بتوان آنرا بکار برد فراتر برده شود، می‌توان به مرحله

^{۲۹} منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه که اکثراً با به سینه زدن سنگ «تشکیلات کارگری»، «صف مستقل طبقه کارگر» و غیره بمیدان مبارزه با این تئوری می‌آیند، اکثراً فاقد این شجاعت چپ‌های آلمانی هستند که آن تشکیلات پرولتری را که در شرایط ایران می‌تواند پرولتاریا را متشکل کرده، پایه تشکیل صف مستقل وی قرار گیرد را مشخص کنند. ما از آنها مثلاً با این وضوح نمی‌شنویم که سندیکاهای کارگری نتوانند در اینجا چنین نقشی داشته باشند. خرافات خرده بورژوائی هم که پیرامون شوراهای کارگری، پس از قیام بهمن و تشکیل شوراهای در پاره‌ای کارخانه‌ها اندک زمینه‌ای برای عوام فریبی این اپورتونیست‌ها بوجود آورده بود، خیلی زود، در مقابله با واقعیات، جذابیت خود را از دست داد و می‌بینیم که شعار تشکیل شوراهای نیز مانند شعار تشکیل حزب کم‌کم در نشریات اپورتونیستی مورد بی‌التفاتی قرار می‌گیرد.

اراجیف رساند و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل می‌گردد.^{۳۰}

بگذارید ببینیم آیا اسلوب کار چریکهای فدائی خلق و ماهیت برداشتهایشان به «چپ‌ها»ی آلمانی شباهتی دارد و آیا انتقادی را که لنین به این «چپ‌ها» می‌کند به چریکهای فدائی خلق وارد است؟ لنین به «چپ‌ها» می‌گفت: «باید حتما شیوه کارعلنی در ارتجاعی‌ترین پارلمانها، در ارتجاعی‌ترین سازمانهای اتحادیه‌ای، کنوپراتیوی، سازمانهای بیمه و غیره [را] آموخت.»^{۳۱}

منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه به چریکهای فدائی خلق براساس این گفته لنین انتقاد می‌کنند که گویا اینها چون نتوانسته‌اند راهش کارِ علنی در «ارتجاعی‌ترین پارلمانها، ارتجاعی‌ترین سازمانهای اتحادیه‌ای، و...» را بیابند، به مبارزه مسلحانه متوسل شده‌اند. آنها فراموش می‌کنند که اساساً در شرایط ایران سال ۴۸ چنین مشکلی بر سر راه کمونیستها نبود که بتوان از قدرت یا عکس آنها در حلّ این مشکل سخن گفت. این مشکل را ظاهراً بحمدالله! دیکتاتوری بورژوازی وابسته برای کمونیستها حلّ کرده بود. اگر بخواهیم این نظر خود را بروشنی تشریح کنیم باید این سخن لنین را در متن شرایطی که موجب اعلان این سخن شده است در نظر بیاوریم و مثلاً ببینیم منظور لنین از «ارتجاعی‌ترین سازمانهای اتحادیه‌ای» چیست و به چه دلیل توصیه می‌کند که حتما در این «ارتجاعی‌ترین سازمانها» کار شود. وی می‌گوید باید «بتوان بطور سیستماتیک و با سرسختی مصرانه و صبورانه درست در آن مؤسسات، دربین آن جمعیتها و اتحادیه‌ها، ولو ارتجاعی‌ترین آنها، که توده پرولتر و نیمه پرولتر در آنجا هست، به تبلیغ و ترویج پرداخت.» (تأکید از ماست- همانجا ص ۴۵۱)

در اینجا لنین کاملاً دلایل خود را بر لزوم کار در این سازمانهای ارتجاعی آشکار می‌کند. او حضور «توده‌های پرولتر و نیمه پرولتر» در این سازمانها را دلیل آن می‌داند که کمونیستها حتما باید شیوه نفوذ و کارکردن در آنها را بیاموزند. وی برای جذب این توده‌هاست که کمونیستها را بکار در داخل این سازمانها تشویق می‌کند نه برای آب ریختن به آسیاب رهبران اپورتونیست این سازمانها که خود را به بورژوازی فروخته‌اند. ولی آیا در شرایطی که چریکهای فدائی خلق مبارزه خود را در ایران شروع کرده‌اند چنین سازمانهایی در ایران وجود داشت؟ «سازمانهای ارتجاعی» مورد نظر لنین اگرچه ابزار مبارزه پرولتاریا نبودند ولی «توده پرولتر و نیمه پرولتر» را در خود جمع داشتند ولی آیا در آنچه آنزمان در ایران نام سندیکا یا اتحادیه کارگری را بر خود داشت نیز «توده پرولتر یا نیمه پرولتر» حضور داشت؟ آیا آنچه را رژیم سندیکا یا اتحادیه می‌نامید جز ارگانهای نظارتی بود با این هدف که مراقبت کنند مبادا «توده پرولتر یا نیمه پرولتر» در سازمانی (هرچند ارتجاعی) گرد آیند. در چنان شرایطی کار در اتحادیه‌های کارگری چه مفهومی داشت؟ در حالیکه از «توده پرولتر یا نیمه پرولتر» خبری نبود و کنترل آن نیز حتی نه بدست اپورتونیستها، بلکه بدست پلیس رژیم بود، کار کردن و به «تبلیغ و ترویج» پرداختن چه مفهومی داشت؟ اپورتونیستهایی که آنگونه انتقاد می‌کنند آیا جرأت دارند بگویند «توده پرولتر یا نیمه پرولتر» در آنزمان در این سازمانها متشکل بوده‌اند و چریکهای فدائی خلق چون نتوانسته‌اند مشکل رخنه به این سازمانها را حلّ کنند نتوانسته‌اند

^{۳۰} همانطور که قول داده بودیم ما تصمیم داریم به نقل آن قسمتهائی از کتاب «چپ روی» بپردازیم که مورد بی‌التفاتی اپورتونیستها بوده است.

^{۳۱} این یکی از جملات مورد علاقه اپورتونیستهاست. یکی از آن جملاتی که از فرط تکرار بی‌رویه در نزد اپورتونیستها به «اراجیف» تبدیل شده است. آنها بارها این جمله را به رخ چریکهای فدائی خلق کشیده‌اند.

با پرولتاریا ارتباط بگیرند؟ تکرار سخن لنین بدون توجه به محتوای آن چیزی جز بافتن «اراجیف» است؟ برای تئوریه‌های مبارزه مسلحانه که منظور لنین را آنچنان که خود لنین می‌خواست فهمیدند، هرگز چنین مشکلی مطرح نشد که از حل آن عاجز بمانند. آنها توده‌های کارگری را می‌دیدند که با سوء ظن و بی‌اعتمادی به این دکانهایی که تابلو سندیکا یا اتحادیه بر سر در خود زده بودند می‌نگریستند. توده‌های کارگری به کسانی که به این سندیکاها زیاد رفت و آمد می‌کردند مشکوک می‌شدند و آنها را عمال پلیس می‌انگاشتند و اگر گاهی نیز برای کارهای خود به آنها مراجعه می‌کردند نه بعنوان سازمان مبارزه خویش، بلکه بعنوان ابزار دست کارفرما و پلیس با آن برخورد می‌کردند. مراجعه آنها به این سندیکاها بی‌شبهت به مراجعه آنها در صورت لزوم به کلانتریها و دادگاهها نبود. اپورتونیستها چنان توصیه لنین را در مورد کار در سندیکاها ارتجاعی تکرار می‌کنند و منظور لنین را از انجام این توصیه از خواننده خود پنهان می‌کنند که گویی لنین اپورتونیستی بوده است که به کمونیستها توصیه می‌کرد هرچا بورژوازی تابلویی بالا برد و کلمه کارگر را روی آن نوشت باید کمونیستها بآنجا بشتابند و باصطلاح به ترویج و تبلیغ پردازند. کارگران ایران در جریان نهضت اخیر خود عملاً این نظر را در مورد اتحادیه‌ها و سندیکاها فرمایشی به اثبات رساندند. آنها همه جا در اولین فرصتی که پیدا کردند تشکلهای ویژه و مستقل خود را بوجود آوردند و نشان دادند که به این سندیکاها و اتحادیه‌ها هیچگونه اعتمادی ندارند و با آنها بهیچوجه در ارتباط نیستند. رژیم جدید نیز بلافاصله پس از استقرار به همین تشکلهای هجوم برد و کسانی که ظاهراً حکومت خود را مدیون مبارزات خلق و از جمله کارگران از طریق همین تشکلهای بودند بعنوان پاسداران سرمایه وابسته اولین وظیفه خود را درهم شکستن آنها قرار دادند.^{۳۲} و دیگر لازم نیست ما در این جا آنچه را که آنها در این مدت در این زمینه کرده‌اند بازگو نمائیم. ولی آنچه مخصوصاً در این جا قابل ذکر است این است که در اولین فرصتی که امکان ایجاد سازمانهای کارگری به معنای واقعی خود پدید آمد، چریکهای فدائی خلق در حد امکان خود در آنها کار کردند و حتی در آنجا که رهبری این سازمانها با احزاب بورژوازی وابسته بود، مادام که توده‌های «پرولت و نیمه پرولت» در آنها بوده و هستند با ترکیب کار علنی و مخفی باقی خواهند ماند ولی هرگز از بازگو کردن این حقیقت برای پرولتاریا باز نمی‌مانند که نظام بورژوازی وابسته و رژیم حکومتی ویژه آن هرگز نمی‌تواند وجود اتحادیه‌ها و سندیکاها و یا شوراهای^{۳۳} واقعی کارگری را تحمل کند و کارگران

^{۳۲} نهضت کارگری ایران، اکنون مدارک بسیار ارزنده‌ای از این تجربه تا حدی منحصر بفرود دارد و می‌توان و باید این تجربه را نه تنها برای استفاده نهضت کارگری ایران بلکه برای استفاده کارگران تمام کشورهای وابسته تدوین نمود. چگونگی پیدایش تشکلهای خودجوش کارگری و نقش مهم آنها در سرنگونی رژیم شاه و بلافاصله مقابله رژیم جدید با این تشکلهای و مخصوصاً اسلوبهای گوناگونی که این رژیم جدید برای در هم شکستن این تشکلهای بکار می‌برد، از اتهام وابستگی به رژیم سابق تا مقابله مسلحانه با آنها، همه تجاربی است که اکنون دیگر باید از طرف کمونیستهای ایران جمع‌بندی شود و ادبیات انقلابی پرولتاریا را بیش از پیش غنا بخشد. چریکهای فدائی خلق قصد دارند به سهم خود به انجام این کار انقلابی اقدام کنند و به همین جهت از کارگران می‌خواهند که مدارک و تجارب خود را در این زمینه به هر وسیله‌ای که می‌توانند در اختیار آنها قرار دهند تا این کار هرچه جامع‌تر صورت گیرد.

^{۳۳} «راه فدائی» به رفیق اشرف ایراد می‌گیرد که از عبارت شوراهای صنفی در مصاحبه خود استفاده کرده است و خود در تعریف شورا به لنین متوسل می‌شود که «ما تاکنون از لنین شنیده بودیم که «شوراها ارگانهای محصول قیام توده‌ها می‌باشند» و توضیح می‌دهد که: «شورا ارگان سیاسی و دمکراتیک است و نه صنفی». و از خود می‌پرسد که «هنگامیکه رفیق اشرف از شوراهای صنفی نام می‌برد معلوم نیست کدام دسته از شوراهای صنفی (بنگاهها، سندیکا، اتحادیه سراسری، فدراسیون

هرگاه بخواهند تشکلهای واقعی خود را بوجود آورند و یا آنچه را که بوجود آورده‌اند حفظ کنند، چاره‌ای ندارند جز آنکه انقلاب را به پیش برانند و برای آنکه انقلاب را به پیش ببرند چاره‌ای ندارند جز آنکه این تشکلهای پایه‌ای برای ایجاد تشکلهای مستحکمتر نموده و این شیوه مبارزه را وسیله‌ای برای دستیابی به شیوه‌های عالی‌تر مبارزه قرار دهند. چریکهای فدائی خلق به کارگران می‌آموزند که توقف در همین جا ممکن نیست. اگر به انتخاب اعضای شورا در کارخانه اکتفا شود و هر کارگری بدنبال کار خود برود و شورا به کارهای روزمره مشغول شود، زمانی همه بخود می‌آیند که دیگر برای حفظ شورا و دستاوردهائی که مبارزه تا اینجا داشته فرصتی نیست.

ما پیش از این در مورد استفاده از پارلمان نظر خود را ابراز داشته‌ایم و اصولاً بحث در این موارد خاص کار این نوشته نیست. بحث ما بر سر اسلوب کار چریکهای فدائی خلق و تحقیق شباهت یا عدم شباهت آن با کار «چپها»ی اروپائی مخاطب لنین بود و می‌بینیم که در این زمینه هیچ شباهتی بین این دو موجود نیست. اگر «چپها»ی اروپائی در کشورهائی که اتحادیه‌های کارگری کما بیش مرتجع، توده‌های بزرگی از پرولتاریا را در خود جای داده از کار در این اتحادیه‌ها سرباز می‌زنند، کار آنها هیچ شباهتی با کار چریکهای فدائی خلق ندارد که می‌گفتند اصولاً کار از طریق اتحادیه‌ها میسر نیست، به این دلیل ساده که اتحادیه‌ای نیز وجود نداشت که «توده‌های پرولتر و نیمه پرولتر» در آن جمع باشند. اپورتونیستها این دو را یکسان جلوه می‌دهند در حالیکه دو چیز کاملاً متفاوتند. اپورتونیستها بی‌اعتمادی چریکهای فدائی خلق را به اینگونه اتحادیه‌ها و سندیکاها فرمایشی، بی‌اعتمادی آنها به پرولتاریا جا می‌زنند در حالیکه در همان زمان که این اپورتونیستها آنچنان از مبارزه مأیوس شده بودند که هیچ چشم‌اندازی در مقابل خود نمی‌دیدند، چریکهای فدائی خلق تئوری خود را بر اساس این اعتماد راسخ به توده‌ها استوار کردند که

و کنفدراسیون... را در نظر دارد...». و به خواننده تذکر می‌دهد که «ولی به هر صورت وقتی از «شوراها» در محافل چپ صحبت می‌شود منظور ارگانی سیاسی است نه صنفی»، (راه فدائی شماره ۳- نقدی بر مصاحبه رفیق اشرف، صفحات ۱۲۷-۱۲۸). اکنون بگذارید ما نیز برای شناخت ماهیت شوراها به لنین مراجعه کنیم. راه فدائی از قول لنین فقط به ما گفت که شوراها «ارگانهای محصول قیام» می‌باشند و بلافاصله گریبان خود را از دست لنین رها کرد و برای تشریح ماهیت این «ارگانهای محصول قیام» نه به خود لنین بلکه به «محافل چپ» موهومی متوسل شد. ما اکنون اینکار را بجای راه فدائی انجام می‌دهیم تا ببینیم منظور لنین از ماهیت این شوراها، این «ارگانهای محصول قیام» چیست؟ لنین در مقاله «درباره قدرت دو گانه» می‌گوید: «تا آنجا که این شوراها وجود دارند و تا آنجا که این شوراها قدرتی هستند، در روسیه دولتی از نوع کمون پاریس وجود دارد.» (ص ۱۷ آثار منتخب، ج ۲ قسمت اول تأکید از خود لنین است) و اندکی پیش از آن توضیح می‌دهد که قدرت این شوراها یعنی این «دولت از نوع کمون» از «تسلیم مستقیم تمام مردم بجای پلیس و ارتش» حاصل می‌شود.

اکنون می‌توانیم از قول رفیق اشرف به راه فدائی پاسخ دهیم که بدنبال منظور رفیق اشرف از شوراها صنفی نباید در کتابها و در میان نامها جستجو کرد. منظور وی از شوراها صنفی همان شوراهائی بود که در کارخانه‌ها بوجود می‌آمد و مشغول رسیدگی به امور روزمره کارخانه می‌شد بدون آنکه به قدرت مسلحی متکی باشد و بدون آنکه معمولاً از حدود حداکثر اداره کارخانه گامی فراتر گذارد. اپورتونیستها این شوراها را همان شوراهای لنینی جا می‌زنند، و در «محافل چپ» آنها را به «هر صورت» «ارگان سیاسی» و «نه صنفی» تلقی می‌کردند. ولی این تلقی «محافل چپ»، ساخت این شوراها را تغییر نمی‌داد و آنها همچنان ارگانهای «صنفی» باقی می‌ماندند. اگر چه راه فدائی در کتابهائی که تاکنون خوانده به چنین عبارتی بر نخورده باشد. رفیق اشرف از کمونیستها می‌خواست تا با ایجاد هسته‌های مسلح کارگری در کنار این شوراها و احیاناً زیر نظر آنها، آنها را به شوراها واقعی تبدیل کند تا هم بتوان آنرا «ارگان قیام» و «ارگان سیاسی» خواند و هم «نطفه» حکومتی «از نوع کمون».

آنها حتی آمادگی دست زدن به عالی‌ترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه را دارند و این توده‌ها خیلی زودتر از آنچه انتظار می‌رفت در عمل نشان دادند که این اعتماد تئورسینهای مبارزه مسلحانه تا چه حدّ بجا و صحیح بوده است. اپورتونیستی که مبارزه را از حدّ مبارزه سندیکالیستی فراتر نمی‌بیند، درکش از این مبارزه سندیکالیستی نیز به نحو درد آوری محدود است که اگر شنیده که کسی می‌گوید این شیوه مبارزه میسر نیست، آنرا به زبان حقیر خود اینگونه ترجمه می‌کند که گفته شده مبارزه پرولتاریا ممکن نیست.

دامنه این بحث در عمل از حدّ یک مناظره ساده بسیار فراتر می‌رود. برای آنهایی که بهر نحوی با عنوان کردن مبارزه «سیاسی - تشکیلاتی» به مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه پرداختند کافی نیست که با عباراتی از لزوم کار سیاسی - تشکیلاتی در میان پرولتاریا سخن گویند و سپس به انتقاد از تئوری مبارزه مسلحانه بپردازند و گمان کنند که تمام وظیفه خود را به عنوان پیشاهنگ پرولتاریا به انجام رسانده‌اند. انتقاد مارکسیستی صرفاً به نشان دادن نقطه ضعفها و اشتباهات طرف مقابل اکتفا نمی‌کند بلکه بجای نظرات طرف مقابل، نظراتی را که صحیح می‌داند ارائه می‌نماید و صحت آنها را اثبات می‌کند. آنها که معتقدند باید صرفاً با کار سیاسی و تشکیلاتی مبارزه پرولتاریا را در این مرحله به پیش برد، با دقت آن ارگانهای را که می‌توان از طریق آنها به این وظیفه سیاسی و تشکیلاتی دست زد مشخص کنند. آیا اینها معتقدند که می‌توان در ایران اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری واقعی داشت که در آنها بهر صورت «توده‌های پرولتر و نیمه پرولتر» جمع شوند؟ آیا آنها معتقدند که می‌توان در ایران چنان پارلمان، چنان شرایط آزادی داشت که لاف‌ل بوجود یک فراکسیون کارگری در این پارلمان امیدوار بود؟ اگر اینها چنین تصویری دارند باید آنرا بوضوح برای پرولتاریا تشریح کنند و نیز برای وی توضیح دهند که پرولتاریا به چه نحو می‌تواند از این طریق به هدف مبارزه سیاسی خود یعنی کسب قدرت دولتی نائل گردد. اگر آنها تحقق چنین شرایط دمکراتیکی را در ایران میسر نمی‌دانند باید باز با دقت توضیح دهند که آن تشکیلاتی که در نظر دارند بوجود آورند تا مبارزه پرولتاریا را متشکل کرده، آنرا رهبری کند و در عین حال در شرایط فقدان دمکراسی و سرکوبها و پیگردهای دشوار، قدرت ادامه کاری را داشته باشد چیست؟

حتی اگر مسئله تشکیل حزب را نیز حلّ شده بدانیم، باز به چه وسیله می‌توان ارتباط این حزب را با طبقه در شرایط فقدان دمکراسی و فقدان اتحادیه‌های کارگری حفظ کرد؟ به این مشکلات، مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه باید پاسخی صریح و عملی بدهند و مادام که اینکار را انجام نداده‌اند و به کلی گوئی در مورد «لزوم کار سیاسی - تشکیلاتی در میان پرولتاریا» اکتفا کرده‌اند، هر چه حزب توده هشدار بدهد که «هنوز مشی چریکی...» و راه کارگر سفارش کند که مبخهای تابوت این مشی را چنان محکم بکوبید که دیگر نتواند از آن خارج شود، «هنوز» هم نتوانسته‌اند این مشی را ردّ نمایند و ناگزیرند به همدیگر پرخاش کنند و هر یک دیگری را مسئول خراب کردن بحث بدانند. اگر با هوچی‌گری و دسیسه‌چینی و شایعه پراکنی بتوان چند صباحی چریکهای فدائی خلق را به ظاهر منزوی کرد ولی با این وسائل نمی‌توان مشکلات تئوریک نهضت انقلابی یک خلق قهرمان را که امروز دیگر حماسه قهرمانیهایش همه جهان را متوجه وی کرده، حلّ نمود.^{۳۴}

^{۳۴} وقتی سازمان پیکار می‌نویسد: «... رفیق پویان را در نظر بگیرید پس از دو ماه کار در کارخانه به این نتیجه می‌رسد که کارگران ملین هستند و بدرد نمی‌خورند...»، چند چیز را آشکار می‌کند: اولاً اطمینان خود را به کودنی و بی‌اطلاعی هوادار و خواننده

* * *

اکنون به موضوع «مصالحه» و «سازشکاری» مورد نظر لنین در کتاب «بیماری کودکی...» که به بحث فوق ارتباط تنگاتنگ دارد بپردازیم و ببینیم آیا اپورتونیستهای ما حق دارند با این افراط در این زمینه به لنین متوسل بشوند.

اپورتونیسم راست در تبلیغ و ترویج و (مخصوصاً در تبلیغ شفاهی) در پاسخ منتقدین سازشکاری اپورتونیسم خویشتن به این جمله لنین متوسل می‌شود که «آیا این (خودداری از هر نوع سازش و مصالحه) شبیه نیست به اینکه ما بهنگام صعود از کوه دشواری که تاکنون اکتشاف نشده و پای کسی بدانجا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از اینکه گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه بعقب بازگردیم و از سمت انتخاب شده صرفنظر کنیم و سمتهای گوناگونی را آزمایش نمائیم؟» (بیماری کودکی... ص ۴۷۴). و البته با ذکر این نقل قول همواره می‌خواهند این فکر را بخواننده یا شنونده خود القاء کنند که گویا آنها در حال بازگشتن به عقب می‌باشند ولی آنچه هرگز از اینها سر نزده صعود از کوه است. کمیته مرکزی حزب توده مخصوصاً پس از سال ۳۲ بارها از این نقل قول و نظائر آن در آثار لنین استفاده کرد تا ساده لوحانی را که از او خواستار تحرکی انقلابی بودند ظاهراً در بحث مجاب کند ولی هرگز در عمل کسی از این کمیته مرکزی اقدامی در جهت صعود از کوه ننید. حتی اگر امروز هم دلیل این آستانبوسی و چاکریشان را بررسی باز احیاناً به همین لزوم «بازگشتن به عقب» استناد می‌کنند. ولی آیا اپورتونیسم راست حق دارد سازشکاریهای خیانتکارانه خویشتن را با استناد به لنین توجیه کند؟

لنین در کتاب بیماری کودکی... اتفاقاً در هنگام سخن گفتن از لزوم «مصالحه» و «سازش» در موارد «مشخص»^{۳۵} و عدم صحت حکم کلی «چپ‌ها»ی آلمانی در خودداری از هرگونه مصالحه و سازش، خود

نشریه خویشتن با وقاحت تمام به نمایش می‌گذارد و دوم آنکه نشان می‌دهد گردانندگان این سازمان در زمینه تخطئه و سفسطه نظرات چریکهای فدائی خلق به چه حدی سقوط کرده‌اند و عجز و ورشکستگی در مقابله رویاروی با واقعیت این نظرات، سازمان مزبور را به توسل به چه وسائل ننگینی وادار کرده است و سوم و مهمتر از همه آنکه چگونه گردانندگان این سازمان حاضر نیستند حتی اکنون یعنی چهار سال پس از اتخاذ خط «سیاسی - تشکیلاتی»، و در شرایط بیسابقه اوج نهضت توده‌ای، لااقل مسائل اساسی نهضت، یعنی سازماندهی، استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در رابطه با سازماندهی، استراتژی و تاکتیک جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی را بطور جدی برای خود مطرح کنند - مسائلی که این سازمان با همه پروگوتیهایش همواره به همین شیوه حتی از طرح آنها طفره رفته است و طبیعتاً هیچ راه حلی هم برای آنها ندارد. ما در اینجا دیگر طرح نمی‌کنیم که رهبران سازمان پیکار در همان زمانی که رفیق پویان نظراتش را ابراز می‌کرد در نهضت حضور داشتند و اعتراضی نکردند و خود نیز برای حل مشکل ارتباط‌گیری با توده‌ها راه حلی ارائه نکردند، زیرا ما معتقدیم که همه چیز در جریان تکامل و تغییر است و اپورتونیستهای سازمان پیکار هم از این قاعده مستثنی نیستند.

آنچه باید در اینجا بگوئیم این است که نظرات رفیق پویان نه آنچنان که سازمان پیکار القاء می‌کند بر دو ماه تجربه شخصی وی بلکه بر حداقل شانزده سال تجربه انقلابیون ایران برای تماس گرفتن با توده‌ها استوار است.^{۳۵} لنین در مورد لزوم تحلیل مشخص از هر مورد مشخص در زمینه تشخیص مصالحه موجه از مصالحه غیر موجه و «مهمل» بودن توسل به عبارات کلی در این زمینه در سراسر کتاب «بیماری کودکی...» تأکید می‌کند و چندین بار به این موضوع بر می‌گردد. از یک سوی به چپ‌ها می‌گوید: «درست کردن نسخه یا یک قاعده عمومی («هیچ مصالحه‌ای مأذون نیست!») که برای کلیه موارد بکار آید کار مهملی است. باید از خود دارای تبخّر بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سر درآورد.» (همانجا، ص ۴۷۱) و از سوی دیگر در مقابل اپورتونیسم راست هشدار می‌دهد: «آنچه که در مورد مسائل عملی مربوط به سیاست

کاملاً نگران آن است که مبادا این گفته وی وسیله‌ای شود در دست اپورتونیسیم راست و به همین جهت بلافاصله پس از آنکه فرمول کلی ردّ هرگونه مصالحه و سازش را «آنچنان عمل کودکانه‌ای» می‌خواند «که حتی مشکل است آن را جدی تلقی نمود»، می‌افزاید: «سیاستمداری که می‌خواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص این قبیل مصالحه‌ای را که جایز نیستند و اپورتونیسیم و خیانت را منعکس می‌سازند تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیزی افشاگری بی‌امان و جنگ آشتی ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد.» (همانجا ص ۴۹۲ تأکید همه جا از لنین می‌باشد).^{۳۴}

آنگاه وی ضمن تأکید بر اینکه تشخیص این شرایط «مشخص» همواره چندان هم آسان نیست، سعی می‌کند با تحلیل تجربه بلشویکها در مصالحه «برست» خطوط کلی را که باید راهنمای عمل در این تحلیل مشخص باشد به کمونیستهای اروپا نشان دهد. لنین تشریح می‌کند که حزب بلشویک «فقط» در شرایطی «بزورگویی درندگان برست تن در داد» که از همان سال ۱۹۱۴ جنگ امپریالیستی را محکوم کرد و قاطعانه علیه آن و علیه سوسیال شوینیسم که با بورژوازی خودی متحد شده بود به مقابله برخاسته، جدّاً از شعار سرنگونی تزاریسم حمایت کرده و پس از سرنگونی تزار نیز از اتحاد با بورژوازی سرباز زده و قاطعانه به سرنگونی حکومت بورژوازی و برقراری حکومت پرولتاریائی اقدام کرده و پس از بدست گرفتن قدرت در کشور شوروی نیز به تمام ملل پیشنهاد «صلح» داده و «تمام آنچه را که در حیطه قدرت انسانی است، برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها» بکار برده است. (ص ۴۳۱) چنین مصالحه و سازشی را بواقع می‌توان بازگشتن به «عقب» برای «صعود» نامید. ولی آیا هر سازشکار و هر مصالحه‌کاری می‌تواند سازشکاری خویش را بکمک گفته‌های لنین توجیه کند. لنین برای آنکه هیچ سوء تفاهمی در این زمینه پیش نیاید، در کنار تحلیل رفتار بلشویکها به بررسی وضع منشویکها و اس. ارها می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه آنها «کار را از خیانت آغاز نمودند.» در جنگ امپریالیستی به شعار «دفاع از میهن» پیوستند

در لحظه تاریخی معین یا خاصّ مهمّ است اینستکه انسان بتواند مسائلی را که در آنها عمده‌ترین نوع مصالحه‌های غیرمأذون و خائنانه متجلی می‌گردد که مظهر اپورتونیسیمی است که برای طبقه انقلابی هلاکت بار است، تشخیص دهد و تمام مساعی خود را متوجه روشن ساختن آنها و مبارزه علیه آنها سازد.» (ص ۴۷۲ و ۴۷۳).

چنانچه ملاحظه می‌شود از نظر لنین تنها یک راه برای جلوگیری از انحراف چپ یا راست در این زمینه موجود است و آن تحلیل مشخص از هر وضعیت مشخص است. تنها، حاصل این تحلیل مشخص است که نشان می‌دهد که آیا فلان مصالحه یا سازش با مصالح عمومی طبقه کارگر مطابقت دارد یا نه و در این مورد هیچ فرمول کلی بما کمک نمی‌کند و ما پس از این خواهیم دید که چگونه اپورتونیستهای ما هرگز به تحلیل مشخص از شرایط مشخص نمی‌پردازند و می‌کوشند با توسل به فرمولهای عام، سازشکاری و مصالحه‌های اپورتونستی خویش را موجه جلوه داده، چریکهای فدائی خلق را «چپ رو» و «آنارشیسیت» معرفی کنند.

^{۳۴} «هر پرولتری، در نتیجه آن شرایط مبارزه توده‌ای و آن حدت فوق العاده تناقضات طبقاتی که در آن بسر می‌برد مشاهده می‌کند بین مصالحه‌ای که شرایط ابژکتیو آن را ایجاب می‌کند (زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمی‌شود و اعتصاب کنندگان بطور تحمل ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده‌اند) و بهیچوجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگرانی که بدان تن در می‌دهند برای مبارزه آتی نمی‌کاهد از یکطرف، و مصالحه‌ای که توسط خائنینی بعمل می‌آید که گناه استفاده جوئی خود (اعتصاب شکنان هم «مصالحه» می‌کنند!)، جبن خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه‌داران، تن - سستی خود را در برابر ارباب و گاه امتناع و گاه صدقه و گاه خوش آمدگویی سرمایه‌داران بگردن علل ابژکتیو می‌اندازند، بین این دو مصالحه فرق وجود دارد....» (ص ۴۷۰ و ۴۷۱)

و با بورژوازی خودی، با کرنسکی و کادتها و سپس با گُلچاک و دنیکین علیه پرولتاریا متحد شدند و در واقع «مصالحه آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان عبارت بود از اینکه آنها خود را شریک راهزنی امپریالیستی می‌ساختند.» (همانجا - ص ۴۳۱ - تأکید از لنین)

خلاصه لنین نشان می‌دهد که پرولتاریا، که در جامعه سرمایه‌داری برای سوسیالیسم، مبارزه می‌کند، نمی‌تواند در هر اقدام خود از کوچکترین آنها گرفته (اعتصاب در یک کارخانه) تا بزرگترین آنها (قیام مسلحانه برای سرنگونی حاکمیت بورژوازی) موازنه قوا بین خود و دشمن را در نظر نگیرد. در این نبرد و بخاطر مصالح این نبرد او باید اولاً در صدد اتحاد با همه کسانی باشد که به نحوی از انحاء می‌توان از اتحاد با آنها برای پیشرفت هدف استفاده کرد، یعنی پرولتاریا باید در هر مقطعی در صدد تشخیص متحدین هر چند موقتی و هر چند ناپیگیر خود باشد. این امر پرولتاریا را وامیدارد تا با نمایندگان و احزاب طبقات غیرپرولتر (در مورد روسیه بورژوازی لیبرال) دست به سازشهایی بزند. ثانیاً پرولتاریا ناگزیر است با دشمن مستقیم خویش نیز در مقاطع معینی مصالحه کند و حتی گاه ناگزیر است در مقابل وی دست به عقب نشینی بزند. شرایط این مصالحه و عقب نشینی در مقابل دشمن را باید بدقت شناخت، اگر جایی که می‌توان پیشروی کرد مصالحه کنیم و جاییکه می‌توان مصالحه کرد، عقب نشینی کنیم به پرولتاریا خیانت کرده‌ایم. ولی در عین حال گاه ممکن است یک پیشروی موضعی که شرایط انجام آن مهیاست در مجموع مبارزه، به زیان امر پرولتاریا باشد از چنین پیشروی نیز باید صرفنظر کرد. سرانجام لنین معیار نهایی تشخیص صحت یا عدم صحت مصالحه را با تعیین هدف این مصالحه بدست می‌دهد. «تمام مطلب بر سر آنست که بتوان این تاکتیک را منظور ارتقاء، (نه تنزل) سطح عمومی آگاهی پرولتاریا، انقلابیگری و استعداد وی برای مبارزه و پیروزی بکار بست.» لنین از تجربه مشخص بلشویکها در استفاده از «تاکتیک مانور و سازشکاری و مصالحه» چه قبل و چه پس از انقلاب اکتبر در مقابل منشویکها سخن می‌گوید. در این زمینه مخصوصاً تأکید می‌کند که استفاده از این تاکتیک «البته به شکل و اشکالی» می‌بایست بکار برده شود که «پیروزی بلشویکها بر منشویکها» را «تسهیل و تسریع کند و موقعیت بلشویکها را به حساب منشویکها تحکیم و تقویت نماید.»

بهر حال این بود چکیده نظر لنین در مورد مصالحه و سازش در کتاب «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم» و ما بهیچوجه در اینجا مدعی آن نیستیم که تمام غنای این تعلیمات را منعکس کرده‌ایم. به همین جهت نیز بخواننده خود توصیه می‌کنیم در صورتی که با تعلیمات لنین مستقیماً از طریق خود این کتاب در این زمینه آشنا نیست، لازم است آنچه را در اینجا منعکس است با مراجعه شخصی به کتاب لنین تکمیل نماید. غرض ما از این بحث مختصر صرفاً نشان دادن طرح کلی این بحث بود و فقط تا آنجا به آن پرداختیم که گمان می‌کنیم که برای بحث ما با منتقدین اپورتونیست تئوری مبارزه مسلحانه لازم است، زیرا بلافاصله پس از انتشار این تئوری سردسته این اپورتونیستها یعنی کمیته مرکزی حزب توده ضمن سنگرگیری پشت سر لنین با نقل قولی از همین کتاب، چریکهای فدائی خلق را ظاهراً «چپ رو» خواند و از آن پس دیگران این امر را فرض مسلمی می‌دانند که گویا لزومی به اثبات مجدد ندارد. کمیته مرکزی حزب توده در کتاب «چریکهای فدایی خلق چه می‌گویند» که ما پیش از این ضمن معرفی، آنرا اساس کار خود در این پاسخگوئی قرار دادیم در صفحه ۲۷ چنین می‌گوید «لنین عقب نشینی صحیح را مکمل تعرض می‌داند» و می‌نویسد: «احزاب انقلابی باید معلومات خود را تکمیل کنند. آنها طرز تعرض را آموختند و اینک

می‌بایست بدین‌نکته پی ببرند که این علم باید با علم دیگری تکمیل گردد و آن اینکه چگونه باید صحیح‌تر عقب‌نشینی کرد... بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب‌نشینی صحیح نمی‌توان پیروز گردید.» (تکیه مطابق متن مأخذ است).

چون نظرات لنین در باره تعرض و عقب‌نشینی مستقیماً از نظرات او پیرامون مصالحه و سازش ناشی می‌شود ما بحث اجمالی فوق را در زمینه اخیر لازم دیدیم و اکنون در پرتو آن می‌توانیم ببینیم که چه کسانی و چگونه لنین را در بحث با چریکهای فدائی خلق سپر خود قرار می‌دهند. لنین می‌گفت بحث مصالحه و سازش و عقب‌نشینی فقط برای کسانی مآذون است که وفاداریشان به انقلاب و تصمیمشان به مبارزه در راه پیروزی پرولتاریا را به اثبات رسانده باشند و دقیقاً بدلیل مصالح همین مبارزه است که آنها به سازش، مصالحه و عقب‌نشینی تن می‌دهند و در جمله‌ای هم که «کمیته مرکزی» از وی نقل قول می‌کند وی آموختن علم «عقب‌نشینی صحیح» را به آن احزاب پرولتری توصیه می‌کند که پیش از این طرز تعرض را آموخته‌اند. لنین هرگز به کسانی که «طرز تعرض» را نمی‌دانند توصیه آموختن طرز عقب‌نشینی را نمی‌کند و اکنون کمیته مرکزی حزب توده در مقابل چریکهای فدائی خلق به لنین متوسل می‌شود. همین کمیته مرکزی که در سی سال سابقه هستی خود هرگز «طرز تعرض» را نیاموخته است و هرگز او را در موضع تعرض صحیح ندیده‌ایم، چنین کسانی به چه دلیل «عقب‌نشینی» می‌کنند؟ این «علم» برای آنها چه فایده دارد؟ مگر نه آنکه لنین در همان صفحه همان کتاب، آموختن علم عقب‌نشینی صحیح را به این دلیل لازم می‌داند که در عمل برای حفظ «هسته اصلی» تشکیلات سازمان پرولتاریا بکار رود؟ ولی کمیته مرکزی که لزوم آموختن این علم را به چریکهای فدائی خلق تذکر می‌دهد خود در عمل و مثلاً پس از کودتای مرداد ۳۲ چگونه از این «علم» استفاده کرد؟ آیا او «منظم» عقب‌نشینی کرد و «هسته اصلی ارتش» خود را برای تعرض بعدی حفظ کرد؟ نه! در پاسخ چنین سؤالی هر قدر هم که کمیته مرکزی حزب توده سفسطه کند، آنچه مسلم است این است که از همه سازمان عریض و طویل این حزب در سراسر کشور در مدتی نسبتاً کوتاه تقریباً جز یک هسته از فراریان در خارج از کشور چیزی باقی نماند و در واقع این «کمیته مرکزی» فرار کرد نه عقب‌نشینی. دلیل این نیز که چرا این «کمیته مرکزی» نتوانست به عقب‌نشینی منظم دست بزند و در نتیجه هسته اصلی ارتش خود را نجات دهد، در آموزشهای لنین کاملاً آشکار است. اگر «کمیته مرکزی» از قول لنین به چریکهای فدائی خلق لزوم آموختن «علم عقب‌نشینی» را تذکر می‌دادند هرگز چریکهای فدائی خلق به این فکر نیافتادند که در مورد لزوم آموختن «تعرض» و حتی «علم عقب‌نشینی منظم» به این «کمیته مرکزی» تذکری بدهند. می‌شد ساده لوح بود و به «کمیته مرکزی» انتقاد کرد که تو اگر علم عقب‌نشینی لنینی را آموخته بودی می‌توانستی «هسته اصلی ارتش» خود را حفظ کنی و کمیته مرکزی نیز لااقل در آنزمان با مقداری عشوهرگری و خودشیرینی بالاخره ممکن بود در این زمینه به خود انتقادهایی وارد ببیند، ولی چریکهای فدائی خلق چنین ساده لوحی نداشتند آنها می‌دانستند که تاکتیک عقب‌نشینی لنینی برای اپورتونیسم راست و خائنین به طبقه کارگر آموختنی نیست زیرا اگر لنین «مصالحه»، «سازش» و «عقب‌نشینی» را «تاکتیک» می‌دانست، اینها آنرا استراتژی خود قرار داده‌اند و به همین جهت هم لنین اساساً با اینها وارد بحث «تاکتیک عقب‌نشینی»، «مصالحه» و «سازش» نمی‌شود. از نظر لنین این بحث فقط با انقلابیون مورد دارد. آنهم انقلابیونی که لنین هرگز در سراسر کتاب «بیماری کودکی...» نسبت به صمیمیت و خیر خواهیشان و گذشت و فداکاریشان در قبال پرولتاریا لحظه‌ای تردید

به خود راه نمی‌دهد. لنین به این انقلابیون می‌گوید که لازم است تاکتیک عقب نشینی، مصالحه و سازش را بیاموزند و امروز چقدر تأسف آور و در عین حال طبیعی است که می‌بینیم دشمنان طبقاتی پرولتاریا سعی می‌کنند (چه سعی بیهوده‌ای!) که با این سخنان لنین هرائقلابی‌ای را از تعرض باز دارند و اگر در این کار موفق نشدند وی را «چپ رو»، «آنارشویست» و غیره و غیره بخوانند.

موضوع دیگری که در این نحوه برخورد حائز اهمیت است این است که انتقاد «کمیته مرکزی» و تمام دنباله روان بعدی وی به چریکهای فدائی خلق در این زمینه درست به همان شیوه ایست که لنین آنرا منع می‌کرد یعنی با توسل به فرمول کلی لزوم عقب‌نشینی بدون هیچ گونه تحلیل مشخص. ولی «کمیته مرکزی» نسبت به اخلاف خویش از نظر ما این مزیت را دارد که بنحوی آشکار استفاده فرصت طلبانه از گفته‌های لنین را به معرض نمایش می‌گذارد. این کمیته مرکزی که در سال ۵۰ چریکهای فدائی خلق را به این دلیل که مبارزه مسلحانه را آغاز کرده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «... آنان چنان خط مشی و چنان شیوه‌هایی از مبارزه را پیش می‌کشند که حاکی از عدم درک نقش توده‌ها، انکار این نقش بوده و به جدائی کامل از توده‌ها می‌انجامد» (ص ۱۰- چریکهای خلق چه می‌گویند)، خود حدود یک سال پیش از این تاریخ در بغداد همراه تیمور بختیار در صدد آغاز یک مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود. او که اکنون در مقابل چریکهای فدائی خلق با دو دست روی کتاب لنین می‌زند و به تعلیمات وی قسم می‌خورد که بدون توده‌ها نمی‌شود مبارزه مسلحانه را آغاز کرد، آیا آنزمان آثار لنین را نخوانده بود و یا اینکه در وجود مزدوری چون تیمور بختیار و احياناً چند نظامی مزدور دیگر و تعدادی خان خود فروخته حامی وی در ایران، «توده» مورد نظر خود را متجلی و شرایط عینی مبارزه مسلحانه را آماده می‌دید و یا «بعلت جوانی» دچار «بیماری کودکی چپ روی» شده بود؟^{۳۷}

بله، همین «کمیته مرکزی» که در مقابل مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق اینچنین هراسان شده و لزوم آموختن «علم عقب نشینی منظم» را گوشزد می‌کند، خود، چند سال پیش از این تاریخ، نوشته‌های «چه گوارا» را از همین رادیو پخش می‌کرد و مسلماً امروز در صدد آن نیست که مدعی شود بین نوشته‌های چه گوارا با لنین به آن صورتی که وی می‌فهمد همخوانی کامل موجود است.

این کمیته مرکزی به خوبی نشان می‌دهد که توسل به لنین نیرنگی بیش نیست ولی بگذارید فرض کنیم که طرف بحث ما در آنچه می‌گوید واقعاً صمیمی است و ببینیم آیا انتقادی که وی با تکیه به لنین به چریکهای فدائی خلق وارد می‌کند مورد دارد یا نه؟

چریکهای فدائی خلق کار خود را درست به همان شیوه‌ای آغاز می‌کنند که لنین توصیه می‌کند یعنی با تحلیل مشخص نشان می‌دهند که اگر قرار باشد سازمانی بوجود آید و به حیات خویش ادامه دهد

^{۳۷} حزب توده همواره کوشیده است این تجربه دردناک خود را با سکوت برگزار کند. در این زمینه تا حدی هم موفق شده است و یکی از مهمترین دلائل وی در این زمینه این است که اپورتونیستهای که بعداً حرفهای او را تکرار کردند نیز تحلیل این تجربه حزب توده را بنفع خود و تئوری بافیهایشان نمی‌دیدند. هم امروز آن اپورتونیستهای که در بوق و کرنا می‌دمند که پالیزبان با کمک رژیم عراق «توطئه» می‌کند و از این امر برای توجیه تحلیلهای ورشکسته خود استفاده می‌کنند، بنفعشان نیست بیاورند که در سال ۴۹ نیز تیمور بختیار با یکی دیگر از امرای ارتش، به کمک رژیم عراق و همدستی «کمیته مرکزی» کاری می‌کرد که اگر بتوان به کمک «چه باید کرد» لنین مبارزه چریکهای فدائی خلق را «توطئه‌گری» نامید آن را هم باید لااقل توطئه دانست.

باید تعرض کرد. آنها واقعیات موجود در جامعه را بر می‌شمرد و مخصوصاً با تکیه به نقش سه عامل «سرکوب قهر آمیز و اختناق مداوم و طولانی ناشی از دیکتاتوری امپریالیستی، تبلیغات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی... و ضعفهای عمده‌ای که عامل انقلابی، سازمانها و رهبریهای مبارزه دچار آن بودند»^{۳۸} (م.ه.ا.ت) در ایجاد این وضع، شیوه و سازمان مبارزه را تعیین می‌کنند. چه «کمیته مرکزی» و چه سایر منتقدین چریکهای فدائی خلق همه کوشیده‌اند صرفاً با توسل به فرمولهای کلی، خط مشی چریکهای فدائی خلق را مردود اعلام کنند.^{۳۹} و همین عمل آنها بارزترین شکل عدول از اصول لنینی در زمینه شیوه و سازمان مبارزه است. در تمام جزوه «چریکهای فدائی خلق چه می‌گویند» فقط یک اشاره به واقعیات مشخص موجود است و آن استناد به از بین رفتن سازمانهای چریکی در زمان پخش این مقالات از «رادپو پیک ایران» است و آن هم همه می‌دانند که درک حزب توده در این زمینه تا چه حد از واقعیات دور بود. بقیه جزوه همه با تکیه به فرمولهای کلی نوشته شده است.

کسانیکه با این گفته لنین که «گیسل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی مادام که تمام طبقه و توده‌های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لاقل خط مشی بیطرفی خیراندیشانه‌ای را نسبت به وی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را در پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده‌اند، نه تنها سفاهت بلکه

^{۳۸} حزب توده در جزوه مأخذ ما فقط به دو عامل اول اشاره می‌کند و دلایل آن هم روشن است. طرح نظرات چریکهای فدائی خلق در مورد «ضعفهای عمده‌ای... که عامل انقلابی، سازمانها و رهبریهای مبارزه دچار آن بوده‌اند»، پیش از هر کس پای کمیته مرکزی حزب توده را میان می‌کشید و طبیعی است که این کمیته مرکزی نخواهد چنین بحث آزار دهنده‌ای از رادپو پیک ایران پخش شود. بلی، در تعریف نظرات چریکهای فدائی خلق هر کس مصلحت خاص خود را دارد.

^{۳۹} کتاب «ملاحظات درباره تئوری پیشاهنگ» راه کارگر را از آغاز تا به آخر بخوانید و ببینید آیا نویسندگان این جزوه حتی حاضرند این سؤال را بطور مشخص برای خود مطرح کنند که بالاخره در سال ۴۸ کمونیستها باید چه شیوه مبارزه‌ای را در پیش می‌گرفتند تا بنظر راه کارگر اصولی بیاید و زمینه تأمین هژمونی پرولتاریا را در انقلاب اخیر فراهم کند؟ ما دیگر از حل عملی این مسئله و آنهم در سال ۴۸ سخنی نمی‌گوئیم. کسانیکه امروز به هر جا قدم می‌نهند توده‌های آماده پذیرش تعلیمات سیاسی را در آنجا می‌بینند، اگر «عوامفریب» باشند، زمینه بسیار خوبی برای عوامفریبی بر علیه تئوری مبارزه مسلحانه بدست می‌آورند. آنها براحتی می‌گویند مگر این توده‌ها نیستند که اینچنین آماده پذیرفتن تعلیمات سیاسی هستند؟ پس چرا رفیق پویان یا رفیق احمد زاده می‌گفتند ارتباط‌گیری و کار سیاسی با توده‌ها بسیار مشکل و حتی در مواردی غیرممکن است؟ ولی تنها در صورتی که عوامفریب باشند می‌توانند به اینگونه استدلال کنند و از قضا همه عوامفریبان، امروز بدین‌گونه استدلال می‌کنند. ولی کافیست به همین توده نزدیک شویم و نوشته‌های رفقا احمد زاده و پویان را در مورد شرایط مشخص سال ۴۸ [برایشان] بخوانیم تا آنها خود بسادگی تصدیق کنند که وضعشان در سال ۴۸ درست همانطور بوده که این رفقا توصیف کردند.

انگلس در کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان ضمن توصیف فساد و انحطاط روحی و اخلاقی که پرولتاریای صنعتی انگلستان در آن زمان دچار بود و تشریح و توصیف زندگی این طبقه، در عین حال آنچنان نسبت به آینده آن اظهار امیدواری می‌کرد که سالها بعد ناچار شد این خوشبینی افراطی را تصحیح کند. منتقدین چریکهای فدائی خلق که از اشاره چریکهای فدائی خلق بوضعیت روحی کارگران در زمان خود، علیه آنها تبلیغ می‌کنند که اینها رسالت انقلابی پرولتاریا را درک نمی‌کنند، می‌بایست صدها بار شدیدتر به انتقاد از انگلس بپردازند و خوشبینی او را به آینده پرولتاریا نظیر خوشبینی چریکها به اینکه خلق سرانجام به مبارزه قطعی برخواهدخواست یک «تعارف» بخوانند. به اینها باید گفت اذعان به اینکه پرولتاریا انقلابی‌ترین طبقه است ما را از بررسی وضعیت مشخص این طبقه در هر شرایط مشخص بی‌نیاز نمی‌کند. هرگاه بخواهیم جداً به سازماندهی و تاکتیک و استراتژی مبارزه پرولتاریا بپردازیم نمی‌توانیم صرفاً به بیان کلی آن اکتفاء نمائیم و لازم است اساس کار خود را بر واقعیات موجود استوار نمائیم.

جنایت خواهد بود.» (چپ روی - ص ۵۰۶)، به مقابله با تئوری چریکهای فدائی خلق می‌آیند، دوچیز را از خواننده یا شنونده خود پنهان می‌کنند: یکی آنکه «پیشاهنگ»ی که، آنها از «گسیل» وی میدان نبرد قطعی اظهار تأسف می‌کنند، اساساً قبل از اقدام به مبارزه مسلحانه وجود ندارد و در واقع حاصل این مبارزه است. آن جوانان «از خود گذشته» و «فداکار»ی که اپورتونیستها خونشان را بگردن تئوری مبارزه مسلحانه می‌گذارند، خود فداکاری و از خود گذشتگی را در مکتب این شیوه مبارزه آموخته‌اند و دیگر آنکه آن مبارزه‌ای که آنها به آن دست می‌زنند بهیچوجه همان نبرد قطعی مورد نظر لینین نیست. تئوری مبارزه مسلحانه «نبرد قطعی» را بصورت یک جنگ توده‌ای طولانی می‌بیند و معتقد است که در شرایط خاص ما تنها در جریان چنین جنگی است که «تمام طبقه و توده‌های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لاقط خط مشی بی‌طرفی خیراندیشانه‌ای را نسبت به وی» در پیش خواهند گرفت. وقتی چریکهای فدائی خلق می‌گفتند «جنبه تبلیغی و سیاسی مبارزه مسلحانه در آغاز، جنبه اساسی و تعیین کننده آن را تشکیل می‌دهد» و می‌افزودند که «ما با پوست و گوشت خود نیاز به حمایت خلق را احساس می‌کنیم و می‌دانیم بدون چنین حمایتی، نابودیمان و نابودی راه حتمی است.» (م.م.ا.ه.ت) بخوبی نشان می‌دادند که بهیچوجه به مبارزه خود در آغاز کار که ناگزیر جدا از توده بود بعنوان «نبرد قطعی» نمی‌نگرند و این اصل لینینی همواره در هر انقلابی صادق است که بدون حمایت توده‌ها از فداکارترین و از جان گذشته‌ترین پیشاهنگها نیز کاری ساخته نیست.

چریکهای فدائی خلق تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو را نه بعنوان یک اصل عام که در همه جا و همه وقت قابل اعمال است، بلکه صرفاً برای مرحله خاصی از جنبش ضد امپریالیستی ایران و بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران در همان زمان ارائه می‌کنند. امپریالیسم که مخصوصاً پس از انقلاب سفید بر تمامی عرصه‌های اقتصادی کشور ما دست اندازی می‌کرد، بر اساس این نفوذ اقتصادی آنچنان رژیم سیاسی‌ای را به کشورمان تحمیل نمود که بهترین نام برای آن همان است که رفیق مسعود انتخاب می‌کند: دیکتاتوری امپریالیستی. خصوصیت این دیکتاتوری امپریالیستی در آن زمان در کشورمان عبارت است از سلطه رژیم حکومتی متمرکزی که با در دست داشتن درآمد نفت در عین حال بعنوان عاملی بسیار مهم در عرصه‌های گوناگون تولید، مبادله و توزیع حضور دارد و با همین وسیله مهمترین عرصه‌های علمی و فرهنگی را نیز در اشغال خود می‌گیرد. چنین حکومتی دستگاه سرکوب و تبلیغ خویش را بر این نهادهای اقتصادی و فرهنگی سوار می‌کند و قدرتی جهانی ایجاد می‌نماید که بر تمام وجود یک جامعه سرطان وار چنگ افکنده است. در چنین رژیمی دیگر مثلاً مدرسه صرفاً محلی نیست که در آن فنون و علوم و مهارت‌های لازم همراه با ایدئولوژی طبقه حاکم آموخته شود بلکه در عین حال پایگاهی است برای پلیس مخفی که کوچکترین گرایشهای فکری دانش آموزان را زیر نظر می‌گیرد و احیاناً حتی از طریق این دانش آموزان خانواده‌های آنها را زیر نظر داشته باشد. خلاصه چنین مدرسه‌ای نه فقط از این جهت که ایدئولوژی طبقه حاکمه را به مغز محصلین فرو می‌کند، بلکه از این جهت نیز اهمیت دارد که دستگاه سرکوب در آن موضع گرفته افراد را از همان اولین روزهای تجربه حیات اجتماعی زیر نظر می‌گیرد.^{۴۰}

^{۴۰} در اوائل سال ۵۰ دیدیم که چگونه با ایجاد پستهای نظیر «معلم امور تربیتی» و «مشاور راهنمایی» سعی شد این وظیفه کنترل به نحوی علنی‌تر از پیش و زیر لفافه‌های قانونی و علنی صورت بگیرد و در همین دوران بود که پرونده‌های نسبتاً

در چنین نظامی دیگر مثلاً یک شرکت تعاونی در یک روستا صرفاً یک مؤسسه اقتصادی نبود که وسایل استثمار سرمایه بانکی یا تجاری را فراهم کند، بلکه درعین حال پایگاهی بود برای تبلیغ ایدئولوژی طبقه حاکم و زیر نظر گرفتن روستائیان توسط پلیس مخفی و سازماندهی تظاهرات و جشنهای دولتی. بخصوص پس از سرنگونی رژیم شاه و قبل از اینکه رژیم کنونی بتواند دوباره همه چیز را پنهان کند، فاکت‌های مشخصی از این نفوذ پلیس مخفی در تمام مؤسسات اقتصادی و فرهنگی بدست آمد که بخوبی نشان داد این مداخله دولت در سرمایه‌گذاریها چه زمینه وسیعی را برای امور دستگاه سرکوب آن فراهم کرده بود.^{۴۱} در نتیجه چنین شرایطی تماس انقلابیون با توده با دشواریهای ویژه‌ای روبرو می‌شد ولی آیا همین شرایط، توسل به مبارزه مسلحانه پیشرو را توجیه می‌کرد؟ بهیچوجه، اگر در ایران احزاب یا سازمانهایی وجود داشتند که پس از کودتای ۲۸ مرداد با «عقب نشینی منظم» توانسته بودند «هسته اصلی ارتش» خود و در نتیجه آن تماس خود را با توده‌ها حفظ کنند دیگر چنین شیوه مبارزه‌ای قابل توجیه نبود. برای چنین پیشاهنگی که رابطه خود را با توده حفظ کرده بود، اساساً مسائلی که در سال ۴۸ برای انقلابیون مطرح بود، مطرح نمی‌شد.

وقتی رفیق مسعود می‌نوشت: «... مسئله ارتباط با توده‌ها چنان دشوار بنظر می‌رسد که واقعاً حل آن از عهده نیروهایی چون ما بعید می‌نماید» منظورش آنچنان که اپورتونیستها عنوان می‌کنند شانه خالی کردن از زیر بار وظیفه ارتباط‌گیری با توده نبود، بلکه وی با صراحت و تواضع و در عین حال شجاعت یک روشنفکر پرولتاریا وضعیت خود و سازمانش را در مقابل مسئله‌ای که رویارویش قرار داشت بیان می‌کرد و در صدد یافتن راه حلی برای آن برمی‌آمد. او نمی‌خواست مانند اپورتونیستها با تکرار خشک و خالی

مفصلی مخصوصاً از وضع دانش‌آموزانی که پلیس مخفی به آنها مشکوک بود تهیه می‌شد. امروز که بحران آنچنان دامن سیستم را گرفته که دیگر جای هیچگونه پرده پوشی نیست، می‌بینیم که حتی وزیر فرهنگ و نخست وزیر با صراحت و از پشت رادیو، معلمین و دانش‌آموزان را به خرجینی برای پلیس تشویق می‌کنند و عملاً از اخراج و تعقیب معلمین و دانش‌آموزانی که مطابق میل سیستم فکر نمی‌کنند سخن می‌گویند و روزی نیست که یک مدرسه را اشغال مسلحانه ننمایند صرفاً بدلیل آنکه تعدادی دانش‌آموز یا معلم در آن مدرسه حرفهایی زده‌اند که مطابق میل رژیم نیست.

بلاغت بسیار لازم است (و بسیاری کسانیکه امروز حتی بنام مارکسیسم مرتکب این بلاغت می‌شوند) که گمان کنیم تعصبات مذهبی، اینها را به اینکار وادار کرده است نه تعصبات حفظ نظامی که حفظ آن بدست آنان سپرده شده است.^{۴۱} امروز که همه چیز از پرده برون افتاده، بحثهایی که زمانی در اتاقهایی در بسته و برنامه‌های محرمانه مطرح و منعکس می‌شد، پشت رادیو تلویزیون و یا در میدانها و روی منابر و در صفحات روزنامه‌ها مطرح می‌شوند و با وضوح می‌توان این خصلت نهادهای اقتصادی و فرهنگی دولت را دید. کافیست نظری به وضع جهاد سازندگی بیاندازیم و ببینیم که چگونه سردمداران حکومت کنونی بیش از آنکه به فعالیتهای اقتصادی این نهاد توجه داشته باشند، بر سر چگونگی نقش امنیتی و پلیسی آنها در روستاها با یکدیگر در جدالند و چگونه هر جا «جهاد» پا می‌گذارد پیش از آنکه به امور اقتصادی و رفاهی بپردازد به ترتیب دادن تظاهرات و صدور اعلامیه حمایت از این یا آن دسته مشغول می‌شود. این نه نتیجه نیت و خواست افراد (ما می‌پذیریم که مخصوصاً در شرایط کنونی افرادی با نیت خدمت به مردم به اینگونه نهادها وارد می‌شوند) بلکه نتیجه اقتضای نظامی است که در عین وابستگی به امپریالیسم، دولت در آن نقش اقتصادی استثنائاً مهمی را دارا است. اگر امروز می‌بینیم «بنیاد مستضعفین» علاوه بر رسیدگی بر امور رفاهی «مستضعفین» و حتی قبل از آن فعالانه بکار مطبوعاتی مشغول است، این امر نیز ناشی از همین وضعیت استثنائی است. در زمان شاه نیز که این روزنامه‌ها در مالکیت سرمایه‌داران وابسته خصوصی بود، علاوه بر سایر دلایل، این روزنامه‌ها مخصوصاً به این دلیل بسیار مهم دستورات پلیس مخفی را بکار می‌بستند که ادامه حیاتشان به کمکها و آگهی‌های دولتی وابسته بود.

جملاتی از کلاسیکهای مارکسیسم دست به عوامفریبی بزند و به این ترتیب عملاً از زیر بار وظیفه‌ای که تاریخ بر دوشش می‌گذاشت، شانه خالی کند. او «مسئله» خود را با تمام آثار عملی آن مطرح می‌کرد و اپورتونیستی که همواره در چننه خود مشتی جملات حاضر و آماده دارد تا بهر مناسبتی به یکی از آنها متوسل شود و همواره برای هر مشکلی راه حلی از پیش ساخته (و آنهم ساخت لنین) در دست دارد در مقابل این صراحت به هوچیگری دست می‌زند که چریکهای فدائی خلق قادر به حل مسئله ارتباط با توده نیستند و چنان جلوه می‌دهد که گویا خود راه حل مسئله را در دست دارد.

درست در رابطه با این وضعیت مشخص است که چریکهای فدائی خلق برای ایجاد سازمان و انجام مبارزه به تاکتیک مبارزه پیشرو متوسل می‌شوند و از همان آغاز، خود بر خصلت استثنائی این مبارزه تأکید می‌کنند و بهیچوجه در صدد تعمیم آن به همه جا و همه وقت نیستند ولی تاکتیکی را که تنها راه در هم شکستن بن بست سازمانی و مبارزاتی جنبش می‌بینند با قاطعیت تمام به کار می‌بندند.

در عین حال تحلیل همین دیکتاتوری امپریالیستی و ماهیت آن نشان داد که خیزش توده‌ها با شدیدترین برخوردهای اجتماعی و رویارویی قهرآمیز خلق با امپریالیسم و دستگاههای سرکوب وابسته به امپریالیسم چه داخلی و چه خارجی همزمان خواهد بود. [از همین رو بود] که مبارزه مسلحانه در بُعد استراتژیک خود نیز متجلی می‌شد و تاکتیک مبارزه ناگزیر می‌بایست نیازهای مرحله‌ای این استراتژی را نیز منعکس می‌کرد. به این ترتیب است که می‌توان هدفهای چریکهای فدائی خلق را از توسل به مبارزه مسلحانه بطور کامل درک کرد و دریافت که چگونه آنها مبارزه‌ای را که آغاز کرده بودند - در جریان تحولاتی که خود اذعان داشته‌اند نمی‌شد ویژگیهای آنها را در آنزمان پیش بینی کرد-^{۴۲} به یک جنگ توده‌ای طولانی منجر می‌شد.

براساس همین ارتباط تنگاتنگ میان شکل تاکتیکی و شکل استراتژیک مبارزه بود که رفیق مسعود سؤالی را مطرح کرد که اپورتونیستها از همان آغاز باصطلاح آنرا بل گرفتند و هوچیگری بسیار بر سر آن کردند. رفیق مسعود پرسید: «چرا قیام کار توده‌هاست؟» و اپورتونیستها این سؤال را از متن نوشته خارج کرده و آنرا در مقابل نظر لنین که «قیام کار توده‌هاست» قرار دادند و ظاهراً بلافاصله نتیجه دلخواهشان را بدست آوردند و نظرات رفیق مسعود را ضد لنینی خوانند [خواندند] ولی آیا رفیق مسعود طوری حرف زده بود که این اپورتونیستها را خوشحال می‌کرد؟ اینها صرفاً برای دلخوشی خود جمله‌ای را از میان مجموع نظر رفیق در این زمینه استخراج کرده بودند و خود همواره از طرح جامع نظر وی گریز داشتند.

رفیق مسعود سؤال خود را با این سؤال تکمیل کرد: «مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح می‌تواند قیام را آغاز کند و بتدریج توده‌ها را نیز به قیام بکشاند؟» و باز برای اینکه جای سوء تعبیر باقی نماند توضیح می‌داد که «البته در اینجا غرض از قیام، نه یک قیام مسلحانه شهری (که وجه مشخصه آن جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده‌ها همراه با رهبری است) بلکه یک مبارزه مسلحانه طولانی است که توده‌ها بتدریج به آن کشیده می‌شوند.»

^{۴۲} رفیق مسعود می‌نویسد: «در مورد ایجاد پایگاه انقلابی و گسترش موج وار این پایگاه‌ها بخود اجازه نمی‌دهیم حتی کلامی اظهار کنیم، چه بهیچوجه مشخص نیست که پس از پاگرفتن مبارزه مسلحانه چه شرایطی پیش آید و رشد بعدی مبارزه مشخصاً چگونه باشد.» (یادداشت ۹- م. ه. م. ا. ت).

انتخاب کلمه «قیام» در اینجا ظاهراً فرصت خوبی بدست اپورتونیسیم داده است ولی رفیق ناگزیر بود از این کلمه استفاده کند زیرا طرف بحث وی در واقع کسانی بودند که پشت جمله «قیام کار توده‌هاست» بی‌عملی کامل خویش را توجیه می‌کردند. رفیق مسعود در مقابل اینها، که با مطلق کردن یک شکل مبارزه با تمام خصوصیات تاریخی آن عملاً به بن بست رسیده بودند، جنگ توده‌ای را بعنوان شکل اصلی مبارزه در شرایط خاص ما مطرح می‌کرد و وظایف روشنفکران پرولتاریا را در قبال این شکل عمده مبارزه در آن مقطع تعیین می‌نمود. وی متوجه تفاوت خصوصیات این شکل از قیام بعنوان جنگی توده‌ای و طولانی، با خصوصیات قیام بصورتی که در تئوری و پراتیک بلشویکها دیده می‌شود، هست و آنرا صراحتاً به خواننده خود تذکر می‌دهد و می‌گوید: «عصر لنین نمی‌توانست تصویری از <آغاز قیام> داشته باشد چرا که تصویری از جنگ چریکی طولانی نداشت. در آلمان قیام یک پروسه زمانی کوتاه را تشکیل می‌داد که با شرکت توده‌های انبوه آغاز می‌شود. ولی اینک ما قیام را یک جنگ توده‌ای در نظر می‌گیریم که با حرکت موتور کوچک پیشاهنگ مسلح شروع به حرکت می‌کند.»

موضوع بسیار روشن است. انقلابی‌ای که می‌خواهد بکمک مارکسیسم وظایف انقلابی خود را دریابد جز این راهی در پیش ندارد که راه خود را از تحلیل شرایطی شروع کند که در آن قرار دارد و آن شیوه مبارزه‌ای را کشف کند که با شرایط وی تطبیق می‌نماید. تئوریسین مبارزه مسلحانه به همین‌گونه عمل می‌کند و با مشاهده سلطه دیکتاتوری امپریالیستی و تبلیغات جهنمی وی و در عین حال توفیق این دیکتاتوری امپریالیستی در جدا ساختن روشنفکران انقلابی از توده‌ها و خیانت و بی‌عملی تاریخی پیشاهنگان، متوجه مسئولیت بویژه خطیری می‌شود که تاریخ در این مقطع بر دوش روشنفکران انقلابی نهاده است، این وظیفه را تشریح می‌کند در حالیکه بر نقش تعیین‌کننده توده‌ها نیز تأکید دارد: «ما به خلق خود و فرزندان پیشاهنگش ایمان داریم و ضامن این ایمان ما، خون ماست.»

مارکسیسم – لنینیسم هرگز در مورد شیوه مبارزه دست انقلابیون را نبسته است و مخصوصاً در این مورد همواره تأکید کرده است که شیوه مبارزه حاصل تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. خصوصیات این شرایط مشخص باید در شیوه مبارزه منعکس باشد و به همین جهت لنین در کتاب «چپ روی» در عین آنکه مشت آن اپورتونیستهای اروپایی را که سعی می‌کردند بلشویسم را ویژه روسیه جلوه دهند و کارگران اروپا را از تعالیم غنی انقلاب اکتبر برکنار نگهدارند، باز می‌کرد، به آن کسانی نیز که تجربه بلشویکهای روس را بعینه در همه جا و در هر شرایط قابل تکرار می‌دانستند و آنرا بیش از حد تعمیم می‌دادند هشدار می‌داد و ما بسادگی می‌توانیم بفهمیم که این هشدار در شرایط خاص ما تا چه حد با بی‌اعتنایی روبرو شده است و اپورتونیستها با وجود همه این تعلیمات، این اختلاف در شیوه مبارزه را انحراف از لنینیسم جلوه می‌دهند. غافل از اینکه آنهائیکه شیوه معینی از مبارزه را در هر حال صحیح می‌دانند، بیگانگی خود را از مقدمات لنینیسم به اثبات می‌رسانند. بهر حال ما بعداً به تفصیل به این بحث باز خواهیم گشت و مخصوصاً به تعالیم نبوغ آسای «راه کارگر» در زمینه شکل مبارزه خواهیم پرداخت.^{۴۳} در اینجا فقط بدان

^{۴۳} راه کارگر، اصل موضوع را درک کرده و بخواننده خود تذکر می‌دهد که «... مشی چریکی همیشه انحرافات خود را زیر پوشش بظاهر موجه جنگ توده‌ای طولانی می‌پوشاند...» (ص ۳۸- تئوری پیشاهنگ)، در حالیکه «به ویژه اشتباهات تئورسینهای مشی چریکی ما در این مورد - که جنگ توده‌ای طولانی را برای پرولتاریا نیز درست می‌دانند - وحشتناک است.» (همانجا)

جهت به این بحث اشاره کردیم که دامنه بحثهایی را که باید یکجا و با هم مورد بررسی قرار گیرند و اپورتونیستها در مقابله با تئوری مبارزه مسلحانه آنها را جدا جدا مطرح می‌کنند و به همین دلیل نیز در هر مورد جداگانه ظاهراً پیروز از بحث بیرون می‌آیند، نشان دهیم.

اقلیت فدائیان خلق انتقاد می‌کنند که: «... رفیق مسعود تاکتیک را مطلق می‌کرد و انعطاف ناپذیری و سرسختی در تاکتیک را تا سرحد سرسختی در استراتژی پیش می‌کشید...» (کار ۶۲، ص ۶۸ مقاله اکونومیسم و تاکتیکها). این انتقاد نشان می‌دهد که منتقد یا نخواستار است و یا نتوانسته است، پیوند تاکتیک و استراتژی را در تئوری مبارزه مسلحانه درک کند و بسادگی وبه طور مکانیکی تصور می‌کند که گویا در اینجا در «سرسختی در تاکتیک» افراط شده است. درحالیکه توجه به ماهیت تاکتیک مبارزه مسلحانه در شرایطی که از طرف پیشرو اتخاذ می‌شود و ماهیت استراتژیک این مبارزه بخوبی نشان می‌دهد که در این زمینه بهیچوجه بحث از مطلق کردن تاکتیک و یکسانی تاکتیک «در تمام طول پروسه» مطرح نیست و تاکتیکی که در آغاز توسط پیشرو اتخاذ می‌شود، هدفهای معین را تعقیب می‌کند که شرایط خاص زمانی برای آن تعیین کرده است. ولی بلافاصله تأکید می‌شود که تحوّل بعدی مبارزه مسلحانه با دقت از هم اکنون قابل پیش بینی نیست، گرچه در استراتژی روشن است. این به چه معناست؟ این بدان معناست که در تاکتیک باید «نرمش» داشت گرچه خط مشی استراتژیک باید از پیش مشخص باشد.

وقتی رفیق مسعود می‌گوید کیفیت تحوّل بعدی مبارزه و چگونگی گسترش آن از هم اکنون قابل پیش بینی نیست، او در عین حال به لزوم اتخاذ تاکتیکهای مناسب و عدم امکان تعیین این تاکتیکها از پیش اشاره می‌کند وگرنه استراتژی این مبارزه برای وی کاملاً روشن است و بارها و بوضوح آنرا تأکید می‌نماید. اساساً اتخاذ تاکتیک مبارزه مسلحانه در اواخر سالهای ۴۰ خود یکی از نمونه‌های برجسته اعمال اصل لنینی «نرمش در تاکتیک» می‌باشد. رفیق مسعود هنگام تحلیل جریان مبارزه پس از کودتای مرداد ۳۲ مخصوصاً بر فقدان «یک حزب پرولتری» تأکید می‌کرد که از نظر وی «تنها نیروئی» بود که «می‌توانست از این شکست درس بگیرد و بر اساس تحلیل آن، یک خط مشی نوین، متناسب با شرایط نوین، اتخاذ کند و رهبری نیروهای ضد امپریالیستی را که واقعاً آماده مبارزه بودند، در دست بگیرد.» (تأکید از ماست).

چنانکه ملاحظه می‌شود، رفیق مسعود در اینجا دقیقاً بر لزوم وجود سازمانی تکیه می‌کند که بتواند با «نرمش» کامل، در شرایط جدید به شیوه‌ها و تاکتیکهای جدیدی از مبارزه دست بیازد و تذکر می‌دهد که «گرچه این تجربه‌ها و اقدامات رژیم بتدریج موجب عوض شدن شعارها شد که بخصوص در قیام ۱۵ خرداد انعکاس پیدا کرد، اما شیوه‌های مبارزه همان بودند و استخوان بندیهای سازمانی نیز همان.»

رفیق مسعود بن بست جنبش را مخصوصاً زائیده همین عدم «نرمش» سازمانها در اتخاذ شیوه‌ها و تاکتیکهای جدید سازمانی مبارزاتی در شرایط کاملاً متفاوت پس از کودتا و بویژه پس از خرداد ۴۲ می‌داند و اصولاً تئوری خود را در خدمت یافتن آن شیوه‌ها و تاکتیکهای سازمانی و مبارزاتی نوینی قرار می‌دهد که با این شرایط قابل تطبیق باشد.

این انتقاد رفیق مسعود از شیوه‌ها و تاکتیکهای مبارزاتی قبلی ماهیتاً با انتقاد لنین از پیشوایان

صفحه ۳۷) بحث با کسانی که به کینه مطلب پی برده‌اند، دلپذیر است و ما خواهیم دید که این کسانی که به این خوبی دست دیگران را خوانده‌اند خود در چننه چه دارند.

انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و اتوبائر یکسان است. لنین نیز به اینها انتقاد می‌کرد که «علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که محو تماشای یک شکل معین رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند و یکجانبه بودن این شکل را فراموش کردند و از دیدن آن تحوّل سریعی که بحکم شرایط عینی ناگزیر شده بود، ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول بی‌چون و چرایی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه دادند.»

اگر اپورتونیسیم «نرمش در تاکتیک» را بمعنای اتخاذ تاکتیکهای رفرمیستی بفهمد و آنرا در خدمت سازشکاری خویش قرار دهد، این ارتباطی با مفهوم لنینی «نرمش در تاکتیک» ندارد. اگر اپورتونیسیم «نرمش در تاکتیک» را به معنای تزلزل و ناپیگیری در بکار بستن تاکتیکها می‌فهمد، باز این هم ارتباطی با مفهوم لنینی «نرمش در تاکتیک» ندارد. مفهوم لنینی «نرمش در تاکتیک» بمعنای داشتن دانش و روشن بینی و شجاعت در تحلیل شرایط نوین و اتخاذ تاکتیکهای مناسب با آن شرایط است. ولی هرگاه تاکتیک به این ترتیب اتخاذ شد باید با «سرسختی و قاطعیت»، مادام که شرایط اعمال آنها موجود است، آنها را بکار برد. درکی غیر از این با آموزش لنین در مورد نرمش در تاکتیک بیگانه است و از قضا چریکهای فدائی خلق نیز به همین شیوه لنینی رفتار کرده‌اند. آنها تاکتیک مبارزه مسلحانه را نه آنچنان که اپورتونیسها ادعا می‌کنند به سائقه «ناشکیبائی» خرده بورژوائی بلکه بنا به اقتضاء شرایط در پیش گرفتند و نشان دادند که تمام مفهوم انقلابی آموزش لنینی «نرمش در تاکتیک» را درک می‌کردند. آنها همچنین تأکید کردند که دید استراتژیک از مبارزه مسلحانه ایجاب می‌کند که تاکتیکهای این مبارزه در هر مرحله بسته به شرایط و در جهت منافع استراتژیک آن تغییر کند و به همین جهت با دقت به تشریح خصوصیت و تاکتیک مبارزه مسلحانه، در آغاز این مبارزه، می‌پردازند و هدفهای آن را مشخص می‌کنند و در این میان بر خصلت جدا از توده بودن و هدف ارتباط‌گیری با توده‌ها تکیه می‌کنند. تاکتیک مبارزه مسلحانه پیشرو در شرایطی اتخاذ شده است که از جنبشهای توده‌ای خبری نیست و ارتباط‌گیری با توده‌ها دشوار است. ولی آیا همین تاکتیک را می‌توان به همین صورت در شرایط دیگری نیز بکار بست؟ پاسخ مسلماً منفی است. تئوری مبارزه مسلحانه برنقش تعیین کننده توده‌ها در این مبارزه تکیه می‌کند. اگر زمانی که توده‌ها بمیدان مبارزه آمده‌اند باز پیشرو به تنهایی به مبارزه خود ادامه دهد چنان پیشروئی دچار اپورتونیسیم شده است و هدف مبارزه خود را که همانا «کشاندن»^{۴۴} توده‌ها به مبارزه قطعی است از یاد برده است. در شرایط میدان آمدن توده‌ها مثلاً در شرایط سالهای ۵۶ و ۵۷، دیگر زمان آن بود که پیشرو، فعالانه مبارزه مسلحانه توده‌ای را سازمان دهد و ادامه مبارزه مسلحانه پیشرو به شیوه گذشته دلیل استیلای روحیه اپورتونستی

^{۴۴} وقتی چریکهای فدائی خلق از «کشاندن توده‌ها به میدان مبارزه» سخن می‌گویند، اکونومیستها ی دنباله رو چهره درهم می‌کشند که این همان «اراده‌گرایی» است، چگونه عده‌ای روشنفکر می‌خواهند توده‌ها را میدان مبارزه «بکشاند» و غیره... ولی در واقع نقش پیشاهنگی ایجاب می‌کند که پیش آهنگ، توده‌ها را میدان مبارزه بکشد. البته اکونومیستها حق دارند وقتی می‌گویند چه پیشاهنگ بخواهد و چه نخواهد توده‌ها خود بخود به مبارزه می‌پردازند ولی این مبارزات خودبخودی در تاریخ محکوم بشکست بوده و پیشاهنگ باید با هدایت خویش مبارزه توده‌ها را به آنچنان عرصه‌ها و میدانهای بکشد که موفقیت این مبارزات را تأمین می‌کند. تشخیص این عرصه‌ها و زمینه‌ها و سازماندهی اینگونه مبارزه از جنبش خودبخودی و از دنباله روان آن ساخته نیست.

و فقدان نرمش در تاکتیک بود^{۴۵}. در این شرایط پیشرو دیگر می‌توانست عمده کار تبلیغ و ترویج و حتی سازماندهی خود را بدون احتیاج به توسل به سلاح انجام دهد در حالیکه سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها و اهمیت نظامی این سازماندهی احتیاج به اتخاذ تاکتیکهای نوینی در این زمینه داشت.

پس از قیام و برقراری رژیم جدید، وضع کاملاً جدیدی پیش آمد. رژیم متمرکز و نیرومند شاه، این چماقِ نیرومند امپریالیسم از بین رفت و به جای آن رژیمی آمد که بعلى که بحث آن خارج از موضوع این نوشته است، دیگر نمی‌توانست تنها وسیله امپریالیسم برای سرکوب جنبش خلق باشد و لذا امپریالیسم و نیروهای وابسته به آن در صدد برآمدند که، چه در خارج، و چه در داخل، نیروهای دیگری را نیز برای سرکوب جنبش خلق بسیج کنند. شرایط بسیار پیچیده‌ای که پیش آمد (حضور وسیع توده‌ها در میدان مبارزه و در عین حال وجود انواع توطئه‌های مخصوصاً مسلحانه چه در داخل و چه در خارج علیه جنبش خلق) نیاز به اتخاذ تاکتیکهای کاملاً جدید و بی‌سابقه داشت که می‌بایست هدف خود را سازماندهی و تسلیح توده‌ها در مقابله با این همه نیروهای ضد خلقی قرار دهد. در چنین شرایطی نیز دیگر توسل به مبارزه مسلحانه پیشرو سودی نداشت و چریکهای فدائی خلق با بحساب آوردن این وضع و تغییر تاکتیکهای خود در عین پایبندی به استراتژی خویش نشان دادند که تا چه حد به اصل لنینی نرمش در تاکتیک و سر سختی در استراتژی پایبند هستند. ما مدعی نیستیم که توانسته باشیم به حل همه مشکلاتی که بر سر این راه قرار دارد نائل آمده باشیم، ولی در حد توان خویش به این کار اقدام کرده‌ایم و مطمئنیم که در پرتو اصل آموزش از توده‌ها و مخصوصاً در جریان عمل انقلابی به راهگشایی نظری و عملی هر چه دقیقتر در جنبش انقلابی خلق خویش در این مرحله، دست خواهیم یافت.

در رابطه با مباحث مطروحه در کتاب «بیماری کودکی...» که موضوع مناقشه میان هواداران و منتقدین تئوری مبارزه مسلحانه است سه مبحث دیگر نیز مخصوصاً اهمیت دارد که بررسی آنها به فصول جداگانه‌ای نیاز دارد. این سه مبحث عبارتند از: وضع احزاب و سازمانهای پرولتری نسبت به احزاب، سازمانها و نمایندگان طبقات دیگر؛ موقعیت انقلابی و حزب پرولتاریا - که ما در جای خود به آنها خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه اپورتونیستها تعالیم لنین را در این مورد نیز تحریف می‌کنند ولی آنچه که ذکر آنرا در پایان این فصل لازم می‌دانیم این است که اپورتونیستها اساساً هرگز منظور لنین را از نوشتن کتاب «چپ روی» برای خواننده خود مطرح نمی‌کنند و رابطه تنگاتنگ این کتاب را با عمل انقلابی پرولتاریا در نظر نمی‌گیرند و به این کتاب صرفاً به عنوان منبعی جهت اخذ جملاتی پراکنده برای مجادلات

^{۴۵} وقتی اپورتونیستهای اکثریت در کار ۶۱ می‌نویسند: «پیشاهنگانی» که بر آن بودند تا قیام را بدون حضور توده‌ها آغاز کنند، رزمندگانی که در پرتو آرزوهای پاک و پرشکوه خود می‌خواستند تا بازوی مسلح این غول در بند باشند یکباره دریافتند که توده‌ها بدون رهبری آنان قیام را آغاز کرده‌اند و به تلخی دیدند که بازوهای مسلح آنان بر پیکر تناور این غول بپا خاسته بس کوچک و ناتوان بود... «در واقع وصف حال خود را می‌کنند که نتوانسته‌اند موقع شیوه‌های مناسب مبارزه را کشف نموده بکار بندند. تئوری مبارزه مسلحانه نه تنها در این زمینه دست آنها را نمی‌بست بلکه بر این امر که باید آنرا توده‌ای کرد تأکید داشت و مبارزات توده‌ها نیز بخوبی آمادگی پذیرش اشکال قهرآمیز را از خود نشان می‌داد و این «پیشرو واپس مانده» اگر می‌خواست از مبارزه توده‌ها «واپس» نماند می‌بایست همین امر را بحساب می‌آورد و هرگاه نتوانست به موقع انعطاف لازم را در اتخاذ تاکتیکها از خود نشان دهد، امروز می‌بایست صمیمانه از خود انتقاد کند نه اینکه ریاکارانه همه تقصیرها را به گردن تئوری مبارزه مسلحانه بیاندازد.

تئوریک خود می‌نگرند در حالیکه لنین در کتاب «چپ روی» مخصوصاً می‌خواهد توجهات را به اهمیّت کار عملی و کوشش در زمینه حلّ مسائلی که مستقیماً با مبارزه عملی ارتباط دارد، جلب نماید: «... اصولاً مسائل مارکسیسم را بدون زحمت نمی‌شود حلّ کرد و زحمت را هم باید روی حلّ مسائل عملی کشید که دارای تنوع روز افزون است و ارتباط روز افزونی با تمام رشته‌های زندگی اجتماعی دارد و بطور روز افزونی رشته‌ای را از پس رشته دیگر از چنگ بورژوازی خارج می‌سازد.» (صفحه ۵۱۵، بیماری کودکی «چپ روی»)

پایان

پشت جلد کتاب:

نقل از: «شرایط کنونی و وظایف ما»

«اگر مبارزه مسلّحانه در جریان تکامل خود می‌بایست به جنگ توده‌ای تبدیل گردد، سازمان چریکی‌ای که امروزه به آن مبادرت می‌ورزد باید بطور ارگانیک با توده‌های خلق رابطه برقرار کند و زمینه توده‌ای شدن مبارزه خود را فراهم نماید. هیچ راه دیگری جز این برای توده‌ای شدن مبارزه مسلّحانه وجود ندارد. اگر سازمان چریکی این وظیفه را در مقابل خود قرار ندهد، مبارزه مسلّحانه‌ای که او انجام می‌دهد همواره خصلت مسلّحانه روشنفکری و جدا از توده خود را حفظ خواهد کرد. خود به مبارزه مسلّحانه پرداختن و توده‌ها را در اسارت اپورتونیستها و سازشکاران رها کردن، هیچگونه مناسبتی با مشی چریکهای فدائی خلق و تئوری مبارزه مسلّحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک ندارد.»

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران

* منظور کسانی هستند که پس از شهادت رفقا حمید اشرف و... در سال ۵۶ از سازمان چریکهای فدائی خلق انشعاب کرده و بعداً به حزب توده پیوستند.